مبانی هنری قصه‌های قرآن

سید ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما


بسم الله الرحمن الرحیم

مبانی هنری قصه های قرآن

نویسنده:

ابوالقاسم حسینی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی هنری قصه های قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی، ابوالقاسم، - ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور : مبانی هنری قصه های قرآن/ ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

مشخصات نشر : تهران: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ص ۲۷۲

شابک : ۹۶۴-۶۵۶۶-۲۹-۰۴۸۰۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : فارسی - عربی

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی:-Abolqasem -e-Hosseini (Zharfa). mabani-ye-honari-ye-Qesseha-ye-Quran.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۶۹] - ۲۷۰؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : قرآن -- قصه ها

موضوع : هنر در قرآن

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۸۸/ح۴۵م۲ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۶۶۶

ص:۱

اشاره

به مادران و قصّه هاشان

به شهیدان و حماسه هاشان

به مادران شهیدان و تَلواسه هاشان

پیش گفتار

پیش گفتار

هنر مقوله ای است که از آغازِ آفرینشِ انسان تاکنون پا به پای آدمی پیش رفته و پیشرفت کرده است. برای حوزه های معرفت بشری، همچون فلسفه، ریاضیات و علم، می توان سرآغاز و سرگذشتی نوشت. هنر، امّا، حیاتی بی آغاز و سرگذشتی نانوشتنی دارد. در باب هنر فراوان گفته اند و بسیار نگاشته اند؛ امّا هر چه گفته اند جملگی در واقع تاریخی از تجلّیات هنر آدمی است و از حقیقتِ حضورِ هنر در زوایای بشری چندان که باید پرده برنگرفته اند، که: کس نگشود و نگشاید این معمّا را.

باری، این حضور پنهان و بی بدیل را تنها در یک جای می توان سراغ گرفت: حوزه دین و تجربه تعالی بخش روح آدمی. دین از دیرینه های تاریخ تاکنون، همگام با هنر، و حتّی بسی ژرفتر، هزار توی حیات و هستی بشر را درنوردیده، روح آدمی را صفا و صیقل بخشیده، راه ناهموار زندگانی را هموار کرده و دیده آدمی را از زمین خاکی به فراسوی هستی کشانده است. در درازای تاریخ، این دو مقوله براستی آن چنان در هم تنیده اند که بازشناسی و بازآرایی آنها از یکدیگر ناممکن می نماید. شاید این پیوند و پیوستگی از آن روست که دین و هنر، هر دو، ریشه در پنهانِ جان و مایه در عمقِ هستیِ انسان و جهان دارند و با گوش دل می توان راز «فطره اللّه التی فطر الناس علیها» را از آنها باز شنید. بنابراین همچنان که دین، مقدس است و متعالی، هنر نیز ریشه در قداستها و تعالی جویی های انسان دارد و به همان سان که «دیانت» بدون دستگیری پیامبران به کژی و کاستی می گراید، «هنرمندی» نیز

بی رهنمود خدای هنر و هستی به بیراهه می رود. از این جاست که باید پیوند دو سویه دین و هنر را، همچون همیشه تاریخ، پاس داشت و در عصر تباهی و بی پناهیِ انسان، در پناه آن آسود و به بلندای کمال انسان راه جست.

از سوی دیگر، ادبیات و هنرهای ادبی از دیرباز یکی از مهمترین و متداولترین شاخه های هنر به شمار می آمده اند و حتّی با ظهور هنرهای جدید، هنوز هم از رواج و رونق نیفتاده اند. حتّی می توان گفت که سینما، تئاتر و تلویزیون نه تنها با ادبیات سر ستیز نگذاشته اند، بلکه انواع فنون ادبی را به نیکوترین شکل به خدمت گرفته اند. امروزه هنرپژوهان بدرستی بر این عقیده اند که رسانه ها و هنرهای یادشده تنها بر بسترِ پر فیض ادب به شکوفایی و بالندگی می رسند و بی آن، بار و بری ندارند. بی دلیل نیست که آثار بزرگِ نمایشی و سینمایی در جهان غالبا بر متونِ استوارِ ادبی شکل گرفته است و بسیاری بر این باورند که وضعیّتِ ناهنجارِ هنرهای نمایشی در ایران بیشتر به ضعف مایه های داستانی و قصّه نویسی باز می گردد.

از همین جا می توان اهمّیّت داستان نویسی و قصّه پردازی را بازشناخت. هرچند داستان و رمان، در مفهوم جدید آن، تاریخی بس کوتاه دارد، امّا پیشینه قصّه و قصّه گویی، در معنای وسیع آن، در درازای دیرین تاریخ ناپیداست و بدرستی نمی توان گفت که نخستین قصّه را چه کسی پرداخته است. راستی چه کسی می داند که کدامین پدر اوّلین حماسه را سرود و در جمع خویشان باز گفت و چگونه می توان دانست که کدامین مادر اوّلین زمزمه قصّه را در گوش کودک خویش ترنّم کرد؟ اگر درست بنگریم، قصّه همواره حضوری پیدا و پنهان در زندگی روزمرّه ما داشته و دارد و تاریخ

فرهنگ و تمدّن بشری بدون یادکردی از این مقوله، ناتمام و نابسامان می نماید. شاید از همین روست که ادیان الهی و کتب آسمانی غالبا پیام خویش را در مایه ای از قصّه و حکایت بیان می داشته اند و بر تأمّل و عبرت آموزی از سرگذشت پیشینیان بسی تأکید می ورزیده اند.

در میان کتب آسمانی، قرآن بی شک از این جهت رهاوردی بزرگ و بی مثال دارد. اصرار قرآن بر قصّه گویی و قصّه خوانی هر خواننده ای را به وجد و شگفتی وامی دارد. انسان از خود می پرسد که مگر قصّه چیست و چه می کند که آفریدگار هستی در آخرین پیام به آفریده خویش این چنین قصّه می گوید و او را به تأمّل در قصّه ها فرا می خواند. در واقع، پاسخ این پرسش را باید در مفهوم و معنای «قصّه» در قرآن و «شیوه قصّه نویسی قرآن» جستجو کرد. این ابهام و تردید بیشتر از آن روست که ما با انگاره های خویش به سراغ قصّه های قرآن رفته ایم و هرگز نپرسیده ایم که قرآن، خود، از قصّه های خویش چه می گوید.

سوگمندانه باید گفت که اندیشمندان دینی نیز تاکنون در این باب کمتر سخن گفته اند و اگر پراکنده مطالبی نوشته اند، با زبان امروزین هنر چندان هماهنگ نیست که هنر پژوهان را به کار آید. شاید نخستین گام در این راه تازه را متفکّران عرب، و بویژه مصریان، برداشتند. هر چند این نهضت به تألیف مقالات و کتابهای چند در این حوزه انجامید، ولی هنوز هم آثار استوار و اصولی کم شمار است. در زبان فارسی شاید نمی توان کتابی را سراغ گرفت که مستقل و بنیادین به کالبد شکافیِ قصّه های قرآنی پرداخته باشد. پژوهش حاضر که به سفارش «مرکز پژوهشهای اسلامی» و به خامه فاضل گرانمایه و

ادیب فرزانه جناب آقای سیّد ابوالقاسم حسینی (ژرفا) به رشته تحریر درآمده است، در واقع نویدی است نیکو و سرآغازی است بر یک راه بلند و نه چندان هموار که امید است به همّت اندیشوران و فرزانگان حوزه و دانشگاه به سلامت به سرآید.

در اینجا جا دارد که از مؤلّف محترم و از کلّیّه عزیزان گرانقدری که در ظهور این اثر تلاشی خالصانه داشته اند، بویژه از همکاران گرانقدرم در مرکز پژوهشهای اسلامی آقایان ابوالقاسم مهاجر، حسین رحیم زاده، عبدالرّسول هاجری و علیرضا شجاعی، سپاسی سر احترام و ادب داشته باشیم. نیز باید از جناب آقای مظاهری مسئول محترم انتشارات «پارسایان» یاد کنیم که زیبندگی و آراستگی کتاب مرهون همّت ایشان است. سعادت و سلامت این عزیزان را از خداوند بزرگ خواستاریم و توفیق خدمتگزاری به ساحت مقدّس امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف را امید داریم.

محمّد تقی سبحانی

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما

طلیعه

طلیعه

عمر قصّه و قصّه گویی به اندازه عمر پیدایش زبان و گویایی انسان است. شرح جنگ ها و تکاپوهای پدران، قصّه های مادران، قصّه گویی های دربار پادشاهان، و نقّالی افسانه گویان و حکایت پردازان و پرده خوانان نشان می دهد که زندگی انسان هیچ گاه از «قصّه» تهی نبوده است.(۱) قصّه همواره منعکس کننده دیدگاه انسان درباره جهان و عوامل ناشناخته پیرامون او و وسیله انتقال و آموزش آداب و سنن، اعتقادات، و تاریخ یک نسل به نسل های دیگر بوده است.(۲) انسان به خاطر ویژگی های خاصّ روحی اش به قصّه علاقه دارد و چه بسا راه و رسم قهرمانان آن را الگوی خود قرار می دهد. پس با قصّه نه تنها می توان انسان را با میراث های فرهنگی و آداب جامعه خود و جهان آشنا ساخت وقدرت تفکّر او را پرورش داد، بلکه می توان زمینه خود سازی و جامعه سازی را در او برانگیخت.(۳) محکم ترین دلیل بر ریشه دار بودن علاقه انسان به قصّه، توجّه کتاب های مذهبی و به

۱- مه دخت پورخالقی چترودی: فرهنگ قصّه های پیامبران، آستان قدس رضوی، اوّل، ۱۳۷۱، ص ۱۵ و ۱۶.

۲- دیویی چمبرز: قصّه گویی و نمایش خلّاق، ثریّا قزل اياغ، مركز نشر دانشگاهی، اوّل، ۱۳۶۶، ص ۵.

۳- فرهنگ قصّه های پیامبران، ص ۱۶.

خصوص قرآن مجید به قصّه است. بسیاری از نویسندگان و شاعران و عرفا نیز افکار خود را در قالب قصّه بیان کرده اند.(۱)

به جرأت می توان گفت که در میان اقوام و فرهنگ های گوناگون، هیچ قالب بیانی به قدر قصّه نافذ و مؤثّر نبوده است. این تأثیر آن گاه که با بلاغت و اعجاز وحی همراه گشته، بسی افزون شده است. در طول تاریخ دعوت اسلامی، مردم از همین قصّه های قرآنی درس گرفته اند، پیام آموخته اند، ادبیّاتی مستقل بر نهاده اند، و با آن ها زیسته اند. در همان آغاز دعوت نیز قصّه گویی قرآن از ابزارهای تبلیغی آن بود.

روایت شده است که پیامبر سوره «فصّلت» را برای یکی از سرکردگان فساد تلاوت می کرد تا به این آیات رسید:

فَاِنْ اَعْرَضُوا فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقهِ عادٍ وَثَمُودَ . اِذْ جآءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ اَيْديهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا تَعْبُدُوا اِلّا اللّه قالُوا لَوْ شآءَ رَبُّنا لَاَنْزَلَ مَلئِكَةً فَاِنّا بِمآ اُرْسِلْتُمْ بِه كافِرُونَ . فَاَمّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقالُوا مَنْ اَشَدُّ مِنّا قُوَّةً اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّه الَّذی خَلَقَهُمْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وكانُوا بِاياتِنا يَجْحَدُونَ. فَاَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ ريحًا صَرْصَرًا فی اَيّامٍ نَحِساتٍ لِنُذيقَهُمْ عَذابَ الخِزْیِ فِی الحَيوهِ الدُّنْيا وَلَعَذابُ الاخِرَهِ اَخْزى وَهُمْ لايُنْصَرُونَ.(۲)

پس اگر اعراض کردند، بگو: شما را از صاعقه ای همانند صاعقه ای که بر عاد و ثمود فرود آمد می ترسانم . آنگاه که رسولان پیش و بعد آنها نزدشان آمدند و گفتند که جز خدای یکتا را مپرستید، گفتند: اگر پروردگار ما می خواست فرشتگان را از آسمان نازل می کرد. ما به آنچه

۱- رضا رهگذر: و امّا بعد...، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، اوّل، ۱۳۶۶، ص ۱۲.

۲- فصّلت / ۱۳ تا ۱۶.

شما بـدان مبعوث شـده ایـد ایمان نمی آوریم. اما قوم عاد، به ناحق در روی زمین گردنکشـی کردند و گفتند: چه کسـی از ما نیرومنـدتر است؟ آیا نمی دیدند که خدایی که آنها را آفریده است از آنها نیرومندتر است که آیات ما را انکار می کردند؟ ما نیز بـادی سـخت و غرّان در روزهـایی شوم به سـرشان فرسـتادیم تا در دنیا عـذاب خواری را به آنها بچشانیم. و عـذاب آخرت خوار کننده تر است و کسی به یاریشان برنخیزد.

آن گـاه که این بخش بر آن مفسـد تلاوت شـد، لرزشـی شدیـد سـرا پـایش را فراگرفت و با پریشانی و خود باختگی پیامبر را سوگند داد که از تلاوت آیات بازایسـتد. سـپس با حالی دگرگون نزد قوم خود بازگشت، چنان که دیگر آثار عناد و اسـتکبار در چهره اش پیدا نبود.(۱)

به همین دلیـل که قصّه جایگاهی بلنـد در تربیت نفوس و تهـذیب جان ها دارد، بسـیاری از دانشوران پیشـین به آن علاقه نشان داده اند و به پرداخت قصـص، گاه خالص و گاه آمیخته به اسرائیلیّات و خرافه ها، پرداخته اند. گاه خود هم حواشی و اضافاتی بـدان ها افزوده انـد و نیز قواعـد و آدابی از آن میان اسـتخراج کرده انـد. از دانشوران بزرگ فارسـی زبان، فردوسـی و عطّار و سعـدی و مولوی نام آوران بی بـدیل این عرصه اند. در ادبیّات عرب نیز ابن کثیر، فخر رازی، و ثعالبی علاقه ای خاص به جمع آوری قصّه های پیشین نشان داده اند و البتّه آنچه گرد آورده اند رگه هایی از مجهولات و خرافه ها نیز دارد.

از دانشوران معاصـر عرب، گروهی سرشـناس به قصّه های قرآن اهتمام ورزیده اند که البتّه بیش تر از مصر برخاسته اند. از این میان، می توان برخی را

۱- عبدالحافظ عبد ربّه: بحوث فی قصص القرآن، دار الکتاب اللّبنانی، بیروت، اوّل، ۱۹۷۲، ص ۱۵.

چنین بر شمرد: عبدالوهّاب نجّار با قصص الأنبیاء، شیخ محمد عدوی با دعوه الرّسل إلی اللّه تعالی، مصطفی صادق رافعی، جاد المولی، بیجاوی، و طنطاوی.

به پیروی از این دانشوران، شورِ پرداختن به قصّه های قرآن و جلوه های زیبای آن ها، پژوهشگران دیار ما را نیز فراگرفت و البتّه چنان که باید نپایید و دامن نگرفت. در حقیقت، همان اندیشه هایی که عمدتا پس از انقلاب مصر، به تبعیّت از افکار کسانی چون عبده و شاگردش رشید رضا، اوج گرفته بود، در زمینه قصّه های قرآنی نیز بروز یافت و برخی از پژوهندگان ما را هم دربرگرفت. در سال های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، چالش هایی که بر سر همین بحث درگرفت، فضای تاریکی را در مباحثات مربوط به این شاخه پدید آورد. اکنون که از آن ابرها چندان نشانی پیدا نیست، صاحب این قلم نه به عنوان یک مدّعی، بلکه برای گزارشی از اندیشه های این مقوله، دست به قلم شده است. البتّه دراین گزارش، نوعی ارزیابی و داوری تا حدّ توان نیز ارائه می شود، با این هدف که هنرمندان مسلمان، به خصوص تلاشمندان عرصه هنر دینی در صدا و سیما و دیگر رسانه های دیار ما، دست کم یکی از مآخذ بینش خود در قلمرو هنر را قصّه های قرآن بشمارند.

باری، پس از انقلاب مصر مباحثی نوین در باب قرآن، و از جمله قصّه های قرآنی، رخ نمود که موافقان و مخالفان بسیار یافت. این مباحث از سویی برای پاسخ گویی به نیازهای نسل نوین و روشنفکران مذهبی، لازم می نمود؛ و از دیگر سو شک هایی جدّی و گاه بنیان برافکن در نگرش کهن

نسبت به قرآن و زمینه هـای مرتبـط پدیـد می آورد. جـدّی ترین اثری که در باب قصّه های قرآن، در همین سـمت و سو، رخ نمود، پایـان نـامه تحصـیلی دکتر محمّـد احمـد خلف اللّه ؛ بـا نام الفنّ القصصـی فی القرآن الکریم بود. خلف اللّه از شاگردان دکتر امین خولی بود که بذر این گونه برداشت ها را در جان و ذهن شاگردانش کاشت. نگاه خاصّ او و شاگردانش در مصـر به مکتب اُمَنا شهرت یافته است. دکتر خلف اللّه با این اثر که نخستین چاپش در سال ۱۹۵۳ میلادی چهره گشود، موجی نو در عرصه پژوهش هـای قرآنی برانگیخت. این اثر لبریز است از برداشت هـای نو، و البتّه به نظر مـا نوعـا نادرست، درباره ماهیّت و انواع قصّه های قرآن. انصاف بایـد داد که اثر مزبور نکات ارجمند بسـیار نیز دارد، همان گونه که خطاهای بزرگ هم مرتکب شـده است. بـا این حـال، نقـد آن به یک ستیز و جنگ تمام عیار منجرشـدو پس از سال ها به دیگر سـرزمین های اسـلامی، از جمله ایران، هم دامن گسترد. این ستیز، گذشـته از ریشه ای که در انـدیشه سیاسـی اسـلام معاصـر و چـالش های مربوط به آن دارد، متـأثّر از نظریّه خـاصّ خلـف اللّه است که قصّه هـای قرآن را بـا تفسـیری کاملاًـ امروزین می نگرد و هیـچ ابـا نـدارد که شمـاری فراوان از ایـن قصّـه هـا را زاییـده خیـال و تمثیـل و اسـطوره پردازی بشـمارد. در میـان مخالفـانی کـه این اثر را به نقد کشـیدند، شایـد برترین پاسـخ از آن عبـدالکریم خطیب باشد در اثرش با نام القصـص القرآنی فی منطوقه و مفهومه که البتّه از غیرت ورزی و تعصّب خـالی نیست. لیکن کسـانی چون عبـدالحافظ عبـدربّه در بحوث فی قصـص القرآن این نائره را بسـی بر افروختند و زبانه آن را چنان دامن زدند که سخن

از بحثی علمی فراتر رفت و به ناسزاگویی و تکفیر وتهدید انجامید. ما، خود، با آن که زیربنای اندیشه دکتر خلف اللّه را کاملاً ناصواب می دانیم، برآنیم که این بحث در گستره ای علمی و پژوهشی باقی بمانَد و از ابر تعصّب و غبار تحکّم پالوده نشود.

با این توضیح، روا چنین دانسته شد که در این رساله، در جای بایسته، اندیشه های دکتر خلف اللّه مطرح گردد و به نقد نهاده شود. به همین دلیل، گاه ناچار شده ایم به ترجمه عبارات او و ناقدانش همّت گماریم. امّا این کار چون با تصرّف و تلخیص فراوان همراه بوده است، گستاخی نورزیده ایم و اصل کلام را به آنان نسبت نداده ایم. با این حال، برای حفظ امانت، تأکید می کنیم که بخش های ناظر به این گفت وگوها، حاصل زحمات مؤلّفان چند اثر نامبرده اند.

ناگفته نماند که هدف رساله حاضر پرداختن به مباحث ادبی ــ هنری در قلمرو قصّه های قرآن است و لذا به بسیاری مباحث دیگر نمی پردازد. نیز کوشیده ایم تا این اثر را به گونه ای سامان دهیم که دست کم همه مطالب بنیادینِ دکتر خلف اللّه و عبدالکریم خطیب در دو اثر الفنّ القصصی فی القرآن الکریم و القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه انعکاس داده شود. به این ترتیب، گمان می رود خوانندگان این رساله، گذشته از بهره های دیگر، می توانند اطمینان یابند که ترجمه مختصر و مفیدی از دو کتاب مزبور را نیز مطالعه کرده اند. بادا که بدین سان جای خالی ترجمه آن دو نیز پر شود.

خوب است همین جا یاد کنم که ترجمه آیات قرآن کریم از استاد

«عبدالمحمّد آیتی» وام گرفته شده است. به پاسداشت حریم آن قلم، از هرگونه تصرّف، از جمله تصرّف های رسم الخطّی، در ترجمه های آیات خودداری ورزیده ایم.

امید می رود رساله حاضر که در مختصر سازی اش تلاش بسیارشده و حواشی و شاخ و برگ ها از آن زدوده گشته است، شعله پژوهش در باب قصّه های قرآن را بسی بیش تر و زنده تر برافروزد و اشتباهات و کاستی های فراوانش در پرتو همّت و نقد منصفانه بلند همّتانی که چراغ های پَسین را برخواهند افروخت، ترمیم و تدارک یابد.

شکر گزاری از عنایت عالمانه جناب استاد سبحانی و یاورانش در سنگر «مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران» و نیز سپاسمندی از لطف دوست هنرمندم جناب حسین سیّدی، فرضی است در عهده این حقیر که تنها با همین عبارات برآمدنی نیست. اگر خداوند سبحان تلاش ایشان و صاحب این قلم را از یَمِ اخلاص و طهارت شهیدان این انقلاب سترگ، نَمی بخشد، امید هست که تکاپوشان بی اجر و ثمر نمانَد؛ بمنّه و لطفه...

تو سعی کن که به روشندلی رسی صائب

که سیلْ واصلِ دریا چو شد زلال شود

سیّد ابوالقاسم حسینی (ژرفا)

قم مقدّس ـ تابستان ۱۳۷۷

فصل ۱: تعریف قصّه قرآنی

اشاره

فصل ۱: تعریف قصّه قرآنی

زیر فصل ها

۱ _ ۱. واژه قصّه در قرآن و روایات

۲ _ ۱. پیوند «قصّه قرآنی» با معنای لغوی آن

۳ _ ۱. مراد از قصّه قرآنی

۴ _ ۱. دکتر خلف اللّه و تعریف قصّه قرآنی

۱ _ ۱. واژه قصّه در قرآن و روایات

۱ _ ۱. واژه قصّه در قرآن و روایات

«قصّه» در لغت یعنی پی گرفتن یا پی گرفته اثرِ پیشین. در قرآن کریم می خوانیم:

وَقالَتْ لِاُخْتِهِ قُصّيهِ فَبَصُرَتْ بِه عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ.(۱)

و به خواهر او گفت: از پی وی برو. و زن بی آن که آنان دریابند از دور در او می نگریست.

قالَ ذلِكَ ما كُنّا نَبْغِ فَارْتَدّا عَلى اثارِهِما قَصَصًا.(۲)

گفت: آن جا همان جایی است که در طلبش بوده ایم. و نشان قدم های خود را پی گرفتند و بازگشتند.

همین کاربرد در روایات نیز به چشم می خورَد. برای نمونه، بجاست از این روایت نبوی یاد کنیم:

إنّ بَنى اِسْرائِيلَ لَمّا قَصُّوا هَلَكُوا.(۳)

۱- قصص / ۱۱.

۲- کهف / ۶۴.

۳- بحوث فی قصص القران، ص ۴۳. البتّه این حدیث به گونه ای دیگر نیز آمده است: «إنّ بنی اسرائیل لمّا هلکوا قصّوا.» در

این صورت، معنا چنین است: «آن گاه که بنی اسرائیل به هلاکت و تباهی معنوی رسیدند، دست از حقیقت شستند و به قصّه پردازی و خیال بافی مشغول شدند.»

این جـا همان معنا که گفتیم نمود دارد؛ یعنی بنی اسـرائیل آن گاه که دست از عمل کشـیدند و فقط به قصّه پردازی و داسـتان سرایی مشـغول شدنـد، هلاک گشـتند. البتّه این روایت همچنان که شاهدی برای معنای لغوی «قصّه» است، اشاره ای ظریف به کـارکرد منفی قصّه نیز دارد؛ و آن هنگامی است که قصّه پردازی سـدّ راه عمل و تکاپو باشـد. بـدیهی است که نخستین شـرط چنین قصّه ای خرافه بافی و یاوه پردازی و پایه گذاری بر تخیّلات صِـرف است که روح تلاش و زندگی و آرمان گرایی را در انسان سرکوب می کند.

۲ _ ۱. پیوند «قصّه قرآنی» با معنای لغوی آن

۲ _ ۱. پیوند «قصّه قرآنی» با معنای لغوی آن

قصّه گوییِ قرآن با همین معنای لغوی پیونـد دارد، زیرا پی گرفتن وقایعی است که در گذشـته رخ داده اند. البتّه گاه این وقایع در گذشـته دور رخ داده انـد که در قرآن با تعبیر «اَنباء» از آن ها یاد شـده است؛ماننـد «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ»(۱) در باره اصـحاب کهف؛ یا «ذلِکَ مِنْ أَنْبآءِ الْقُری... نَقُصُّهُ عَلَیْکَ».(۲) امّـا در مورد وقایع نزدیک یا آنچه بایـد نزدیک تلقّی شود، تعبیر «اخبار» به کار رفته است؛ مانند «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتّی نَعْلَمَ الْمُجاهِدینَ مِنْکُمْ وَالصّابِرینَ وَنَبْلُوَ أَخْبارَکُمْ»(۳) یا

۱- کهف / ۱۳.

۲- هود / ۱۰۰.

۳- محمّد / ۳۱.

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها».(۱) به هر حال، پی گیری و دنبال جویی اثرِ این نبأها و خبرها همان معنای دقیق قصّه گویی قرآن است.

۳ _ ۱. مراد از قصّه قرآنی

اشاره

۳ _ ۱. مراد از قصّه قرآنی

زیر فصل ها

۱ _ ۳ _ ۱. قصّه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان

۱ _ ۳ _ ۱. قصّه قرآنی یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان

در قرآن، از وقایع حاضر و رویدادهای آینده نیز سخن رفته است، همانند حدیث اِفک، واقعه بدر و اُحد و حنین و بیعت رضوان و صلح حدیبیّه؛ همچنین نبرد آینده میان ایران و روم(۲)، خبر از فتح مکّه(۳)، و پیش بینی شکست مشرکان در جنگ بدر.(۴) امّا قرآن این گونه خبر دهی ها را قصّه گویی ننامیده است، زیرا در اصطلاح قرآن، قصّه گفتن یعنی پی گرفتن اخبار گذشتگان. اصولاً در این گونه اخبار است که می توان عبرت ها و موعظه ها را پی گرفت؛ ولی در اخبار جاری و آینده بیش تر خود کشف واقعیّت مطرح است. همین پی گرفتن عبرت ها در بیان قرآن کریم مورد تصریح قرار گرفته است:

لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِاُولِی الْاَلْباب.(۵)

۱- زلزال / ۴.
۲- روم / ۱ تا ۳: «الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ...».
۳- نصر: «إِذا جاءَ نَصْرُاللّه ِوَالْفَتْحُ...».
۴- قمر / ۴۵: «سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ».

٥- يوسف / ١١١.

در داستان هاشان برای خردمندان عبرتی است.

۲ _ ۳ _ ۱. تفاوت حکایت و قصّه

۲ _ ۳ _ ۱. تفاوت حکایت و قصّه

«حکـایت» قالبی است برای بازگویی یک رویـداد، بـدون وارد کردن عناصـر قصّه. به این ترتیب، به نظر می رسـد نام حکایت برای قصّه های قرآن سازگارتر باشـد. پس چرا قرآن نام قصّه، و نه حکایت، را برگزیده است؟ پاسخ این است که در حکایت، «محاکـات» و بازتـاب واقعیّت و صِـرفِ تجسّم اشـخاص وحـوادث مورد نظر است. امّـا در قصّه، جـان دادن به واقعیّت هـا و پی گیری آثار برآمده از آن ها مُراد است. قرآن در قصّه های خویش به زمان ها و مکان های واقعی هویّتی ویژه می بخشد و ما را در همـان قطعه قرار می دهـد، به گـونه ای که بتوانیم ردّ پـای مضـامین را پی گیریم و صـرفا بازتـابی از واقعیّت هـا را پیش رو نداشته باشیم.

۳ _ ۳ _ ۱. آیا قرآن، خود، به لفظ قصّه اشاره کرده است؟

۳ _ ۳ _ ۱. آیا قرآن، خود، به لفظ قصّه اشاره کرده است؟

یکی از پرسـش هـای مهم در بـاب قصّه هـای قرآنی این است: «چگونه می توان وجود قصّه را در قرآن پـذیرفت، حال آن که خود قرآن هرگز به آن اشاره ای نکرده است؟ آنچه در قرآن آمده، قَصَـص (=پی گیری) بر وزن فَعَلْ است و نه قِصَصْ بر وزن فِعَلْ (= قصّه ها). واین دو با یکدیگر متفاوتند.»

شایـد بتوان نکته ای را که یکی از اسـتادان معاصـر، سـال هـا پیش از این، به پژوهنـدگان خـاطر نشـان سـاخت، در زمره همین پرسش آورد:

در نتیجه اشاعه اسرائیلیّات و نصرانیّات و مجوسیّات و شاخ و برگ

دادن هـای خیـالی به وقـایع قرآن، از دیر بـاز یـک اشـتباه غیر قابـل اغماض در قرآن رخ داده... کلمه قَصَـص در قرآن بر وزن عَسَـس آمده نه فِرَق... واژه مزبور صورت جمع ندارد و اصلاً به معنی «پی گیری» و «ردیابی» است و پنج بار در کتاب آسمانی به کار رفته و اگر مشتقّات آن را به حساب بیاوریم، تقریبا ۲۶ بار آمده است...

متأسّـفانه کلمه داستان در فارسی بیش تر افسانه و رمان و قصّه را متبادر به ذهن می کند و احیانا به معنی «ماجرای واقعی» (البتّه موسّـعا) به کار می رود... در هر حال، قَصَـص بر وزن عَسَس به معنی رمان یا حوادث خیالی نیست، بلکه به معنی سرگذشت و ماجرای واقعی است... در نتیجه یک اِعراب گذاری غلط... قَصَـص را جمع قصّه گرفته و چه خرافات و سـخنان نامعقولی را در اذهان مسلمانان مرکوز ساخته اند.(۱)

در پاسـخ بایـد گفت همـان گونه که پیش تر گـذشت، قِصّه و قَصَـص از مادّه ای واحـد و در ردیف معنایی واحدنـد. در منابع اصـیل لغوی، همچون «لسان العرب» و «صـحاح» و «تاج العروس» به این مطلب تصـریح شده است که قصّه و قَصَص اساسا یک معنا دارند. برای روشن شدن مطلب، خوب است به آنچه در این سه مأخذاست اشاره کنیم.

در لسان العرب آمده است:

۱- محمّـد مهـدی فولادونـد این سـخن را به عنوان توضـیحات مترجم در ترجمه کتـابی از سیّد قطب آورده است: سیّد قطب: آفرینش هنری در قرآن، محمّد مهدی فولادوند، بنیاد قرآن، دوم، ۱۳۶۰، ص ۱۳۳و ۱۳۴.

قَصَص یعنی روایت کردن قِصَص (= قصّه ها). قصّه، گذشته از معنای متعارف، به معنای یک جمله از کلام نیز هست، چنان که گفته می شود: «در سر، قصّه ای دارد.» و از همین قبیل است فرمایش خدای متعال: «نحن نقصّ علیك أحسن القَصص» یعنی خوب ترین بیان را برای تو تبیین می کنیم.

قصّه یعنی خبر که همان قَصَص است. و قَصَص در حقیقت «خبرِ حکایت شده» است که در موضع مصدر آمده و در آن اغلبیّت یافته است. قِصَص هم جمع قصّه مکتوب است.(۱)

در صحاح می خوانیم:

قصّه یعنی امر و اتّفاق. «اقتصصتُ الحدیث» یعنی آن را به گونه ای روایت کردم. گفته می شود: «قَصَّ علیه الخبر قَصَصا». قَصَص هم مصدر است و هم اسم که در موضع مصدر نشسته و در آن اغلبیّت یافته است. قِصَص جمع قصّه مکتوب است.(۲)

نیز در تاج العروس چنین می بینیم:

قصّه مانند قَصَص یعنی امر و اتّفاق و خبر که جمعش قِصَص است. قَصَص یعنی خبر حکایت شده که در موضع مصدر نشسته است. نیز قَصَص

۱- ابن منظور: لسان العرب، دار صادر، بیروت، مادّه «قصّ».

۲- جوهری: الصّحاح، دار العلم للملایین، بیروت، دوم، ۱۳۹۹، مادّه «قصّ».

به معنای بیان است.(۱)

گذشته از این، در برخی از تفاسیر نیز اشاراتی است که این سخن را تأیید می کند. مثلاً زمخشری تصریح می کند که قَصَص گاه به معنای مفعول است، از باب تسمیه اسم مفعول به مصدر. او در تفسیر آیه «نحن نقصّ علیك أحسن القصص» می نویسد:

احسن القَصَص یعنی خوب ترین بیان از قرآن، به گونه ای بدیع و اسلوبی شگفت. این خبر در کتاب های پیشینیان و کتب تاریخ نیز آمده است، امّا هیچ یک از لحاظ نحوه بیان همانند آنچه در قرآن بیان شده نیست.

نیز ممکن است قَصَص مصدر نباشد، بلکه مفعول باشد، یعنی خبرِ بیان شده. دراین حال، معنا چنین است: «ما خوب ترین قصّه حکایت شده را برای تو بیان کردیم». و این قصّه از آن رو خوب ترین است که در بردارنده عبرت ها و حکمت ها و نکات و عجائبی است که در غیر آن نیست. و ظاهرا مُراد، خوب ترین قصّه در همین باب و موضوع است.(۲)

همو در تفسیر آیه «تلك من انباء الغیب نوحیها إلیك» می نگارد:

این اشاره است به قصّه نوح، یعنی قصّه او شمّه ای است از خبرهای غیبی وحی شده به تو که پیش از این برای تو و مردمت مجهول بود.(۳)

۱- زبیدی: تاج العروس، کویت، ۱۳۹۹، مادّه «قصّ».
۲- زمخشری: الکشّاف، ج ۲، دار الکتاب اللّبنانی، بیروت، ص ۴۴.
۳- زمخشری: الکشّاف، ج ۲، دار الکتاب اللّبنانی، بیروت، ص ۴۰۱.

و این نشان می دهد که او لفظ قصّه را آگاهانه و با مِلاك در مورد خبرهای قرآنی به کار می بَرَد.(۱) پس قَصَص، هم در لغت و هم در استعمال، به جای قصّه نشسته است. به دیگر بیان، نمی توان گفت از «قصّه» در قرآن نشان نیست.

۴ _ ۳ _ ۱. ملاک فنّی قصّه قرآنی چیست؟

۴ _ ۳ _ ۱. ملاک فنّی قصّه قرآنی چیست؟

از دیگر پرسش های بسیار مهم در باب قصّه های قرآن این است که «اساسا کدام یک از روایت های قرآنی، قصّه قرآنی است؟» در پاسخ به این سؤال، برخی معتقدند که تنها بخشی از خبرهای قرآنی که هم عناصر هنری قصّه در آن ها حضور داشته باشند و هم به نحو قابل توجّهی به آن ها پرداخته شده باشد، زیر نام قصّه جای می گیرند.(۲) عدّه ای هم بر آنند که هر ذکر خبری از اقوام پیشین، قصّه قرآنی قلمداد می شود، مانند قصّه اصحاب فیل و اصحاب اُخدود.(۳)

با توّجه به معنای لغوی قصّه و شناخت از کارکرد قصّه در قرآن، به نظر می رسد حجم قصّه یا تعداد عناصر آن، ملاك مناسبی برای تعیین قلمرو قصّه های قرآن نیست. ملاک اصلی در تعیین این قلمرو، طرح پی گیرانه و هدفمندانه ماجرا است. اگر قرآن ماجرایی رخ داده در زمان گذشته را همراه

۱- فراموش نشود که مُراد، ارائه شاهد از کلام زمخشری است؛ و گرنه، ما پیش تر تفاوت میان اَنباء و قصص را بیان کردیم.

۲- مأمون فرید جرار: خصائص القصّه الاسلامیّه، دار المناره للنّشر و التّوزیع، ۱۹۸۸، ص ۶۱.

۳- القرآن والقصّه الحدیثه، ج ۱، ص ۱۳ و ۳۱؛ منهج القصّه فی القرآن، ص ۴۲ و ۴۳.

با نوعی پی گیری و توالی روایت کرده باشد، به گونه ای که احساس کنیم آن ماجرا، به خودی خود، مورد نظر قرآن است و یکی از کارکردهای قصّه قرآنی را دارد، می توان آن را از قصّه های قرآن به شمار آورد. به بیان دیگر، اگر قرآن فقط درباره یک ماجرا یا وجود یک شخصیّت یا گفت و گو گزارش دهد و به خودی خود آن را مورد پرداختِ هر چند کوتاه قرار ندهد، نمی توان آن را قصّه نامید، مانند «غُلِبت الرّوم». امّا آن گاه که چنین ملاکی احراز شود، حتّی اگر عبارات کوتاه باشد، می توان آن را قصّه دانست، مانند قصّه اصحاب فیل. بدیهی است که تفصیل این بحث نیازمند طرح دیگر فصول این رساله است.

۴ _ ۱. دکتر خلف اللّه و تعریف قصّه قرآنی

اشاره

۴ _ ۱. دکتر خلف اللّه و تعریف قصّه قرآنی

زیر فصل ها

۱ _ ۴ _ ۱. تعریف هنر امروز از قصّه

۲ _ ۴ _ ۱. خلف اللّه تعریف امروزین قصّه را ملاک قرار می دهد

۱ _ ۴ _ ۱. تعریف هنر امروز از قصّه

۱ _ ۴ _ ۱. تعریف هنر امروز از قصّه

چنان که دیدید، قصّه دارای تعریفی خاص است که با معنای لغوی آن نیز سازگاری دارد. همانند بسیاری از مقولات دیگر، این تعریف بعدا دستخوش تغییرهایی گشته و کاستی ها و افزایش هایی یافته است. امّا این دلیل نمی شود که ما اصولاً قصّه را در تعریف جدیدش محصور کنیم و بر معنای حقیقی آن کاملاً دیده بر بندیم. در تعریف هنری امروز، قصّه یعنی «اثری ادبی که نتیجه تخیّل قصّه پرداز در باب اشخاص و حوادث بر پایه نظمی هنری و بلاغی است، خواه آن اشخاص و حوادث اساسا ساختگی باشند و خواه به وجود واقعی آن ها چیزی افزوده یا از آن ها چیزی کاسته شده باشد و یا در چینش و ترتیب طبیعی آن ها تصرّفی صورت گرفته باشد.» در نتیجه، ممکن است یک شخصیّت یا رویداد داستانی، فقط پیشینه ای دور و مبهم در تاریخ داشته باشد

و پرداخت تفصیلی آن صرفا بر پایه خیال و صورت سازی ذهنی و مبالغه استوار باشد. نمونه روشن این گونه قصّه پردازی را می توان در شاهنامه فردوسی دید که از پهلوانی رستم نام در سیستان کهن، «رستمِ داستان» با افسانه ها و حماسه های چشمگیر پرداخته است. و البتّه، خود، نیز به این معنا بارها اشاره کرده است.

۲ _ ۴ _ ۱. خلف اللّه تعریف امروزین قصّه را ملاک قرار می دهد

۲ _ ۴ _ ۱. خلف اللّه تعریف امروزین قصّه را ملاک قرار می دهد

دکتر خلف اللّه بر آن است که وقتی از قصّه گویی قرآن سخن می رود، باید همین معنای هنری مبنا قرار گیرد و هرگونه تحلیل ادبی و هنری قصّه های قرآن بر پایه همین تفسیر صورت پذیرد. به همین دلیل، وی نتیجه می گیرد در بخشی از قصّه های قرآن که تابِ تحلیل ادبی را دارند، باید با همان معیارها به قصّه قرآنی نگریست و به همان لوازم ملتزم شد. و همین نکته باریک خاستگاه بسیاری از برداشت های خاصّ او وهمرأیان اوست:

ما وظیفه داریم از «قصد ادبی و هنری» در قصّه های قرآن بحث کنیم و بنگریم که در هر مورد این قصد یافت می شود یا خیر. به دیگر سخن، آیا قرآن از قصّه اش همان قصدی را کرده که ادیبان می کنند: «تأثیر روحی، انگیزش عاطفی و خیالی»؛ یا قصدش صرفا «تأثیر عقلی و اقامه برهان و دلیل» بوده است؟

مراد من این است که باید به قصّه های قرآن با نگاهی برابر بنگریم تا

دریابیم این قصد ادبی و هنری در کدام یک از آن ها یافت می شود.(۱)

۱- محمّد احمد خلف اللّه : الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، مکتبه انجلو المصریّه، سوم،۱۹۶۵،ص ۱۱۹.

فصل ۲: اُسلوب قصّه قرآنی

اشاره

فصل ۲: اُسلوب قصّه قرآنی

زیر فصل ها

۱ _ ۲. هنری بودن قصّه های قرآن

۱ _ ۲. هنری بودن قصّه های قرآن

با آن که قصّه های قرآن بازگوینده حقایق مسلّم تاریخی اند، هرگز نمی توان گفت قصّه گویی در قرآن برابر است با نقل وقایع تاریخی به طور مطلق و محض. آنچه قصّه گویی و تاریخ نگاری را در قرآن از هم ممتاز می سازد، ویژگی فنّی قصّه های قرآن است. این ویژگی عبارت است از بیان اعجازین و نیز القای نظمی خاص به واقعیّت های برگزیده از تاریخ، به گونه ای که خواننده احساس می کند رویدادها و آدم ها نزد او حضور دارند و با او سخن می گویند. و اگر چنین نباشد، هرگز فایده اصلی قصّه گویی قرآن، یعنی عبرت گیری و موعظه یابی، حاصل نمی شود. به همین دلیل، کافران در برخورد با چنین بیان اعجازین و هنرمندانه ای آن را سحر و جادو و اساطیر پیشینیان و شعر و قول کاهن می شمردند. این نبود مگر به آن دلیل

که زیر سیطره نفوذ قرآن قرار می گرفتند و همه تأثیرهای هنر بشری، و بسی بیش از آن را، در قرآن می یافتند. پس واقع نمایی قصّه های قرآن هرگز با بیان فنّی و بلاغی و اثرگذار آن ناسازگار نیست. قصّه های قرآن در همان حال که واقعیّت های تاریخی را باز می گویند، بیش از یک قصیده یا رمان یا نمایشنامه در مخاطب اثر می نهند و در او حس بر می انگیزند و بال به بالِ رویدادها و

شخصیّت های قصّه پروازش می دهند.

۲ _ ۲. جلوه های هنری قصّه های قرآن

اشاره

۲ _ ۲. جلوه های هنری قصّه های قرآن

اثر «هنری» اثری است که دارای این سه ویژگی باشد: نوآوری در عرضه، زیبایی ساختاری، و قدرت تعبیر. و بدیهی است که از این سه، هیچ یک، منحصر به قصّه های خیال پردازانه و ساختگی نیست.(۱) قصّه قرآنی نیز که اثری هنری است، در بردارنده خصلت هایی است که این هر سه ویژگی را تأمین می کنند. به دیگر سخن، قصّه قرآنی از یک حکایت صِرف کاملاً متفاوت است، بلکه سراسر تصویرسازی هنری از شخصیّت ها، رویدادها، و گفت و گوهاست؛ تصویرهایی از نبرد همیشگی خیر و شر در جان انسان و میان او با نیروهای شیطانی.(۲)

اکنون برخی از جلوه های هنری قصّه در قرآن را بر می شمریم:

۱ _ ۲ _ ۲. تنوّع اسلوبی

۱ _ ۲ _ ۲. تنوّع اسلوبی

عرضه قصّه در قرآن با اسلوبی واحد صورت نمی گیرد. از لحاظ نقطه آغاز، تصاویر عرضه شده از یک رویداد، نقطه فرجام، و زمینه سازی برای روایت قصّه، قصص قرآن از یکدیگر ممتازند. همین تنوّع و رنگارنگی اسلوبی نشان می دهد که عرضه هنری قصّه، به خودی خود، مورد عنایت

۱- سیّد قطب: التّصویر الفنّی فی القرآن، ص ۲۵۹.

۲- عبدالکریم خطیب: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۷۷.

قرآن بوده است.(۱)

۲ _ ۲ _ ۲. تقسیم به نماهای مختلف

۲ _ ۲ _ ۲. تقسیم به نماهای مختلف

قصّه قرآنی به نماهـا و پلاـن هـای مختلف تقسـیم می شود و میـان آن ها شـکاف های خالی وناگفته باقی می مانـد تا فرصت تصویرگری و قرینه سازی را به خوانـنـده بدهد و او بتواند سـیاق رویدادها را در پلان های بعدی در ذهن ترسـیم کند.(۲) این، خود، از برترین ویژگی های یک اثر هنری است که خواننده را همواره در تکاپو با صحنه ها نگاه دارد.

۳ _ ۲ _ ۲. گزینش صحنه های مؤثّر

۳ _ ۲ _ ۲. گزینش صحنه های مؤثّر

انتخـاب قطعه هـای خـاصّ زمـانی و مکـانی در قصّه قرآنی با دقّت کافی صورت پـذیرفته است.(۳) ایجـاز اعجازین قصّه های قرآن، گذشـته از جنبه بلاـغی و واژگـانی، بیش تر مربـوط به دقّت در گزینش صـحنه هـای مؤثّر در روال قصّه و کنـار نهـادن بخش های زاید است. و این، کاری است که در تدوین نهایی یک اثر هنری بسـی کارساز است. برترین نمونه های این تدوین در قصّه های یوسف و مریم وسلیمان و ملکه سبأ و اصحاب کهف به چشم می خورند. از

۱- سیّد قطب: التّصویر الفنّی فی القرآن، ص ۱۶۲ تا ۱۶۸ و ص ۱۷۰ تا ۱۷۴ و ص ۱۸۰ تا ۱۸۳ و ص ۱۸۳ تا ۱۸۷؛ ثروت اباظه: السّرد القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۶.

۲- سیّد قطب: التصویر الفنّی فی القرآن، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ ثروت اباظه: السّرد القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۴ و ۲۵؛ تهامی نقره: سیکلوجیّه القصّه فی القرآن، ص ۹۹.

۳- ثروت اباظه: السّرد القصصی فی القرآن الکریم، ص ۹ تا ۱۱ و ص ۱۰۵ تا ۱۰۷.

میان این نمونه ها، به اعتقاد برخی، کامل ترین تصویر هنری در قصّه یوسف به نمایش نهاده شده است، به ویژه که این قصّه در قدرت تعبیر روحی، عقیدتی، تربیتی، و حرکتی بسیار شاخص و بی نظیر است.(۱)

۳ _ ۲. نوع روایت قصّه

اشاره

۳ _ ۲. نوع روایت قصّه

زیر فصل ها

۱ _ ۳ _ ۲. روایت غیابی و حضوری در قصّه های تاریخی

۱ _ ۳ _ ۲. روایت غیابی و حضوری در قصّه های تاریخی

در روایت قصّه های تاریخی، دو اسلوب عمده یافت می شوند:

۱ . روایت غیابی.

۲ . روایت حضوری.

در اسلوب غیابی، گوینده قصّه روایت کننده حوادث است و با نحوه بیان خود نشان می دهد که فقط گزارشگر اخبار واقوال است. از این رو، در اسلوب غیابی، معمولاً کلمه «گفت» تکرار می شود.

در اسلوب حضوری، قصّه سرا شخصا حضور دارد واشخاص قصّه را در محضر مخاطب خلق می کند تا خود به روایت قصّه بپردازند. به همین دلیل، معمولاً کلمه «گفت» در این اسلوب به کار نمی رود.

۲ _ ۳ _ ۲. قصّه قرآنی به گونه غیابی روایت می شود

۲ _ ۳ _ ۲. قصّه قرآنی به گونه غیابی روایت می شود

قرآن در قصّه گویی اسلوب غیابی را برگزیده است. در این اسلوب، مخاطب همواره توجّه می یابد که با رویدادهایی رو به روست که

۱- سیّد قطب: فی ظلال القرآن، ج ۴،ص ۱۹۵۱.

شخصیّت هاشان نقش تاریخی خود را طی کرده اند و اکنون دارای حضور عینی نیستند. البتّه در همین حال که نسبت به ما غایبند، دارای نوعی حضور پنهان و جاری در قصّه اند. سبب گزینش این اسلوب آن است که قرآن می خواهد صادقانه ترین و امانت دارانه ترین شیوه را در بیان قصّه هایش به کار گیرد و راه را بر هر گونه خیال و وهم و نماد غیر حقیقی بربندد. شأن قرآن اقتضا می کند که در هیچ پاره ای از آن، عنصر خیال و افسانه، حتّی سر سوزنی، راه نیابد. در قصّه های قرآن، قصّه سرا فقط روایت کننده حقایق است؛ در حالی که در اسلوب حضوری، قهرمانان قصّه خلق شده قصّه سرایند و به دست و قلم او جان یافته اند. در این حال، چه بسا به ضرورت، صحنه ها و اشخاصی خلق شوند که در جهان واقع هرگز وجود نداشته اند. پس قرآن برای آن که مخاطب همواره احساس کند با بیانی صادقانه و امین از واقعیّت ها رو به روست، اسلوب غیابی را برگزیده است. در اسلوب غیابی، تنها تردیدی که ممکن است به ذهن مخاطب راه یابد، صادق نبودن قصّه سراست؛ واین در مورد خداوند بزرگ منتفی است. امّا در اسلوب حضوری، خواننده می داند که قصّه سرا در عین صداقت و امانت داری، ممکن است عناصر و صحنه هایی را خود به قصّه بیفزاید یا از آن بکاهد. شأن کتاب خدا این است که مخاطب هرگز چنین احتمالی را نسبت به آن روا نداند:

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْناهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ.(۱)

۱- اسراء / ۱۰۵.

این قرآن را به حق نازل کرده ایم؛ و به حق نازل شده است.

۴ _ ۲. بازتابش حقایق آشکار و پنهان

اشاره

۴ _ ۲. بازتابش حقایق آشکار و پنهان

زیر فصل ها

۱ _ ۴ _۲. نگاه واقعگرایانه و فرا واقعگرایانه به هنر

۱ _ ۴ _۲. نگاه واقعگرایانه و فرا واقعگرایانه به هنر

میان منتقدان بحثی است که آیا اثر هنری فقط بازتاب واقعیّت است یا این که به آن رنگ می بخشد و در آن تصرّف می کند و ترکیب ها و صورت های تازه پدیـدمی آوَرد. نگاه اوّل مبنای «مکتب واقعگرایی» را می سازد که به میدان های فراواقعی نظر نمی کند. در این مکتب، علم و هنر به یک اندازه واقعگرا هستند؛ در حالی که نگاه علم و هنر به طبیعت متفاوت است و هرگز نبایـد آن دو را یکسان نگریست. علم از اسرار و رازهای طبیعت پرده برمی دارد، امّا هنر از زیبایی ها و جلوه های فتّان طبیعت راز می گشاید. پس واقعگرایی یک چهره هنر است و همه وجوه آن را در بر نمی گیرد.

نگاه دوم که حیثیّتی «فرا واقعگرایانه» دارد، بر این پایه اسـتوار است که هنر بایـد برتر از آینه گری محض باشد. اگر قرار اسـت هنر فقط واقعیّت ها را بازتابانَـد، پس دیگر چه نیازی به آن است؟ آدم ها می توانند خودشان، بی واسـطه هنر، طبیعت را خوب تر و کامل تر دریابند. از این رو، در نگاه دوم، هنر وظیفه دارد که به اعماق واقعیّت نفوذ کند و در آن غوطه ور شود و آن گاه به سـطح بازگردد و آن تجلّیات را به گونه ای روایت کنـد که در سـطحْ قابل دیدار باشد. پس هنرمند کاشف حقیقت پنهان و نهفته در اعماق است. هنرمند برافروزنده چراغی است که چهره تاریک واقعیّت را روشن می کند وانسان ها را با حقایقی آشـنا می سازد که جز با نگاه هنر دیدنی نیستند.

البتّه پیداست که واقعگرایی در هنر، به معنای مطلق، امکان خارجی ندارد. به هر حال، هنرمند بخشی از روح و احساس و دید خود را به واقعیّت تزریق می کند و آن گاه آن را روایت می کند. لیکن اختلاف این دو مکتب به میزان اثرپذیری هنرمند از حقایق باز می گردد. اینک می خواهیم ببینیم قرآن در نقل واقعیّت ها، به کدام نگاه ملتزم است: واقعگرایی یا فرا واقعگرایی؟

۲ _ ۴ _ ۲. شیوه «واقعگرایی پویا» در قصّه های قرآن

۲ _ ۴ _ ۲. شیوه «واقعگرایی پویا» در قصّه های قرآن

باید پذیرفت که قرآن در نقل واقعیّات، شیوه بازتابش واقعیّت ها را در پیش گرفته است، امّا نه به گونه ای سُربی و جامد و بی روح؛ بلکه بازتابشی که در عین صفا ونابی، ساکت را گویا، جامد را پویا، و عمق حقایق را روشن می سازد. کسی که خوب در قرآن نظر کند می بیند که کلام آن دو گونه دلالت دارد: یکی دلالت آشکار که تصویر ساکت واقعیّت است؛ و دیگری دلالتی فراتر از ظاهر که خود مراتبی دارد و افق در افق از حقایق پنهان پرده برمی دارد.

۳ _ ۴ _ ۲. نمونه این بازتابش در قصّه داوود

۳ _ ۴ _ ۲. نمونه این بازتابش در قصّه داوود

اکنون برای نمونه به قصّه داوود و اعجاز آن بنگرید:

وَهَلْ اَتئکَ نَبَؤُا الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ. اِذْ دَخَلُوا عَلی داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ وَاهْدِنآ اِلی سَوآءِ الصِّراطِ . اِنَّ هذا اَخی لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَهٌ وَلِیَ نَعْجَهٌ واحِدَهٌ فَقالَ اَکْفِلْنیها وَعَزَّنی فِی الْخِطابِ. قالَ لَقَد ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ اِلی نِعاجِه وَاِنَّ کَثیرًا مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ اِلَّا الَّذینَ امَنوا

ص:۳۳

وَعَمِلُواالْصّالِحاتِ وَقَلیلٌ ما هُمْ وَظَنَّ داوُدُ اَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وخَرَّ راکِعا وَاَنابَ . فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وإِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَحُسْنَ مَ_ابٍ . یا داودُ اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَةً فِی الاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ الْنّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّه اِنَّ الَّذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ.(۱)

آیا خبر آن مدعیان را شنیده ای آنگاه که از دیوار قصر بالا رفتند؟ بر داود داخل شدند. داود از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن. این برادر من است. او را نود و نُه میش است و مرا یک میش. می گوید: آن را هم به من واگذار کن، و در دعوی بر من غلبه یافته است. داود گفت: او که میش تو را از تو می خواهد تا به میشهای خویش بیفزاید بر تو ستم می کند. و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند _ و اینان نیز اندک هستند _ بر یکدیگر ستم می کنند. و داود دانست که او را آزموده ایم. پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع در افتاد و توبه کرد . ما این خطایش را بخشیدیم، او را به درگاه ما تقرب است و بازگشتی نیکو . ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار می شوند.

در این آیات، نخست، اشاره ای است پنهان به این که داوود کاری کرده بوده است که بر پیامبران روا نیست. امّا در این آیات، به آن کار پرداخته نمی شود، زیرا در این قصّه از نقل آن غرضی حاصل نمی گردد. آن گاه، به نقل یک واقعه، همان گونه که هر چشمی آن را می بیند، می پردازد: دو طرفِ دعوا از دیوار، و نه از در، بر داوود وارد می شوند. و او از این ورود

۱- ص / ۲۱ تا ۲۶.

غیر معمول و ناگهانی بیم زده می شود. آن دو بیم داوود را می زدایند و قصّه خود را باز می گویند.

این، ظاهر کلمات است که واقعیّت خالص را باز می تابانَد. امّا در ورای این واژه ها، حقایقی دیگر نهفته اند که با تأمّل و تدبیر، کشف می شوند. «تسوّروا المحراب» اشاره به ناآرامی مملکت در آن برهه دارد و «ففزع منهم» از اختلال نظام پرده برمی دارد، به گونه ای که یک قاضی از ورود دو طرف دعوا بیم زده می شود، در حالی که اگر وضع طبیعی باشد معمولاً اطراف دعوا از رفتن نزد قاضی دراندیشه اند. نیز اطراف دعوا به داوود می گویند: «فاحکم بیننا بالحق ولا تُشطط»؛ و این نشانگر آن است که پیش تر در جایی میزان حق خلل دیده است به گونه ای که مردم نیز فهمیده اند.

۵ _ ۲. نظم قصّه های قرآن

اشاره

۵ _ ۲. نظم قصّه های قرآن

زیر فصل ها

۱ _ ۵ _ ۲. نظم آسمانی

۲ _ ۵ _ ۲. توازن میان نظم و واقعگرایی

۱ _ ۵ _ ۲. نظم آسمانی

۱ _ ۵ _ ۲. نظم آسمانی

نظم قرآن، خود، یک معجزه اِلاهی و دارای نیرویی اعجازین است. درست است که حوادث و اشخاص و اشیا در قصّه های قرآن، همه، واقعی اند؛ امّا کنار هم چیدنِ آن ها با روشی بشری صورت نپذیرفته است. نظم حاکم بر این قصّه ها رنگ آسمانی دارد و از توان بشر بیرون است. به همین دلیل، صاحبان افکار و آرای گوناگون، اگر هنر شناس و گوهر سنج باشند، نزد شکوه و جلال قصّه های قرآن سر خم می کنند. به این ترتیب، دو گونه معجزه در قصّه های قرآن راه دارد: یکی حوادث و صحنه های اعجازین، و دیگری نظم و اسلوب اعجاز آسای قرآنی.

۲ _ ۵ _ ۲. توازن میان نظم و واقعگرایی

۲ _ ۵ _ ۲. توازن میان نظم و واقعگرایی

اکنون باید پرسید: آیا اسلوب اعجازین قرآن در عرضه قصّه هایش سبب نشده است که حقیقت رنگ پذیرد و واقعیّتْ دستخوش تغییر و تحوّلی متناسب با این نوعِ عرضه شود؟ خاستگاه این پرسش آن است که معمولاً اسلوب قصّه های بشری بر کیفیّت عرضه واقعیّات اثر می گذارد؛ مثلاً صحنه ای به قصّه افزوده می شود تا نظم مورد نظر قصّه پرداز بر قصّه حاکم گردد و آهنگ عمومی آن حفظ شود.

در پاسخ باید گفت: اسلوب اعجازین قرآن در عرضه حوادث به گونه ای نیست که در آن حوادث تصرّف و تغییری پدید آورد و نقص آن را کمال بخشد یا ناراستِ آن را راست سازد. اسلوب اعجازین قرآن، پیراسته از هرگونه فراواقع نمایی، از خلال نقل حقیقت ناب نمودار می گردد. همین نقل امین مآبانه و دقّت ورزانه حقایق است که اعجاز قصّه های قرآن را رقم می زند. همین که زندگی با همه جوشش و پویایی و همان گونه که واقعا هست در حوادث و رویدادها جریان دارد، به آن اعجاز می بخشد. همین که مخاطب واقعیّت ناب را با همه صفا و درخشندگی اش در قصّه های قرآن باز می بیند، سبب می شود که نزد اعجاز قرآن سرخم کند. پس اعجاز قصّه های قرآن، در بطن حقیقت است و از متن واقعیّت.

۶ _ ۲. پی نوشت در قصّه های قرآن

اشاره

۶ _ ۲. پی نوشت در قصّه های قرآن

زیر فصل ها

۱ _ ۶ _ ۲. نقشِ پی نوشت

۱ _ ۶ _ ۲. نقشِ پی نوشت

از دیگر ویژگی مهمّ قصّه های قرآن این است که معمولاً پس از هر رویداد

پی نوشتی مستقل می آورد و با آن، سه نقش اصلی را ایفا می کند: هم فاصله ای میان رویدادهای پیاپی می آفریند؛ هم پیامی از آن قصّه به مخاطب ارائه می کند؛ وهم خطوط اصلی آن را باز می گوید.

مثلاً در قصّه داوود، دو پی نوشت چهره می نمایند:

وَاِنَّ کَثیرًا مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ اِلّا الَّذینَ امَنوا وَعَمِلُواالْصّالِحاتِ وَقَلیلٌ ما هُمْ.(۱)

و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند ــ و اینان نیز اندک هستند ــ بر یکدیگر ستم می کنند.

یا داوُدُ اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَهً فِی الاَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبیلِ اللّه اِنَّ الَذینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ. وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالاَرْضَ وَما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ الَّذینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذینَ کَفَرُوا مِنَ النّارِ . اَمْ نَجْعَلُ الَّذینَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ کَالْمُفسِدینَ فِی الاَرْضِ اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کالْفُجّارِ . کِتابٌ اَنْزَلْناهُ اِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِه وَلِیَتَذَکَّرَ اُولُو الاَلْبابِ.(۲)

ای داود، ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، بدان سبب که روز حساب را از یاد برده اند، به عذابی شدید گرفتار می شوند .

ما این آسمان و زمین وآنچه را که میان آنهاست به باطل نیافریده ایم. این گمان کسانی است که کافر شدند. پس وای بر کافران از آتش . آیا کسانی را که ایمان آورده اند وکارهای شایسته کرده اند، همانند فساد کنندگان در زمین قرار خواهیم داد؟ یا پرهیزگاران را چون گناهکاران؟ کتابی مبارک است که آن را بر تو نازل کرده ایم، تا در آیاتش بیندیشند و

۱- ص / ۲۴.

۲- ص / ۲۶ تا ۲۹.

خردمندان از آن پند گیرند.

۲ _ ۶ _ ۲. پی نوشت ها در ردیف رویدادها نیستند

۲ _ ۶ _ ۲. پی نوشت ها در ردیف رویدادها نیستند

پی نوشت ها، گاه به صورت زبان حال عرضه می شوند، نظیر نمونه اول در قصّه داوود. عرضه این پی نوشت ها برای آن است که فایده اصلی قصّه ها، یعنی عبرت و اندرز نهفته در آن ها، تتمیم گردد؛ چرا که بسیاری از مخاطبان توفیق نمی یابند تا از رهگذر زبان هنری خود قصّه این پیام ها را دریابند.

با این توضیح روشن می شود که پی نوشت های قصّه های قرآن را نباید جزئی از آن ها به شمار آورد و در ردیف رویدادهای آن ها ارزیابی کرد. به عبارت دیگر، این ها بازگوینده واقعیّت های تاریخی نیستند، بلکه پی نوشت ها و حاشیه هایی از سوی قرآنند.

۷ _ ۲. شبهه زدایی در قصّه های قرآن

اشاره

۷ _ ۲. شبهه زدایی در قصّه های قرآن

زیر فصل ها

۱ _ ۷ _ ۲. جایگاه شبهه زدایی در قرآن

۱ _ ۷ _ ۲. جایگاه شبهه زدایی در قرآن

قصّه های قرآن جزئی از مجموعه گسترده «رسالت اسلامی» اند که عمدتا بُعد عبرت آموزانه و اندرز دهانه آن را تأمین می کنند. از این رو، قصّه های قرآن در چهار چوب کلّی دعوت اسلامی جای می گیرند و به همان اصول پایبندند.

طبیعی است که قرآن در قصّه های خویش، ادّعاها و شبهه ها و گفته های حق ستیزان و باطل گرایان را نقل کند. امّا به دلیل پایبندی به همان اصول دعوت اسلامی، هرگز از این شبهه ها بی پاسخ نمی گذرد واجازه نمی دهد که مخاطب دچار اشتباه و سوء برداشت گردد. زدودن شبهه ها معمولاً با دو

روش صورت می پذیرد: یکی جاری ساختنِ حق بر زبان طرفِ حق گرای قصّه؛ و دیگری ورود قرآن به صورت مستقیم وارائه حقیقت در قالب نوعی پی نوشت.

پیداست که این اسلوب اختصاص به قصّه های قرآن ندارد و در سراسر کتاب خدا جاری است. برای نمونه، وقتی قرآن ادّعای کافران قریش در مورد خود را باز می گوید، نادرستی وظالمانه بودنش را به صراحت اعلان می دارد:

وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا اِنْ هذآ اِلاّ اِفْکُنِ افْتَریهُ وَأَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جآؤُوا ظُلْما وَزُورا.(۱)

و کافران گفتند که این جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند، هیچ نیست. حقا آنچه می گویند ستم و باطل است.

نیز آن گاه که سخن اهل کتاب را درباره فرزند داشتنِ خداوند ذکر می کند، بی درنگ به نقد گفته آنان می پردازد:

وَیُنْذِرَ الَّذینَ قالُوا اتَّخَذَ اللّه ُوَلَدًا . ما لَهُمْ بِه مِنْ عِلمٍ وَلا لِابائِهِمْ کَبُرَتْ کَلِمَهً تَخْرُجُ مِنْ اَفْواهِهِمْ اِنْ یَقُولُونَ اِلاّ کَذِبًا.(۲)

و کسانی را که گفتند: خدا فرزندی اختیار کرد، بترساند . نه خود به آن دانشی دارند و نه پدرانشان داشته اند. چه بزرگ است سخنی که از دهانشان بیرون می آید و جز دروغی نمی گویند.

۱- فرقان / ۴.

۲- کهف / ۴ و ۵.

۲ _ ۷ _ ۲. نمونه شبهه زدایی در قصّه ابراهیم

۲ _ ۷ _ ۲. نمونه شبهه زدایی در قصّه ابراهیم

گفتیم که در قصّه های قرآن نیز همین شیوه دنبال می شود. از نمونه های بارز این اسلوب، قصّه ابراهیم است که در آن، پا به پای ادّعاهای باطل گرایان، قول حق نیز با قاطعیّت و شکوه طرح می شود:

_ ما هذِهِ التَّماثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَها عاکِفُونَ؟

_ این تندیسها که به پرستش آنها دل نهاده اید چیستند؟

_ قالُوا وَجَدْنآ ابآءَنَا لَها عابِدینَ .

_ گفتند: پدرانمان را دیدیم که آنها را می پرستیدند.

_ قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ اَنْتُمْ وَ ابآؤُکُمْ فی ضَلالٍ مُبینٍ.

_ گفت: هر آینه شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید.

_ قالُوا اَجِئْتَنا بِالحَقِّ اَمْ اَنْتَ مِنَ اللاّعِبینَ؟

_ گفتند: برای ما سخن حقی آورده ای یا ما را به بازی گرفته ای؟

_ قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ الَّذی فَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ.(۱)

_ گفت: نه، پروردگار شما، پروردگار آسمانها و زمین است. آن که آنها را بیافریده است. و من بر این سخن که می گویم گواهی می دهم.

۸ _ ۲. تکرار در قصّه های قرآن

اشاره

۸ _ ۲. تکرار در قصّه های قرآن

زیر فصل ها

۱ _ ۸ _ ۲. طرح مسأله

۲ _ ۸ _ ۲. جلوه های بلاغی تکرار

۳ _ ۸ _ ۲. انگیزه اصلی تکرار: تکمیل تصویرها

۴ _ ۸ _ ۲. بررسی «تکرار» در قصّه موسی

۱ _ ۸ _ ۲. طرح مسأله

۱ _ ۸ _ ۲. طرح مسأله

تکرار در قصّه هـای قرآن پدیـده ای است که بسـیاری از بحث هـا و گفت و گوها را برانگیخته است. در میان خاور پژوهان و دین کاوانِ غربی کم نیستند

۱- انبیا / ۵۲ تا ۵۶.

کسانی که همین پدیده را مایه ردّ اعجاز قرآن شمرده اند. برخی از شرقیان و مسلمانان نیز با این گروه همداستان شده اند. به اعتقاد اینان، همین تکرارها نشان می دهد که محمّد تحت تأثیر حالات نفسانی مختلف خود کلماتی برانگیخته که گاه مکرّر و گاه نیز ناهمسان هستند.

۲ _ ۸ _ ۲. جلوه های بلاغی تکرار

۲ _ ۸ _ ۲. جلوه های بلاغی تکرار

تکرار در قرآن به چهره های گوناگون جلوه می کند: تکرار در واژه، تکرار در جمله، و تکرار در ارائه یک تصویر و واقعیّت به صورت ها وعبارات گوناگون. در این جا، بیش تر به چهره سوم نظر می کنیم.

«ابوبکر باقلانی» بر آن است که آوردن یک قصّه با الفاظ گوناگون به گونه ای که معنا و پیام دگرگون نشود، خود، کاری است بس دشوار که تجلّی گر فصاحت و بلاغت قرآن است و از صورت های «تَحَدّی» آن به شمار می رود، چرا که ناتوانی دیگران را از آوردن چنین تکرار اعجازینی اعلان می دارد.(۱)

«زرکشی» معتقد است که در این تکرار فایده هایی نهفته است، همچون: افزودن مطلبی به قصّه؛ ابراز سخن واحد به گونه های مختلف که نشانگر فصاحت است؛ و تأکید بر ناتوانی دیگران در آفرینش چنین آثاری.(۲)

۱- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۲۳۲. [اعجاز القرآن].

۲- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۲۳۳] البرهان فی علوم القرآن، ج ۴، ص ۳۷].

۳ _ ۸ _ ۲. انگیزه اصلی تکرار: تکمیل تصویرها

۳ _ ۸ _ ۲. انگیزه اصلی تکرار: تکمیل تصویرها

به اعتقاد ما، انگیزه اصلی تکرار در قصّه های قرآن، تکمیل تصویرها و افزودن به قدرت تجسّم و عینیّت از طریق آوردنِ عناصر نو به تناسب فضای بازگویی هر قصّه است. برترین مثال در این مورد، تکرار قصّه موسی است که برخی بَسامدِ ذکر آن در قرآن را صد و بیست بار بر شمرده اند. برای آن که مدّعای ما درباره تکرار قصّه های قرآنی به خوبی جلوه یابد، می سزد که از زاویه های گوناگون به روایات این قصّه در قرآن بنگریم و وجوه و انگیزه های تکرار را در آن ها بیابیم.

۴ _ ۸ _ ۲. بررسی «تکرار» در قصّه موسی

۴ _ ۸ _ ۲. بررسی «تکرار» در قصّه موسی

تصویرهایی که از قصّه موسی در قرآن به نمایش نهاده شده اند، از این قرارند:

یک. زندگی موسی از هنگام تولّد تا خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر. در این بخش، مراحل قصّه چنین تصویر گشته اند:

۱. تولّد موسی و اوضاع آن زمان، از جمله کشتن نوزادان بنی اسرائیل به فرمان فرعون.

۲. وحی خداوند به مادر موسی که فرزندش را در تابوتی نهد و در رودخانه افکَند، با این وعده که نگاهبانی از او با خداست.

۳. قرار گرفتن موسی در خانه فرعون و اصرار همسر وی برای نگهداری و تربیت موسی.

۴. جست و جوی مادر موسی و یافتن وی و برگزیده شدن مادر به

دایگیِ او.

۵. یاری موسی به یک اسرائیلی در قتل یک مصری و گریختن به مَدیَن.

۶. ازدواج موسی با یکی از دختران پیامبر مدین.

۷. بازگشتن موسی به مصر و سخن گفتن خدا با وی در طور سینا و روانه ساختنش به سوی بنی اسرائیل به عنوان رسول.

۸. هراس موسی از دیدار با فرعون و یاری خواستنش از خداوند که برادرش هارون را پشتیبانش سازد.

۹. دیدار موسی با فرعون و غرور ورزیدن و استکبار فرعون که خویشتن را خدا می دانست.

۱۰. اقدام موسی برای خارج ساختن بنی اسرائیل از مصر و نجات او و همراهانش پس از غرق شدن فرعون و سپاهش که به تعقیب ایشان پرداخته بودند.

این ده مرحله، به تناوب، در قرآن آمده اند: برخی یک بار، برخی دو بار، و برخی بیش از ده بار. مراحل دوم، سوم، و چهارم دوبار آمده اند: سوره طه، و سوره قَصَص. در سوره قصص، به تفکیک مراحل چهارگانه، چنین می خوانیم:

۱. اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْاَرْضِ وَجَعَلَ اَهْلَها شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طآئِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ اَبْنآءَ هُمْ وَیَسْتَحْیی نِسآءَهُمْ اِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدینَ. وَنُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ. وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الاَرْضِ وَنُرِیَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنودَهُما مِنْهُمْ

ما كانُوا يَحْذَرُونَ.(۱)

فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه ای را زبون می داشت و پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت که او از تبهکاران بود . و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان رویِ زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم . و آنها را در آن سرزمین مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را که از آن می ترسیدند نشان دهیم.

۲. وَاَوحَيْنـا اِلى اُمِّ مُوسى اَنْ اَرْضِعيهِ فَاِذا خِفْتِ عَلَيْهِ فَاَلْقيهِ فِى الْيَمِّ وَلاتَخافى وَلا تَحْزَنى اِنّا رآدُّوهُ اِلَيْكِ وَجاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلينَ.(۲)

و به مادر موسی وحی کردیم که: شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریایش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو باز می گردانیم و در شمار پیامبرانش می آوریم.

۳. فَالْتَقَطَهُ الُ فِرْعَونَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا اِنَّ فِرْعَونَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما كانُوا خاطِئينَ . وَقالَتِ امْرَاَتُ فِرْعَونَ قُرَّتُ عَيْنٍ لى وَلَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى اَنْ يَنْفَعَنآ اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ .(۳)

خاندان فرعون یافتندش تا دشمنشان و سبب اندوهشان گردد. فرعون و هامان و لشکرهاشان خطا می کردند . زن فرعون گفت: این مایه شادمانی من و توست. او را مکشید، شاید به ما سودی برساند یا او را به فرزندی گیریم. و نمی دانستند که چه می کنند.

۴. وَاَصْبَحَ فُؤادُ اُمِّ مُوسى فارِغًا اِنْ كادَتْ لَتُبْدى بِهِ لَوْلا اَنْ رَبَطْنا عَلى قَلْبِها لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤمِنينَ . وَقالَتْ لِاُخْتِهِ قُصّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ . وَحَرَّمْنا عَلَيْهِ الْمَراضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقالَتْ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلى اَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ ناصِحُونَ. فَرَدَدْناهُ اِلى اُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها

۱- قصص / ۴ تا ۶.

۲- قصص / ۷.

۳- قصص / ۸ و ۹.

وَلاتَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ اَنَّ وَعْدَاللّه ِ حَقٌّ وَلكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لاْیَعلَمُونَ.(۱)

مادر موسی را دل تهی شد. و اگر دلش را قوی نکرده بودیم که از مؤمنان باشد، نزدیک بود که آن راز را فاش سازد . و به خواهر او گفت: از پی او برو. و زن بی آنکه آنان دریابند از دور در او می نگریست . پستان همه دایگان را از پیش بر او حرام کرده بودیم. آن زن گفت: آیا می خواهید شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که او را برایتان نگه دارند و نیکخواهش باشند؟ پس او را نزد مادرش برگردانیدیم تا چشمان آن زن روشن گردد و غمگین نباشد و بداند که وعده خدا حق است، ولی بیشترینشان نمی دانند.

در سوره طه، به تفکیک مراحل، چنین آمده است:

۱. اِذْ اَوْحَیْنـآ اِلی اُمِّکَ ما یُوحی . اَنِ اقْذِفیهِ فِی التّابُوتِ فَاقْذِفیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بالسّاحِلِ یَأخُذْهُ عَدُوٌّ لی وَعَدُوٌّ لَهُ وَاَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنّی وَلِتُصْنَعَ عَلی عَیْنی.(۲)

آنگاه که بر مادرت آنچه وحی کردنی بود وحی کردیم: که او را در صندوقی بیفکن، صندوق را به دریا افکن، تا دریا به ساحلش اندازد و یکی از دشمنان من و دشمنان او صندوق را برگیرد. محبت خویش بر تو ارزانی داشتم تا زیر نظر من پرورش یابی.

۲. اِذْ تَمْشی اُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْناکَ اِلی اُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَلا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّیْناکَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنّاکَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنینَ فی اَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلی قَدَرٍ یا مُوسی.(۳)

آنگاه که خواهرت می رفت و می گفت: می خواهید شما را به کسی که نگهداریش کند راه بنمایم؟ ما تو را نزد مادرت بازگردانیدیم تا چشمانش روشن گردد و غم نخورد. و تو یکی را بکشتی و ما از غم آزادت کردیم و بارها تو را بیازمودیم. و سالی چند میان مردم مدین زیستی. و اکنون، ای موسی، در آن هنگام که مقدر کرده بودیم آمده ای.

۱- قصص / ۱۰ تا ۱۳.

۲- طه / ۳۸ و ۳۹.

۳- طه / ۴۰.

از مقایسه این مراحل در دو سوره مزبور چنین می توان نتیجه گرفت:

۱. در سوره قصص، هدف اصلی از ارائه قصّه این است که پیامبر و همه مؤمنان در طول تاریخ عبرت بگیرند و بدانند که در عرصه مبارزه حق و باطل، سرانجام پیروزی از آنِ مؤمنان است. از این رو، قصّه با استبداد فرعون آغاز می شود و از وعده نصرت خداوند سخن می گوید. امّا در سوره طه، خطاب به خود موسی است ولطف خداوند به او یادآوری می شود. از این رو، عرصه محدودتر است و چون عبرت آموزی کلّی مقصود نیست، از آن صحنه آرایی های عمومی تر اثری نیست.

۲. وحی خداوند به مادر موسی در سوره قصص و طه به گونه ای آمده است که تصویرها در یکی، کامل کننده تصویرهای دیگری باشند. در سوره قصص، هدف آماده سازی ذهنی و روانی برای مادر موسی است تا توان برخورد با حادثه ای را که در راه است بیابد. به همین دلیل، لحن کاملاً آرامش بخش و وعده دهنده است. با جوّ این زمینه سازی روانی سازگار نیست که نامی از تابوت برده شود که صندوقی بوده چوبی و قاعدتا گذاردن نوزاد در آن و به رود سپردنش خاطر آزار جلوه می کرده است. امّا در سوره طه با تصویری ناگهانی رو به روییم که در آن، نقش مادر موسی در مواجهه با حادثه ای سنگین و رخ داده شده ترسیم می گردد. پس این دو نما از یک صحنه واحد، در حقیقت مکمّل یکدیگرند. یکی به بُعد روحی نظر دارد و دیگری به جنبه فیزیکی حادثه؛ یکی آماده سازی روانی را نشان می دهد و دیگری سنگینی و ناگهانی بودن رویدادی را که مادر موسی برای برخورد با آن آماده می شود. به عبارت دیگر، این دو نما وقتی کنار هم نهاده شوند، کامل می گردند. و همین

است معنای عبرت آفرینی قصّه های قرآن: از آن جا که هر قصّه پیام و مقصود خاصّی دارد، در هر یک نمایی انتخاب شده که با آن پیام و مقصود تناسب داشته باشد. از سوی دیگر، نمای عرضه شده در سوره طه به نکته ظریف دیگری نیز اشاره دارد؛ و آن، مشیّت و خواست قاهرانه خداوند است: «رود باید او را به ساحل برساند و دشمن من و او، وی را بگیرد.» این «باید» حکایتگر حتمیّتی است که خداوند مقدّر فرموده است و با لحن ضربدار و قاطع و ناگهانی بودن رخداد سازگار است. این نیز کمال بخش تصویر عرضه شده در سوره قصص است که مادر را به آرامش فرامی خوانَد. به این ترتیب، آیا میان این دو تناقضی یافت می شود؟

۳. در باب دستیابی مادر به موسی در خانه فرعون و گزیده شدن به دایگی او نیز نمای ارائه شده در سوره طه، گرچه بسی موجزتر است، دو جلوه تازه دارد: یکی این که فرعون دشمن خدا و موسی است؛ دیگر آن که این همه فقط به لطف وتدبیر و القای محبّت پروردگار صورت پذیرفته است. این دو جلوه نیز از دو امر نو پرده بر نمی دارند، بلکه همان واقعه پیشین را تفسیر و تتمیم می کنند. یکی تلویحا از آن نبرد مستمرّ حق و باطل سخن می گوید و دیگری از مشیّت و قدرت پروردگار؛ و این هر دو شأن تفسیری دارند.

و امّا مراحل پنجم وششم، یاری موسی به یک اسرائیلی برای کشتن یک مصری و گریختنش به مدین و ازدواج وی، تنها در یک جایگاه، آن هم سوره قصص، آمده اند.(۱) آری، این دو مرحله تنها یک بار تصویر گشته و به گونه

۱- قصص / ۱۴ تا ۲۸.

قصّه روایت شده اند. پس اصولاً تکراری در آن ها راه نیافته تا محلّ بحث حاضر باشد. البتّه این عدم تکرار، خود، ناشی از آن است که هر دو مرحله به جنبه هایی کاملاًـ عمومی و معمولی از زندگی بشر، نزاع و ازدواج، نظر دارند واز اهمّیّتِ درخور تکرار بهره مند نیستند.

ناگفته نماند که در سوره طه و نیز شعرا به مرحله پنجم اشاره ای رفته است. امّا این اشاره از حالت تصویری بی بهره است و تنها برای عبرت انگیزی و موعظه دهی، در سوره طه، و بیم انگیزی از سوی فرعون، در سوره شعرا است و به هر حال جنبه یادآوری و تذکار دارد.

مرحله هفتم، بازگشت موسی به مصر و سخن گفتن خدا با وی، در سه جایگاه، یعنی سوره های طه و نمل و قصص، آمده است. درباره نماهای گوناگون این تصویر در بخشی دیگر از این رساله سخن رفته و نشان داده شده است که این جا نیز نماها تکمیل کننده یکدیگرند، بی آن که با هم تناقضی داشته باشند. البتّه باید اشاره کرد که این تصویر یک بار نیز در سوره نازعات آمده، لیکن کاملاً به اختصار و رهگذرانه، صرفا برای کسانی که با اشاره ای به ماورای اشاره راه می جویند. و این اشاره هرگز شبهه تکرار را پیش نمی آوَرد:

هَلْ اَتیکَ حَدیثُ مُوسی . اِذْ نادئهُ رَبُّهُ بِالوادِ الْمُقَدَّسِ طُوَی . اِذْهَبْ اِلی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغی . فَقُلْ هَلْ لَکَ اِلی اَنْ تَزَکّی.(۱)

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟ آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طُوی ندا داد: به سوی فرعون برو که طغیان کرده است . بگو: آیا تو را رغبتی هست که پاکیزه شوی.

۱- نازعات / ۱۵ تا ۱۸.

و امّا مرحله هشتم، هراس موسی از دیدار با فرعون و هارون را به یاری خواستن، در جایگاه های متنوّع آمده است: طه، قصص، نمل، شعراء، و نازعات. در سوره طه با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی فرعون روان گردد.

۲. وصف کردن فرعون به تجاوزگری و سرکشی.

۳. یاری خواستن موسی از خداوند که سینه اش را گشاده، کارش را آسان، و زبانش را گره گشوده سازد و برادرش هارون را پشتیبان وی قرار دهد.

۴. برآمدن تقاضای موسی.

در سوره قصص، اجزا از این قرارند:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی فرعون و گروهش روانه گردد.

۲. وصف کردن فرعون به زشتکاری.

۳. هراس داشتن موسی از قتل به دست فرعون، به دلیل آن که پیش تر یک مصری را کشته بوده است.

۴. یاری خواستن موسی از خدا که برادرش هارون را پشتیبانش سازد، زیرا از او فصیح گفتارتر بوده است.

۵. برآمدن تقاضای موسی.

در سوره نمل، با این اجزا رو به روییم:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی فرعون و گروهش برود.

۲. وصف کردن فرعون و گروهش به زشتکاری.

در سوره شعراء، اجزای تصویر چنینند:

۱. فرمان خداوند به موسی که به سوی قوم فرعون برود.

۲. وصف کردن گروه فرعون به ستمگری.

۳. اظهار بیم موسی ازاین که تکذیبش کنند و او گفتاری فصیح و روان نداشته باشد.

۴. یاری خواستن موسی از خداوند که برادرش هارون را به عنوان پشتوانه با او همراه سازد.

۵. اظهار بیم موسی از این که او را بکشند.

۶. اطمینان بخشیدن خداوند به موسی و برادرش.

و امّا در سوره نازعات، این دو جزء آمده اند:

۱. فرمان خداوند به موسی برای حرکت به سوی فرعون.

۲. وصف کردن فرعون به سرکشی.

می بینید که برخی از اجزا در بعضی از نماها آمده اند و در بعضی دیگر نه. برخی از اجزا نیز عینا روایت گشته اند و برخی توضیحی را افزوده اند. به این ترتیب، روشن است که این نماها کامل کننده یکدیگرند و اجزای کاملاً مشابه حلقه های واسط هستند. به عبارت دیگر، اگر کسی این پنج نما را در کنار یکدیگر ببیند، تصویری تام از این صحنه به دست می آورد، همان سان که پنج دوربین از یک صحنه پنج برداشت از پنج زاویه دارند.

و امّا مرحله نهم، دیدار موسی با فرعون و گفت و گوی آن دو، نیز در چند جای قرآن آمده است: طه، شعرا، اعراف، و یونس. در سوره یونس، نمایی مختصر و در سه سوره دیگر، نماهایی کامل به نمایش گذاشته شده اند. همه این نماها، دارای چهار جزء مشترک هستند:

۱. برخورد موسی و هارون با فرعون.

۲. برخورد فرعون و گروهش و جادوگرانش با موسی.

۳. آنچه میان موسی و جادوگران فرعون می گذرد.

۴. آنچه میان فرعون و جادوگرانش می گذرد.

برای رعایت ایجاز، از ذکر یکایک مراحل این اجزا درمی گذریم، به ویژه که نوع تصویرگری بسیار هنرمندانه قرآن در این صحنه، آن قدر جذّاب و دیدنی است که راه را بر هر گونه شبهه ای می بندد و این یقین را فراهم می آورد که همه نماهای ارائه شده از این صحنه مکمّل یکدیگرند و هریک به بیننده منظری از آن را ارائه می دهد.

سخن در مرحله دهم نیز از همین قرار است و صرف نظر از ذکر آن سزاوارتر است، مبادا که این بخش بیش از حدّ انتظار حجیم گردد.(۱)

۹ _ ۲. هنرمندان ما و قصّه های قرآن

۹ _ ۲. هنرمندان ما و قصّه های قرآن

در این جا خوب است پای درد دلی نیز به میان کشیده شود. با اندوه، ادبیّات داستانی در کشور ما و تقریبا همه کشورهای اسلامی، به شدّت از جریان ادب و هنر غربی، و گاه شرقی، اثر پذیرفته است. هنوز هم حتّی برای دینداران و روشن اندیشان اثری دارای ارزش ادبی _ هنری است که با معیارهای آن سوی آب ها سازگار باشد. این درد ریشه در یک غفلت بزرگ تاریخی دارد: با آن که قصّه های قرآن نمونه هایی خوب از کار هنری را از آغاز به مسلمانان ارائه داده اند، آنان کم تر کوشیده اند تا ادبیّات داستانی را بر

۱- به تناسب بحث، در همین باب اشاراتی خواهیم داشت در ۲ _ ۳. آن اشارات را در این جا تکرار نکرده ایم.

پـایه همین جلوه هـای هنری بیافریننـد. از همـان دهه هـای آغـازین، نفوذ فرهنـگ بیگـانه، به نام انتقال علم و فلسـفه و نهضـت ترجمه، راه را بر بسـیاری از آفرینش هـای ادبی و هنری مسـلمانان بست. در دویست سال اخیر هم مطامع اسـتعماری و مقاصـد سیاسـی، فرهنگ را یکسـره به یغما برد؛ چنان که امروز دست ما از توشه های روز پسند ادبی ـ هنری تهی است و هرکس که به دنبـال مطـاعی است آن را در انبان بیگانه می جویـد، باز هم به بهانه نهضت ترجمه و تبادل فرهنگ هاو گفت و گوی اقوام! راستی در این تعاطی، ما چه می دهیم و چه می گیریم؟

خوب است به تناسب همین درد دل، از گفتار یک صاحب نظر نیز یادآورم:

در حـالی که انسـان از این جلوه های هنری در قصّه های قرآن حَظ می برد، غرق انـدوه می شود که چرا ادبیّات عرب تا همین اواخر از قصّه فنّی تهی بوده است، با آن که چنین گنجینه پربهایی در دسترس مسـلمانان قرار داشته است؛ گنجینه ای که روز و شب با تلاوت آن سر و کار دارند. از این بدتر آن که وقتی به سراغ قصّه فنّی رفتند، نیز هم مادّه و هم اسلوب را از دامن غرب برگرفتنـد و باز از این منبع بزرگ غفلت ورزیدنـد. گیریم که اخذ اسـلوب از بیگانگان مجاز باشد؛ امّا اندیشه ها و الهام ها که باید از منبع کامل و جمیلی باشد که به سرچشمه جمال جهان و زندگی متّصل است![۱]

۱- محمّد قطب: منهج الفنّ الاسلامی، ص۱۷۱ و ۱۷۲.

فصل ۳: ماهیّت و انواع قصّه قرآنی

اشاره

فصل ۳: ماهیّت و انواع قصّه قرآنی

زیر فصل ها

۱ _ ۳. ارزیابی کوتاهی از نظریّه های پنج گانه درباره انواع قصّه های قرآنی

۱ _ ۳. ارزیابی کوتاهی از نظریّه های پنج گانه درباره انواع قصّه های قرآنی

درباره انواع قصه قرآنی، پنج نظریّه وجود دارد:

۱. قصّه قرآنی به دو نوع تقسیم می شود: تاریخی و تمثیلی. نوع تاریخیِ تمثیلی نیز در زمره تاریخی قلمداد می گردد.

قصّه تاریخی آن است که رویدادها وشخصّیت هایش دارای وجود واقعی در تاریخ باشند. قصّه تاریخیِ تمثیلی آن است که واقعا اتّفاق افتاده، لیکن اکنون حکم ضرب المثل را یافته است.

قصّه تمثیلی نمونه هایی از رویدادها و شخصّیت ها را ارائه می کند که چه بسا وجود خارجی نداشته باشند، ولی قرآن آن ها را موجود فرض کرده است.(۱)

۲. قصّه قرآنی دارای سه نوع است: تاریخی، واقعی، و تمثیلی.

قصّه تاریخی دارای عناصری است که واقعا در تاریخ مصداق داشته اند.

قصّه واقعی آن است که نمونه ای از احوال بشر را بیان می کند، خواه واقعا

۱- تهامی نقره: سیکلوجیّه القصّه فی القرآن، ص۱۵۶و ۱۷۶و ۲۴۵.

اتّفاق افتاده و خواه از باب تمثیل باشد.

قصّه تمـثیلی اساسا برای بیـان نمـونه نیست، بلکه حکم ضـرب المثـل را دارد و البتّه ممکن است در هر زمـان و مکـانی اتّفـاق بیفتد.(۱)

این دو نظریه به یکـدیگر شبیهنـد و تنهـا تفاوتشـان این است که در اوّلی قصّه تـاریخیِ تمـثیلی ملحق به تـاریخی است، امّـا در دیگری چنین قصّه ای جداگانه نامگذاری شده و میان تاریخی و تمثیلی معلّق است.

۳. قصّه قرآنی چهار نوع دارد: تاریخی، تمثیلی، اسطوره ای، و رمزی یا نمادین.(۲)

این رأی از آن دکتر محمّـد احمـد خلف اللّه است که مفصّـلاً مورد بررسـی قرارخواهد گرفت و البتّه مخالفان فراوانی دارد. از جمله صاحب رأی اوّل، دکتر تهامی نقره، نیز با نظریّه خلف اللّه مخالف است. خواهیـد پرسـید: «پس چگونه او، خود، به قصّـه تمثیلی قائل است؟» در پاسخ، بجاست که درباره رأی دکتر تهامی نقره توضیحی آورده شود. او معتقد است:

هر قصّه ای که در قرآن آورده شـده، حتمـا حق است، زیرا بر پـایه حقـایق ثـابت و دور از هرگونه خرافه و باطل اسـتوار شـده، هرگز از صدق و راستی تهی نیست. و این از آن روست که خیال و وهم مبالغه در قصّه قرآنی جا ندارند.(۳)

۱- محمّد قطب: منهج الفنّ الاسلامی، ص ۱۵۷.

۲- در اثر خلف اللّه، از این نوع چهارم به قصّه یک خطا = قصّه آدم تعبیر شده است.

۳- سیکلوجیّه القصّه فی القرآن، ص ۱۵۶.

با این حال، دکتر تهامی نقره معتقد است که صدق و حقیقت در قصّه های قرآن، خود، دو گونه دارد: «صدق واقعی» که در قصّه های تاریخی نمود دارد؛ و «صدق موضوعی» که در قصّه های تمثیلی جلوه می یابد. او صدق موضوعی را چنین تعریف می کند:

ارائه نمونه هایی از گونه های بشری به شکل حقیقی یا حوادثی که اتّفاق نیفتاده اند ولی در حکم حوادث واقعی اند، زیرا ممکن است هر لحظه رخ دهند. و این از آن روست که با دیدن آن ها، هرکس قانع می شود که آن نمونه ها یا حوادث ممکن است در هر زمانه ای یافت شوند.(۱)

از کسانی که در باب قصّه های تمثیلی مشابه این رأی را دارند، «شیخ محمود شلتوت» و «رشید رضا» و استادش «محمّد عبده» نامبردارترند.(۲) به نظر می رسد دکتر خلف اللّه اصول نظریّه خود را از ایشان اقتباس کرده است.

در مقابل، عبد الکریم خطیب از مخالفان نظریّه قصّه های تمثیلی و اسطوره ای و رمزی است. ما نیز چون نظریّه او را به صواب نزدیک می دانیم، در این رساله به تفصیل و بسط دیدگاه وی و پاسخ به دکتر خلف اللّه و همرأیان او می پردازیم.

همان گونه که گذشت، قولی معتدل تر از قول دکتر خلف اللّه نیز در میان

۱- سیکلوجیّه القصّه فی القرآن، ص ۹۶.

۲- آرای رشید رضا و عبده را خلف اللّه در الفنّ القصصی فی القرآن الکریم به تکرار آورده است. امّا رأی شلتوت را عبدالکریم خطیب از مجلّه «رساله الاسلام»، سال هفتم، ص ۲۳۳ نقل کرده است.]عبدالکریم خطیب: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۱۰۲].

است که می گویـد: قصّه تمـثیلی در اقـوام و امم پیشـین واقع نشـده است، امّـا هر لحظه ممکن است وقوع یابـد و از این رو در حکم واقع است. صاحبان این قول، مانند دکتر تهامی نقره و محمّد قطب، البتّه می خواهند از یک دنباله ناصواب که در سـخن خلف اللّه است رهایی یابنـد؛ و آن، ورود تخیّل و وهم به ساحت قرآن است. امّا به نظر می رسد اینان نیز راه صواب را نپیموده اند.

پرسـش مـا از این صـاحب نظران چنین است: «اگر چنین رویـدادهایی در بستر دوران طولانی پیشـین تحقّق نیافته است، چگونه ممکن است پس از نزول قرآن تحقّق یابـد؟» برای نمونه، قصّه صـاحب دو باغ را در نظر آوریـد که به نظر اینان قصّه ای اسـت تمثیلی. قصّه چنین است:

وَاضْـرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَیْنِ جَعَلْنـا لِاَحَـدِهِما جَنَّتَیْنِ مِنْ اَعْنـابٍ وَحَفَفْناهُمـا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنا بَیْنَهُما زَرْعًا . کِلْتَا الْجَنَّتَیْنِ اتَتْ اُکُلَها وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَـیْئا وَفَجَّرْنـا خِلالَهُما نَهْرًا . وَکانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِه وَهُوَ یُحاوِرُهُ اَنَا اَکْثَرُ مِنْکَ مالاً وَاَعَزُّ نَفَرًا . وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِه قـالَ مـا اَظُنُّ اَنْ تَبیـدَ هـذِه اَبَدًا . وَمـا اَظُنُّ السّـاعَهَ قائِمَهً وَلَئِنْ رُدِدْتُ اِلی رَبّی لَاَجِـدَنَّ خَیْرًا مِنْها مُنْقَلَبًا . قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَهُوَ یُحـاوِرُهُ اَکَفَرْتَ بِـالَّذی خَلَقَـکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفهٍ ثُمَّ سَوّیـکَ رَجُلاً . لکِنّا هُوَ اللّه رَبّی وَلا اُشـرِکُ بِرَبّی اَحَـدًا . وَلَوْ لا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ماشآءَ اللّه لاقُوَهَ اِلاّ بِاللّه اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَوَلَدًا . فَعَسی رَبّی اَنْ یُؤتِیَنِ خَیْرًا مِنْ جَنَّتِکَ وَیُرْسِلَ عَلَیْها حُسْـبانا مِنَ السَّماءِ فَتُصبِـحَ صَـعیدًا زَلَقًا . اَوْ یُصْـبِحَ ماؤُها غَوْرًا فَلَنْ تَسـتَطیعَ لَهُ طَلَبا . وَاُحیطَ بِثَمَرِه فَاَصْبَحَ یُقَلِّبُ کَفَّیْهِ عَلی ما اَنْفَقَ فیهـا وَهِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِـها وَیَقُولُ یا لَیْتَنی لَمْ اُشْـرِکْ بِرَبّی اَحَـدًا . وَلَمْ تَکُنْ لَهُ فِئَهٌ یَنْصُـرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّه وَما کانَ مُنْتَصِـرًا . هُنالِکَ الْوَلایَهُ لِلّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَوابًا وَخَیْرٌ عُقْبًا.(۱)

۱- کهف / ۳۲ تا ۴۴.

برایشان داستان دو مرد را بیان کن که به یکی دو تاکستان داده بودیم و بر گرد آنها نخلها و در میانشان کشتزار کرده بودیم . آن دو تاکستان، میوه خود را می دادند بی هیچ کم و کاست. و نهری بین آن دو جاری گردانیدیم. حاصل از آنِ او بود. به دوستش که با او گفت و گو می کرد گفت: من به مال از تو بیشتر و به افراد پیروزترم . و آن مرد ستم بر خویشتن کرده به باغ خود درآمد و گفت: نپندارم که این باغ هرگز از میان برود . و نپیندارم که قیامت هم بیاید. و اگر هم مرا نزد خدا برند، جایگاهی بهتر از این باغ خواهم یافت . دوستش که با او گفت و گو می کرد گفت: آیا بر آن کس که تو را از خاک و سپس از نطفه بیافرید و مردی راست بالا ـ کرد، کافر شده ای؟ ولی او خدای یکتا پروردگار من است و من هیچ کس را شریک پروردگارم نمی سازم . چرا آنگاه که با باغ خود در آمدی نگفتی: هرچه خداوند خواهد، و هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست؟ اگر می بینی که دارایی و فرزند من کمتر از تو است، شاید پروردگار من مرا چیزی بهتر از باغ تو دهد. شاید بر آن باغ صاعقه ای بفرستد و آن را به زمینی صاف و لغزنده بدل سازد . یا آب آن بر زمین فرورود و هرگز به یافتن آن قدرت نیابی . به ثمره اش آفت رسید و بامدادان دست حسرت بر دست می سایید که چه هزینه ای کرده بود و اکنون همه بناهایش فروریخته است. و می گوید: ای کاش کسی را شریک پروردگارم نساخته بودم . جز خدا گروهی که به یاریش برخیزند نبود و خود قدرت نداشت. آنجا یاری کردن خدای حق را سزد. پاداش او بهتر و سرانجامش نیکوتر است.

ساختار تفصیلی این قصّه و مضامین آن، اعم از حوادث و وصف ها و گفت وگوها، نشان می دهند که قصّه واقعی است. از این گذشته، در زمان های پیشین چه مانعی برای تحقّق این واقعیّت وجود داشته که رخ نداده، با آن که به قول صاحب این نظریّه در حکم واقع است و هر لحظه و هرجا ممکن است رخ دهد؟ و چرا با آن که پیش تر رخ نداده، خداوند آن را دستمایه عبرت می سازد و بر سبیل واقع از آن حکایت می کند؟ تنها دلیلی ــ و به تر بگوییم:

قرینـه ای ـ کـه ارائـه شـده این است که واژه «رجلین» به صـورت نکره آمـده و این تنکیر دلالـت بر تمـثیلی بـودن آن دو مرد دارد.(۱) در پاسخ بایـد گفت که هر تنکیری دلیـل تمثیل نیست. نکره بودن این دو مرد از آن جهت است که اوّلاً معرفه بودن آن دو در انتقـال پیـام قصّه هیـچ نقشـی نـدارد و ثانیـا آنـان نزد مخـاطب قرآن از پیش مطرح نبـوده انـد ـ بر خلاـف برخی از شخصـیّت هـای دیگر در قصّه هـای قرآن ـ تـا انتظـار رود که قرآن از آنان با «الرّجلین» یادکنـد. به بیان دیگر، همین که نام و نشـان و قرینـه ای برای ایـن دو مرد نیامــده، مقتضـای بلاـغت اسـت، زیرا پیـام ایـن قصّـه همیـن اسـت کـه هر دو مردی در هر روزگـاری می تواننـد مشـمول همین حکم باشـند. و بـدیهی است که از یـک ماجرای واقعی نیز می توان برداشتی تمثیلی برای همه روزگاران و همه آدم ها داشت.

۴. در قرآن سه نوع قصّه وجود دارد: تاریخی، واقعی، غیبی.

قصّه تـاریخی عبـارت است از قصّه ای که حـال اقوام و اشـخاص پیشـین را روایت کنـد. قصّه واقعی آن است که جریـان هـای روزگـار پیامبر را بازگویـد،ماننـد قصّه جنگ بـدر در سوره انفال، قصّه جنگ احـد و حمراءالاسـد در سوره آل عمران، قصّـه جنگ خندق در سوره احزاب، و قصّه صلح حدیبیّه در سوره فتح.

قصّه غیبی نیز آن است که رویدادهای غیبی روزگاران پیش یا معاصر را

۱- خصائص القصّه الاسلامیّه، ص ۷۲.

حکایت کند، مانند قصّه خلق آدم و فریب ابلیس، قصّه فرزندان آدم، صحنه های قیامت، و وصف احوال بهشتیان و دوزخیان.(۱)

درباره این تقسیم بندی باید گفت که میان قصّه تاریخی و غیبی هیچ تفاوتی نیست. اگر ملاک غیبی بودن، مجهولیّت آن باشد ــ همان گونه که این پژوهنده تصریح کرده است(۲) ــ آن گاه می توان همه قصّه های غیبی را تاریخی دانست. اگر غرض این باشد که قصّه های غیبی اصولاً در عالَم غیب، و نه شهود، تحقّق یافته اند، باید گفت که این سخن هیچ دلیلی ندارد. مثلاً چگونه می توان گفت که قصّه آدم مربوط به جهان شهود نیست؟ از این گذشته، اصولاً ـ آنچه وی با عنوان قصّه واقعی برشمرده، در تعریف قصّه قرآنی جای نمی گیرد. تفصیل این بحث را در تعریف قصه قرآنی آورده ایم.

۵. قصّه های قرآن بر سه نوعند: تاریخی، تمثیلی، غیبی.

قصّه تاریخی عبارت است از قصّه کسانی که خداوند احوالشان را در قرآن، با اسلوب و عناصر خاصّ قصه گویی، آورده است.

قصّه تمثیلی آن است که بر سبیل ضرب المثل آمده تا حال مخاطبان را بازگوید. نوع رویدادهای این قصّه ها نشان می دهد که پس از وقوع اوّلی نیز

۱- محمّد شدید: منهج القصّه فی القرآن، ص ۳۵ تا ۵۸. گفتنی است که همین پژوهنده، قصّه های قرآن را از لحاظ طول، به سه نوع کوتاه، بلند، و قصّه صحنه مانند صحنه های قیامت تقسیم کرده است.

۲- محمّد شدید: منهج القصّه فی القرآن، ص ۴۱.

چنـان ماجراهـایی ممکن است بارهـا اتّفاق بیفتنـد. قصّه صاحبان باغ در سوره قلم و قصّه صاحب دو باغ در سوره کهف از این قبیل هستند. قصّه غیبی آن است که ماجراهایش در جهان غیب، و نه شهود، تحقّق یافته اند. قصّه آدم و نیز قصّه مسیح در پایان سوره مائده از این گونه اند.(۱)

درباره این دیدگاه نیز باید گفت که مبنای این دسـته بندی، همانند دسته بندی های دیگر، نادرست است. اگر به کارکرد قصّه نظر کنیم، می توانیم از تمثیـل سـخن بگوییم، زیرا برخی از قصّه ها نقش تمثیلی دارنـد. ولی نمی توانیم تمثیل را که به نقش و کـارکرد قصّه بـازمی گردد، همردیف تـاریخی بودن بیاوریم، زیرا همه قصّه های قرآن تاریخی انـد، از این جهت که در لحظه ای از لحظات تاریخ اتّفاق افتاده اند. غیبی بودن برخی از قصّه هانیز اصولاً سـخنی بی سند و بدون مدرک است. هیچ گاه نمی توان اثبات کرد که فلان ماجرا در جهان غیب اتّفاق افتاده و به عالم شـهود نپیوسته است، مگر این که قرآن،خود، بدان تصریح ورزد.

در نتیجه، رأی مـا در بـاب انواع قصّه آن است که از لحـاظ وقوع، همه قصّه های قرآن واقعی و تاریخی انـد؛ و نوع دیگری در کنـار آن نمی توان آورد. از لحـاظ نقش وکارکرد، البتّه می توان انواعی از قبیل تمثیلی را در شـمار آورد. امّا این، اصـطلاحا، زیر نام «نوع قصّه» جای نمی گیرد.

بدیهی است آنچه گفتیم،سراسر، مربوط به مضمون قصّه بود. از حیث صورت و فرم نیز می توان به انواع قصّه قرآنی نگریست؛ لیکن این نگرش از

۱- مأمون فرید جرار: خصائص القصّه الاسلامیّه، ص ۷۳.

روال بحث ما بیرون است. در این باب، به مناسبت در (۱ _ ۲ _ ۴) اشاره ای خواهیم آورد.

۲ _ ۳. اثبات نظریّه «واقعی بودن قصّه های قرآن»

اشاره

۲ _ ۳. اثبات نظریّه «واقعی بودن قصّه های قرآن»

زیر فصل ها

۱ _ ۲ _ ۳. هنر و ادبیّات عرب ریشه در واقعیّت ها دارد

۱ _ ۲ _ ۳. هنر و ادبیّات عرب ریشه در واقعیّت ها دارد

زندگی هر قوم مجموعه ای است از قصّه ها و حکایت های تلخ و شیرین. همین قصّه ها تاریخ را روایت می کنند و آیندگان را از سرگذشت پیشینیان آگاه می سازند. قصّه هایی که آدم ها برای خودشان روایت می کنند دقیقا از همین حکایت های تلخ و شیرین زندگی سرچشمه می گیرند.

آن گاه که به تاریخ عرب می نگریم، حکایت هایی را می یابیم که عناصر اصلی آن ها برخورد، مقاومت، و نبرد است. جنگ های پیاپی، خون فشانی ها، غارت ها، غیرت ورزیدن ها، پاسداری از حریم تا پای جان، و تعصّب های حیرت آور قومی و قبیله ای جلوه هایی از همین معنایند. این قصّه پرفراز و نشیب طولانی که زندگانی مردم عرب را رقم می زده، آهنگ و عناصر ویژه ای برای سخن گفتن و قلم زدن پدید آورده است.

شاعر یا قصّه نویس عرب نمی تواند صورت هایی بیافریند که از زندگی طبیعی او بیگانه باشد. سیری در شعر عرب نشان می دهد که همه جلوه های هنری شعر در خدمت همین واقعیّت بوده اند. زیباترین تشبیه ها در آثار ماندگار ادبی بر همین پایه استوارند. شرحی که «عنتره»، قهرمان قصّه های جنگی عرب، از نبردهای اعجاب آفرین خود می دهد؛ هرگز از واقعیّات جنگ فاصله ندارد. او در اوج تصویر آفرینی های حماسی اش نیز پایبند حقایق است

و از خیال و رؤیا اثر نمی پذیرد. حتّی شاعرانی که در محیط و زمینه ای همانند اسطوره پردازانِ یونانی زیسته اند، نیز از واقعیّت ها تصویر آفریده اند. «عمرو بن کلثوم»، صاحب معلّقه مشهور که شبیه ترین نمونه آثار ادبی عرب به اسطوره های غربی است ـ همچون نقّاشی چیره دست افتخارات «بنی تغلب» را تصویر می کند؛ امّا در این مفاخره از واقعیّات پای فراتر نمی نهد.

نمونه های پایبندی به خود و تاریخ و زندگی واقعی خویش، در بسیاری از آثار و اثر آفرینان عرب بازتاب دارد. آنچه درباره شاعر صولتمند، «تَأَبَّطَ شَرّا»، نقل شده بازگوینده همین حقیقتِ جاری است. کسی به نام «ابو وهب» نزد او آمد و خواست نام خود را با نام وی داد و ستد کند تا هر چه اعتبار و صولت و حرمت از آن اوست نصیب خود گردانَد و در برابر، هرچه وی بخواهد بدهد. این خواسته، شاعر را به هیجان انگیخت و او را به انکاری سخت واداشت که «گیرم چنین امر محالی تحقّق یابد؛ آن گاه آیا ابو وهب همانند من صبور در سختی ها، پُردل و نیرومند، و آرامْ قلب خواهدبود؟»(۱) معلوم است که این سؤال هیجان آلوده شاعر دلالت دارد که نام ها و صفات، هویّت و خویشتنِ خویشِ یک مرد و یک قوم را تشکیل می دهند و هرگز قابل داد و ستد نیستند، اگر چه به ظاهر نامی این سو و آن سو شود.

۱- ألا ـ هل أتی الحسناء أن حلیلها «تأبّط شرّا» واکتنیت «أبا وهب»هبیه تسمی اسمی وسمیت باسمه فأین له صبری علی فادح الخطب؟وأین له بأس کبأسی ونجدتی وأین له فی کلّ فاجعه قلبی؟

۲ _ ۲ _ ۳. اثر ناپذیری از تخیّل و اسطوره، نشانه ضعف هنر عربی نیست

۲ _ ۲ _ ۳. اثر ناپذیری از تخیّل و اسطوره، نشانه ضعف هنر عربی نیست

این که شعر و هنر عرب نتوانسته آثاری همچون «ایلیاد» هومر به گنجینه هنر بشر عطا کند، ناشی از همین ویژگی تاریخی و شخصیّتی است. این، به طور مطلق، نباید نوعی نقص و فتور تلّقی شود. وابستگی های عشیره ای و قبیله ای سبب شده که قوم عرب نسبت به پیشینه و هویّت واقعی خویش وفادار بمانَد و از اسلوب های هنری دیگران کمتر اثر پذیرد، همان گونه که در برخورد با دعوت الاهی نیز شعار «إنّا وجدنا آباءنا علی امه وإنا علی آثارهم مقتدون» سر می داد یا مثلاً برایش بسیار ننگ آور بود که زنی از قبیله ای به قبیله دیگر انتساب یابد. پس نبودِ نمونه های خیالی و اسطوره ای، به تنهایی، نشانه ضعف ادب و هنر عرب نیست، همان گونه که نباید به طور مطلق وجه قوّت ادب و هنر یونان به شمار رود.

البتّه هر گاه همین ویژگی محیطی و شخصیّتی دستخوش تحوّل گشته، فرهنگ و هنر قوم عرب نیز به سوی جلوه های اسطوره ای و خیالی میل کرده است. نمونه این رویکرد در عصر فاطمیان مصر به خوبی پیداست. اثر مشهور «جَهْشَیاری»(۱) سرشار است از این جلوه های خیال انگیز و صور

۱- محمد بن عَبْدوس جَهْشَیاری م ۳۳۱ ه از تاریخ نگاران و نویسندگانِ عصر عبّاسی است. اثر مورد اشاره وی اَسمار العرب والعجم والروّم وغیرهم نام دارد که مجموعه ای است از افسانه های اقوام گوناگون. او بنا داشت هزار شب قصّه را بنگارد که تنها فرصت یافت چهار صد و هشتاد شب قصّه، هر شب حدود پنجاه صفحه، را در این اثر گرد آوَرد.

وهم آلود که تنها در پرنیانِ تخیّل بال و پر می گسترانند. علّت این است که در آن دوره، زندگی آمیخته با رنگ ها و جلوه های رنگین بوده و بهره وری از تزئین و صورتگری در همه شؤون نمود داشته است. به همین اندازه، چهره واقعی و طبیعی زندگی پوشیده بوده و هنرمندان از حقایق جاری زندگی فاصله داشته اند.

۳ _ ۲ _ ۳. تناسب قرآن با واقعگرایی قوم عرب

۳ _ ۲ _ ۳. تناسب قرآن با واقعگرایی قوم عرب

قرآن کریم به زبان قوم عرب و در فضای تاریخی _ اجتماعی آنان فرودآمد. طبیعی است که ویژگی های زیرساز مخاطب در این کتاب بلیغ وحی مورد رعایت قرار گرفته است. ملّتی با چنان برداشتی از تاریخ و پایبندی به واقعیّت ها و پرهیز از افسانه سرایی و خیال پردازی، قاعدتا باید با زبانی عاری از خیال و افسانه رو به رو باشد تا آن را برتابد و معانی اش را دریابد. شاید از همین زاویه دید، رمز و راز تکیه قرآن بر واقعیّت های تاریخی و پرهیز از خیال پردازی یا منتسب شدن به شعر و شاعری قابل کشف باشد. برای مردمی که برترین نمونه های هنری شان آیینه واقعیّت های تاریخی و اجتماعی شان بوده، به کار گرفتن زبان افسانه و خیال _ هرچند به جای خود، قبیح نباشد _ با اصول تخاطب سازگاری نداشته است. از این رو، در جای جای قرآن و قصّه های آن، ردّپای واقعیّت های محض تاریخی پیداست.

البتّه مقصود ما این نیست که اگر مثلاً قرآن در یونان فرود می آمد، باید صبغه های خیالی می داشت. ما در این سخن، بیش تر به تحلیل «واقع گرا بودنِ وحی» نظر داریم و می خواهیم نشان دهیم که در قرآن، صدق و امانت وحی

با جنبه بلاغی و هنری آن نیز متّحد و سازگار است، زیرا بلاغت و هنر واقعی با در نظر گرفتن حال مخاطب معنا می یابد.

۴ _ ۲ _۳. قصّه های قرآن منتخب واقعیّت های زندگی بشرند

۴ _ ۲ _۳. قصّه های قرآن منتخب واقعیّت های زندگی بشرند

درست است که قصّه های قرآن جزئی از وحی نازل بر پیامبرند و صبغه ای آسمانی دارند؛ لیکن این قصّه ها بر بشر فرود آمده انـد تا مردم با آن ها ارتباط برقرار کننـد، از آن ها پنـد گیرنـد، زنـدگی خویش را در آن ها متجلّی ببیننـد، و با آن ها زندگی کننـد. از این رو، قصّه های قرآن منتخبِ همین واقعیّات موجود در زندگی بشـرند؛ با همین اشـخاص و مکان ها و زمان ها که برای ما آشـنایند و اگرچه اکنون عینا حضور ندارند، مشابه آن ها بسیار است. و اگر چنین نباشد، چگونه امروزیان از قصّه های دیروزیان درس گیرنـد و با آن ها رابطه برقرار کننـد؟ این سـنّت های همیشه جاری در رگ تاریـخ، برای انسانِ امروز از همان حتمیّتی برخوردار است که برای انسان دیروز بود:

سُنَّهَ اللّه ِفِی الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّه ِ تَبْدیلاً.(۱)

این سنّت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنّت خدا تغییری نخواهی یافت.

۳ _ ۳. ارزیابی عمومی نظریّه «راه یافتن خیال به قصّه های قرآن»

اشاره

۳ _ ۳. ارزیابی عمومی نظریّه «راه یافتن خیال به قصّه های قرآن»

زیر فصل ها

۱ _ ۳ _ ۳. ادلّه چهارگانه این نظریّه

۱ _ ۳ _ ۳. ادلّه چهارگانه این نظریّه

برخی از پژوهندگان معتقدند که قصّه قرآنی نیز دارای سبک قصّه های

۱- احزاب / ۶۲.

ادبی است و تنها به ذکر اخبار تاریخی نپرداخته، بلکه به تناسبِ فضا و حال و هوای خاصّ خود، کاهش ها و افزایش هایی را در واقعیّت صورت داده است. این پژوهندگان چند دلیل اقامه کرده اند:

۱. هرگز نمی توان همه جزئیّات یک رویداد را با تمام مشخّصات کوچک و بزرگ، در یک قصّه ثبت کرد. حتّی اگر صفحات بسیار به قصّه ای اختصاص داده شود، باز مجال ترسیم همه جزئیّات باقی نمی مانَد.

۲. اصولاً بازگفتن همه جزئیات یک رویداد ضرورت ندارد. تنها بخشی از حوادث در یک قصّه می آید که در سیر عمومی و فضای آن دارای نقش باشد.

۳. قرآن، خود، گاه یک رویداد را در جای های گوناگون و با کاستی ها و افزایش هایی آورده است. مثلاً قصّه موسی در سوره های طه، نمل، و قصص آمده و هر یک با دیگری تفاوت هایی دارد. این در حالی است که هر سه سوره مزبور مکّی اند و انگیزه های یکسان دارند؛ پس نمی توان گفت که این اختلاف ناشی از تفاوت انگیزه ها و مقاصد کلام است.

۴. بسیاری از شخصیّت های قصّه های قرآنی به زبانی جز عربی سخن می گفته اند، مانند موسی و فرعون و یوسف وعزیز و اصحاب کهف. امّا قرآن سخن آنان را به زبان عربی باز می گوید. و این، به هر حال، نوعی تصّرف و تغییر در کلام و شکل آن است. از این فراتر، در قصّه های قرآن گاه حیوان ها و اشیا سخن می گویند، مانند آسمان و دود[(۱)]، مورچه[(۲)]، و هدهد.[(۳)] این نشان

۱- فصّلت / ۱۱.

۲- نمل / ۱۸.

۳- نمل / ۲۲ و ۲۳.

می دهد که قصّه گو، خود، رنگ و شکلی خاص به واقعیّت داده و اجزای فراواقعی را به قصّه افزوده است.

۲ _ ۳ _ ۳. ارزیابی و ردّ ادلّه مزبور

۲ _ ۳ _ ۳. ارزیابی و ردّ ادلّه مزبور

درباره این ادلّه باید گفت:

۱. قرآن کریم در قصّه گویی به دنبال گزینش تصویرها و قطعه هایی از واقعیّت محض است که در سمت و سوی هدف هر قصّه جای گیرند، یعنی در روح مخاطب اثر بگذارند، پنجره عقل و قلب را به روی حقایق بگشایند، عبرت و موعظه ای حاصل آورند، و دعوت به سوی خدا را تسهیل سازند. پس چکیده سازی و تلخیص واقعیّت ها نه برای تصرّف در آن ها، بلکه برای جاری کردن اجزای قصّه در مسیر طبیعی آن صورت می گیرد. به دیگر بیان، در این چکیده سازی، هیچ عنصر خیالی یا نمادین و غیر واقعی به قصّه راه نمی یابد، بلکه زائده ها و حاشیه های غیر ضرور، به حسب هر مورد، از آن حذف می گردند.

۲. امّا این که قرآن، خود، واقعیّتی واحد را به گونه های مختلف روایت کرده است، باید با روشن بینی مورد عنایت قرار گیرد. تأمّل دراین گونه های روایت روشن می کند که اختلاف ها ناشی از چند گونگی واقعیّت ها نیست، بلکه گاه برخاسته از تفاوت بازتاب های ذهنی اشخاص و گاه گونه گونیِ الفاظ

به حسب حال ها و فضاهای مختلف است.(۱) مثلاً دو پاره از قصّه حضرت موسی را می توان از این زاویه دید چنین تحلیل کرد:

پاره یکم. سخن موسی با خانواده خود

اِذْ رَا نارا فَقالَ لِاَهْلِهِ امْکُثُوا اِنّی انَسْتُ نارًا لَعَلّی اتیکُمْ مِنْها بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلیَ النّارِ هُدیً.(۲)

آنگاه که آتشی دید و به خانواده خود گفت: درنگ کنید، که من از دور آتشی می بینم، شاید برایتان قَبَسی بیاورم یا در روشنایی آن راهی بیابم.

اِذْ قالَ مُوسی لِاَهْلِهِ اِنّی انَسْتُ نارًا سَ_اتیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْ اتیکُمْ بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ.(۳)

موسی به خانواده خود گفت: من از دور آتشی دیدم، زودا که از آن برایتان خبری بیاورم یا پاره آتشی. شاید گرم شوید.

قالَ لِاَهْلِهِ امْکُثُوا اِنّی انَسْتُ نارًا لَعَلّی اتیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُون.(۴)

به کسان خود گفت: درنگ کنید. آتشی دیدم. شاید از آن خبری یا پاره آتشی بیاورم تا گرم شوید.

در این گزارش، آنچه ثابت است و هیچ تغییر نمی پذیرد، دو چیز است: موسی از خانواده خود می خواهد در این نقطه درنگ کنند؛ موسی از دور آتشی می بیند. بنابراین، در هر سه روایت قصّه، این عبارت ثابت است: «امْکُثُوا

۱- بخشی از همین بحث را به تناسب موضوع، در ۸ _ ۲ آوردیم. آن بخش رادر این جا تکرار نمی کنیم.

۲- طه / ۱۰.

۳- نمل / ۷.

۴- قصص / ۲۹.

إِنّی آنَسْتُ نارًا». امّا آنچه به عبارات گوناگون آمده، ادامه گفتار موسی با خانواده خویش است. خداوند این بیان را دقیقا طبق آنچه در خاطر موسی می گذشته، و در هر بار به گونه ای بوده، آورده است. نخست می پندارد ابتدا شعله ای آتش بر می گیرد و آن گاه انسانی بر کناره آتش می یابد که راه را به او نشان دهد. از این رو می گوید: «لَعَلّی اتیکُمْ مِنْها بِقَبَسٍ اَوْ اَجِدُ عَلیَ النّارِ هُدیً». سپس می بیند نیازش به انسان بیش از آتش است، پس می گوید: «سَ_اتیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْ اتیکُمْ بِشِهابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ». امّا با اندکی تأمّل در می یابد که نمی توان با این قاطعیّت وعده یافتن انسانی را در شبی چنین تاریک داد. پس آهنگ سخن را به امید می گرایاند واز حتمیّت آن می کاهد: «لَعَلّی اتیکُمْ مِنْها بِخَبَرٍ اَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُون». پس در هر یک از این سه نما، یکی از حالات درونی موسی تصویر گشته و از مجموعه آن ها برآیند ذهنیّت او معلوم می شود.(۱)

پاره دوم. تصویر عصای موسی

ازعصای موسی نیز سه تصویر آمده است: «حَیَّهٌ تَسْعی» (= ماری که می دود)(۲)؛ «ثُعْبان مُبین»(۳) (= اژدهای راستین)؛ و «تَهْتَزُّ کَأَنَّها جانّ»(۴) (= همانند ماری که می جنبد). این هر سه تصویر مکمّل یکدیگرند و با هم

۱- مقایسه کنید با تدوین موازی در هنر سینما.

۲- طه / ۲۰.

۳- اعراف / ۱۰۷ و شعراء / ۳۲.

۴- قصص / ۳۱ و نمل / ۱۰.

تناقضی ندارند.(۱) عصای موسی به فرمان خدا در ستبری همانند اژدها، در چابکی مانند مار دونده، و در بیم انگیزی مانند مار جنبنده بود.

این هرسه نما یک صحنه را نشان می دهند، لیکن هریک از بُعدی و زاویه ای آن را روایت می کنند؛ به ویژه که ناظران آن صحنه طبیعتا به حسب فضای ذهنی و روانی خود، به گونه های مختلف در آن می نگریسته اند. این تعدّد جلوه ها حاکی از تعدّد رویدادها نیست، بلکه رویدادی واحد در جلوه گاه های سه گانه روایت گشته است؛ آن هم روایتی دو منظوره: نشان دادن ابعاد و اوصاف گوناگون یک پدیده، و نیز حکایت از نگاه ها و برداشت های ناظران.

۳. قرآن کلام همه شخصیّت های قصّه هایش را به عربی باز آورده و یا برخی از اشیا و حیوان ها را صاحب گفتار شمرده؛ امّا این هرگز به معنای تصرّف در کلام آن ها نیست. قصّه های قرآن در کمال امانت داری و صداقت ورزی، آن گفتارها را به گونه ای بازتاب بخشیده که مخاطب عربْ زبان، آن را بفهمد. و این از آن روست که بتواند با مخاطبان خود ارتباط برقرار کند و پیام خویش را برای آنان قابل دریافت سازد. و این با واقعیّت نگاری و حقیقت نمایی قصّه های قرآن کاملاً سازگار است.

۱- درباره معانی این سه عبارت، آرای دیگر نیز هست. این بنده که مجموعه ترجمه های آیات را از استاد «عبدالمحمّد آیتی» وام گرفته ام، در این جا نیز برداشت و ترجمه ایشان را ملاک قرار داده ام.

۴ _ ۳. ارزیابی خاصّ دیدگاه دکتر خلف اللّه درباره «راه یافتن خیال به قصّه های قرآنی»

اشاره

۴ _ ۳. ارزیابی خاصّ دیدگاه دکتر خلف اللّه درباره «راه یافتن خیال به قصّه های قرآنی»

دکتر «محمّد احمد خلف اللّه » در رساله خویش با نام الفنّ القصصی فی القرآن الکریم با اثر پذیری از مکتب ادبی استاد امین خولی می کوشد تا قصّه های قرآن را در تنگنای معیارهای هنریِ بشری تفسیر کند، همانند هر اثر ادبی _ هنری که آدمیان پدید می آورند. از رهگذر چنین دیدگاهی است که دکتر خلف اللّه واقع نمایی محض را از قصّه های قرآن سلب می کند، با این ادّعا که در قرآن قصّه های اسطوره ای، تمثیلی، و تخیّلی نیز یافت می شوند.(۱)

۱ _ ۴ _ ۳. دو تعارض به زعم خلف اللّه

۱ _ ۴ _ ۳. دو تعارض به زعم خلف اللّه

آنچه سبب می شود دکتر خلف اللّه به چنین دیدگاهی گراید، وجود دو تعارض _ به زعم او _ است: اختلاف صورت ها و بیان های یک قصّه در جای های گوناگون؛ و ناسازگاری روایت های قرآنی با حاصل پژوهش های تاریخی. او می کوشد تا با ارائه تصویری هنری از قصّه های قرآن و با انکار جنبه واقع نماییِ محض این قصّه ها، این دو تعارض را آبرومندانه پاسخ گوید. البتّه منصفانه باید گفت که وی در وحیانی بودن قرآن تردید ندارد، بلکه چکیده سخن وی آن است که «قرآن کریم در بیان قصّه های خویش از معیارهای هنر انسانی بهره گرفته است. پس این که روایت های گوناگونش از یک قصّه به صورت واحد نیستند یا برخی از رویدادهای قصّه هایش با حقایق

۱- مجموعه این بحث را بنگرید در: الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۰ تا ۶۱.

تاریخی ناسازگارند، محلّ اعتراض نیست؛ زیرا این عدول از واقع نمایی کار هنر و رسالت هنرمند است.»

دکتر خلف اللّه در توضیح دیدگاه خود راجع به تعارض نُخست، قصّه موسی را مثال می آورد و می پرسد: «چرا یک حادثه و یک موقعیّت، یعنی پای نهادن موسی به طور، به شکل های گوناگون در قرآن روایت شده است؟» او این تکرارهای ناسازگار را نشانه آن می داند که قرآن اصولاً در مقام روایتِ تاریخی یک رویداد نیست، بلکه به شیوه هنرمندانه، هرگاه لازم باشد در وقایع تصرّف می کند. پیش تر، به تفصیل این اشکال را شرح کرده، پاسخ آن را آوردیم ونتیجه گرفتیم که این منظره های چند گانه «برداشت»(۱)ها و نماهای گونه گون از یک صحنه اند که از زوایای مختلف گرفته شده اند و آن گاه که کنار هم قرار گیرند، یکدیگر را کامل می کنند. پس در حقیقت، در خدمتِ هم هستند و نه متعارض با هم.

در توضیح جنبه دیگر، دکتر خلف اللّه ادّعا می کند: «اساسا قرآن نمی خواهد حوادث را از جنبه تاریخی روایت کند، بلکه آن ها را به همان شکل که در خاطره و ذاکره تاریخی اهل کتاب ثبت شده و با اعتقاد اساطیری آنان سازگار است، بازمی گوید. به این ترتیب، نمی توان به قرآن اعتراض کرد که چرا از واقعیّت عدول کرده است».(۲)

۱- «برداشت» به اصطلاح بَصَری در هنر سینما، مُراد است.

۲- یادآوری می کنیم که واگفته های این بخش، چکیده سخن خلف اللّه هستند در: الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۰ تا ۶۱.

۲ _ ۴ _ ۳. سازگاری دیدگاه خلف اللّه و خاورپژوهان مغرض

۲ _ ۴ _ ۳. سازگاری دیدگاه خلف اللّه و خاورپژوهان مغرض

درباره این سخن باید گفت که چنین تصویری از قرآن تنها با دیدگاه کسانی سازگار است که قرآن را وحی خداوند نمی دانند. و این دیدگاه از آنِ شماری از خاور پژوهان است که مادّه سخن قرآن را مأخوذ از کلام یهود و نصارا می دانند.برای نمونه، به این سخن خاورپژوه یهودی سرشناس، «گلد زیهر»، بنگرید:

آنچه محمّد آورده، به ویژه مطالب مربوط به آخرت، چیزی نیست جز موادّ اقتباس شده از خارج. وی این مواد را از تاریخ عهد قدیم و قصّه های پیامبران پیشین فراهم ساخت. پس تعالیم او فقط آمیخته ای است منتخب از معارف و عقاید دینی که وی می شناخت یا از رهگذر ارتباط با یهودیان و مسیحیان و دیگران فرادست آورده بود؛ همان معارف و عقایدی که سخت از آن ها اثر پذیرفته بود و احساس می کرد که می تواند به وسیله آن ها عاطفه دینی حقیقی را در میان مردمش برانگیزد.(۱)

اکنون جای این پرسش است: «آیا نتیجه سخن دکتر خلف اللّه و گلدزیهر یکسان نیست؟» یقینا مدّعای این دو متفاوت است، لیکن پایه استدلال خلف اللّه با مدعای گلدزیهر یکی است؛ زیرا استدلال دکتر خلف اللّه بر این پایه استوار است که «در روزگار پیامبر، یهودیان مرجع علمی قریش بوده اند و سخن آنان معیار علمیّت وصدق قضایای تاریخی قلمداد می شده است. از این

۱- گلدزیهر: العقیده والشریعه فی الاسلام، محمّد یوسف موسی و...، ص ۱۲.

رو، پیامبر وظیفه داشته تا دانش یهودیان را فرا گیرد و در پاسخ دهی به قریش از آن بهره گیرد؛ که اگر چنین نمی کرد، سخنش مقبولیّت نمی یافت. در ادبیّات و هنر، رعایت مقتضای حال و توجّه به نیاز مخاطب و خاستگاه های ذهنی او از اصول پذیرفته و مسلّم است. پس قرآن در پایبندی به همین اصل مهم، دانش توراتی را منبع قصّه های خویش ساخته است.»

نتیجه این که دکتر خلف اللّه، هرگز همچون گلدزیهر و خاورشناسان دیگر، منکر وحیانیّت و اصالت قرآن نیست. او می پذیرد که خداوند برتر از همه نیروهاست و بر غیب وآشکارِ جهان چیره است؛ امّا بر آن است که رعایت مقتضای حال واصول هنری ــ ادبی ایجاب می کند قرآن قصّه های خویش را بر پایه اساطیر یهودیان و... استوار سازد. دکتر خلف اللّه، به صراحت، از این ویژگی چنین تعبیر می کند:

برخی از جلوه های «آزادیِ ادبی» که اُدبا برای خود قائل می شوند، در قرآن یافت می شود؛ یعنی قرآن با عمد و عنایت به سوی این آزادی گرویده است.

۳ ــ ۴ ــ ۳. استشهاد خلف اللّه به قصّه های اصحاب کهف و ذوالقرنین

۳ ــ ۴ ــ ۳. استشهاد خلف اللّه به قصّه های اصحاب کهف و ذوالقرنین

دکتر خلف اللّه در توضیح این دیدگاه، به دو قصّه «اصحاب کهف» و «ذوالقرنین» می پردازد:

در قصّه اصحاب کهف، دو نکته محلّ تأمّل است: تعداد جوانان؛ و مدّت اقامت آنان در غار. قرآن تعداد این جوانان را دقیقا بر نمی شمرد، بلکه آنان را

سه یا پنج یا هفت تن می داند. آن گاه به پیامبر خود نصیحت می کند که تنها خداوند تعداد دقیق اصحاب کهف را می داند؛ پس او نباید در این باب از کسی سؤال کند. نمی توان گفت که تعداد دقیق این جوانان بر خداوند پوشیده بوده است. امّا حکمت این تردّد آن است که مشرکان برای تشخیص صدق و کذب این گونه قصص چشم به دهان اَحبار و عالمان یهود می دوختند. از آن جا که این عالمان در تعداد دقیق اصحاب کهف اختلاف داشتند، بایسته بود که قرآن تعداد دقیق آنان را ذکر نکند و بدین سان، خود را مورد طعن مشرکان نسازد. در غیر این صورت، مشرکان باور می یافتند که قرآن کذب است و از سوی خداوند نازل نشده است.

همانند همین سخن در مورد مدّت اقامت اصحاب کهف در غار نیز صادق است. در تفسیر طبری هم شاهدی هست که نشان می دهد عالمان یهود در این مورد اختلاف نظر داشته اند. از این رو، قرآن علم به مدّت دقیق این اقامت را تنها از آنِ خداوند شمرده و خود از ذکر آن سرباز زده است.

اکنون بنگرید که دکتر خلف اللّه چگونه از این مقدّمات نتیجه می گیرد:

جایگاه قرآن در بیان قصّه اصحاب کهف، جایگاه کسی است که نمی خواهد حقیقت تاریخی را حکایت کند، بلکه بر آن است تا گفته های یهودیان را بازگوید، خواه با واقعیّت سازگار باشد و خواه نباشد. از این رو، هیچ اعتراضی به این قصّه وارد نیست که چرا با واقعیّت سازگاری ندارد؛ زیرا

اصولاً در قصّه قرآنی بیان واقعیّت مقصود نیست.(۱)

۴ _ ۴ _ ۳. ایرادهای اساسی سخن خلف اللّه

۴ _ ۴ _ ۳. ایرادهای اساسی سخن خلف اللّه

به این ترتیب، می بینید که دکتر خلف اللّه برای سازگار ساختن قصّه های قرآن با معیارهای ادبی و هنری رایج، ناچار شده است دست به دفاعی بزنند که از صدها هجوم زیانبارتر است. ایرادهای اساسی این دیدگاه را می توان چنین برشمرد:

۱. اگر مبنای مذکور پذیرفته شود، باید اعتراف کرد که قرآن کتابی جاودانه و از آنِ همه عصرها و نسل ها نیست؛ بلکه تنها به تناسب مقتضیات آن روزگار سخن گفته است. آیا نباید از خود پرسید: «فرضا مردم آن روزگار بدین ترتیب، مجذوب قرآن گردند؛ لیکن مردم روزگاران بعد با این اسطوره ها و خیال پردازی ها چگونه برخورد خواهند کرد؟»

۲. اصلاً مبنای مزبور باطل است. از مجموع قرآن می توان دریافت که شیوه برخوردش با مخاطبان شیوه ای حکیمانه است و نه صرفا شیوه برآوردن نیاز مخاطب. به دیگر بیان، قرآن به نیازهای طبیعی و راستین مخاطب نظر می کند، نه هرچه او می پسندد. مثلاًـ وقتی قریش پیامبر را زیر باران سؤال های نابجا در مورد هِلال قرار می دهند و از تغییرات و حالات آن می پرسند، خداوند با حکمت خویش به این پرسش ها پاسخ می دهد:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الاَهِلَّهِ قُلْ هِیَ مَواقیتُ لِلنّاسِ وَالْحَجِّ وَلَیْسَ الْبِرُّ بِاَنْ تَأتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۵۴ تا ۵۶.

وَلكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوابِها وَاتَّقُوا اللّه َ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.(۱)

از تو درباره هلالهای ماه می پرسند، بگو: برای آن است که مردم وقت کارهای خویش و زمان حج را بشناسند. و پسندیده نیست که از پشت خانه ها به آن ها داخل شوید، ولی پسندیده راه کسانی است که پروا می کنند. واز درها به خانه ها درآیید و از خدا بترسید تا رستگار شوید.

این گونه پاسخ حکایت از آن دارد که اصولاً ـ قرآن به پرسش لغو پاسخ نمی دهد و آن گونه که حکمت اقتضا می کند، مطلب را به راهی دیگر می کشد. در قصّه اصحاب کهف نیز چنین است: مردَّد نهادن تعداد اصحاب یا زمان اقامت آنان در غار، صرفا از این روست که اختلاف بیجا و لغو عالمان یهود و... در این مورد، هیچ انگاشته شود و مؤمنان بدانند که پرداختن به این امور فرعی و دل خوش داشتن به آن ها، خواه پاسخ دقیق را فرا چنگ آورند وخواه نه، کاری بیهوده است. به این سان، قصّه قرآنی تمرکز بر اهداف تربیتی و هدایتی خویش را دنبال می کند، بی آن که به حاشیه پردازد. البتّه برخی از موارد جزئی در قصّه های قرآن مورد تصریح قرارگرفته است؛ لیکن این ویژه مواردی است که ذکر آن جزئیّات در انتقال پیام قصّه مؤثّر باشد.

با اندک تأمّلی در مضمون قصّه اصحاب کهف آشکار می شود که اهداف تربیتی این قصّه بسی فراتر از آن است که در گیر و دار عددها و اختلاف نقل ها پیچ و تاب خورَد. به جلوه های هدایت در این قصّه بنگرید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَاَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ امَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْناهُمْ هُدىً وَرَبَطْنا عَلى قُلُوبِهِمْ اِذْ

۱- بقره / ۱۸۹.

قـامُوا فَقالُوا رَبُّنا رَبُّ السَّمواتِ وَالْارضِ لَنْ نَـدْعُوَا مِنْ دُونِهِ اِلهًا لَقَـدْ قُلْنا اِذًا شَـطَطًا . هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَـذُوا مِن دُونِه الِهَهً لَوْلا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُـلْطانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّه ِ كَـذِبًا . وَاِذ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَما يَعْبُـدُونَ اِلاَّ اللّه ـفَأوُآ اِلَى الْكَهْفِ يَنشُـرْلَكُمْ رَبُّكُمْ مِـنْ رَحْمَتِـه وَيُهَيِّى ءْ لَكُـمْ مِـنْ اَمْرِكُـمْ مِرْفَقـا . وَتَرَى الشَّمْسَ اِذا طَلَعَتْ تَزاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذاتَ الْيمينِ وَاِذا غَرَبَتْ تَقْرِضُـهُمْ ذاتَ الشِّمالِ وَهُمْ فِي فَجْوَهٍ مِنْهُ ذلِكَ مِنْ اياتِ اللّه ِ مَنْ يَهْـدِى اللّه ُفَهُوَ الْمُهْتَـدِ وَمَنْ يُضْـلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيّا مُرْشِدًا . وَتَحْسَـبُهُمْ اَيْقاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمينِ وَذاتَ الشِّمالِ وَكَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِم لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبا . وَكَـذلكَ بَعَثْنـا هُمْ لِيَتَساۤءَلُوا بَيْنَهُمْ قالَ قآئِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قالُوا لَبِثْنا يَوْمًا اَوبَعْضَ يَوْم قالُوا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِما لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوآ اَحَـدَكُمْ بِـوَرِقِكُمْ هـذه اِلَى الْمَـدينَهِ فَلْيَنْظُرْ اَيُّهـا اَزْكى طَعامًـا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلاـ يُشْـعِرَنَّ بِكُمْ اَحَـدًا . اِنَّهُمْ اِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ اَوْ يُعيدُوكُمْ فى مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا اذًا اَبَدًا . وَكَذلِكَ اَعْثَرْنا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوآ اَنَّ وَعْدَ اللّه ِ حَقٌّ وَاَنَّ السّاعَهَ لا رَيْبَ فيْهآ اِذْ يَتَنـآزَعُونَ بَيْنَهُمْ اَمْرَهُمْ فَقـالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيانًا رَبُّهُمْ اَعْلَمُ بِهِمْ قالَ الَّذينَ غَلَبُوا عَلى اَمْرِهِمْ لَنَتَّخِـذَنَّ عَلَيهِم مَسْـجِدًا . سَـيَقُولُونَ ثَلثَهٌ رابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُـونَ خَمْسَهٌ سادِسُـهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًـا بِـالْغَيْبِ وَيَقُولوُنَ سَـبْعهٌ وَثـامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُـلْ رَبّى اَعْلَمُ بِعِـدَّتِهِمْ مـا يَعْلَمُهُمْ اِلاَّقَليلٌ فَلاْ تُمارِفيهِمْ الاّ مِراۤءً ظاهِرًا وَلا تَسْتَفتِ فيهِمْ مِنْهُمْ اَحَدًا . وَلا تَقُولَنَّ لَشَـىْ ءٍ اِنّى فاعِلٌ ذلِكَ غَدًا . اِلاّ اَنْ يَشآءَ اللّه ُوَاذكُرْ رَبَّكَ اِذا نَسِـيْتَ وَقُلْ عَسى اَنْ يَهْدِيَنِ رَبّى لِاَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَدًا . وَلَبِثُوا فى كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٍ سِنينَ وَازْدادُوا تِسْعًا . قُلِ اللّه ُاَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمواتِ وَالاَرْضِ اَبْصِرْبِه وَاَسْمِعْ مالَهُمْ مِنْ دُونِه مِنْ وَلِيٍّ وَلا يُشْرِكُ فى حُكْمِه اَحَدًا . وَاتْلُ مآ اُوحىَ اِلَيْكَ مِنْ كِتابِ رَبِّكَ لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِه وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِه مُلْتَحَدًا.(۱)

ما خبرشان را به راستی برای تو حکایت می کنیم: آنها جوانمردانی بودند که به

۱- کهف / ۱۳ تا ۲۷.

پروردگارشـان ایمـان آورده بودنـد و مـا نیز بر هـدایتشان افزودیم. بر دلهایشـان نیرو بخشـیدیم، آنگاه که برخاسـتند و گفتنـد: پروردگار ما پروردگار آسـمانها و زمین است. جز او کسی را خدا نخوانیم که هر گاه چنین کنیم، سخنی سخت کفرآمیز گفته باشیم. اینان که قوم ما هستند، به جز او خدایانی اختیار کرده اند. چرا برای اثبات خدایی آنها دلیل روشنی نمی آورند؟ کیست ستمکارتر از کسی که به خدا دروغ می بندد؟ اگر از قوم خود کناره جسته اید و جز خدای یکتا خدای دیگری را نمی پرستید، به غار پناه برید و خدا رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و نعمتتان را در آن مهیا دارد . و خورشید را می بینی که چون بر می آید، از غارشان به جانب راست میل می کند و چون غروب کند ایشان را واگذارد و به چپ گردد. و آنان در صـحنه غارند. و این از آیـات خـداست. هرکه را خـدا هـدایت کنـد هـدایت یـافته است و هرکه را گمراه سازد هرگز کارسازی راهنما برای او نخواهی یافت . می پنـداشتی که بیـد ارند حال آنکه در خواب بودند و ما آنان را به دست راست و دست چپ می گردانیدیم، و سـگشان بر درگاه غار دو دست خویش دراز کرده بود. اگر به سروقتشان می رفتی گریزان بازمی گشتی و از آنها سخت می ترسیدی . همچنین بیـدارشان کردیم تا با یکـدیگر گفت و شـنود کننـد. یکی از آنها پرسـید: چند وقت است که آرمیده اید؟ گفتنـد: یک روز یا پاره ای از روز را آرمیـده ایم. گفتنـد: پروردگارتان بهتر دانـد که چند وقت آرمیده اید. یکی را از خود با این پولتان به شـهر بفرستیـد تا بنگرد که غـذای پاکیزه کدام است و برایتان از آن روزیتان را بیاورد. و باید که به مهربانی رفتار کند تا کسـی به شما آگاهی نیابد . زیرا اگر شما را بیابند سنگسار خواهند کرد، یا به کیش خویش درآورند. و اگر چنین شود تـا ابـد رسـتگار نخواهیـد شـد . بـدین سـان مردم را به حالشـان آگاه کردیم تا بداننـد که وعـده خـدا راست است و در قیامت تردیـدی نیست. آنگاه درباره آنها با یکدیگر به گفت و گو پرداختند و گفتند: بر روی آنها بنایی برآورید ـ پروردگارشان به کارشان آگاه تر است ـ و آنان که بر حالشان آگاه تر شـده بودند، گفتند: نه، اینجا را مسـجدی می کنیم . خواهند گفت: سـه تن بودند و چهارمیشان سـگشان بود و می گویند: پنج تن بودند و ششـمیشان سگشان بود ـ تیر به تاریکی می افکنند ـ و می گوینـد: هفت تن بودنـد و و هشـتمیشان سـگشان بود. بگو: پروردگار من به عـدد آنها داناتر است و شـمار ایشان را جز اندک کسان نمی دانند. و تو درباره آنها جز به ظاهر مجادله مکن و از کس نظر مخواه . هرگز مگوی: فردا

چنین می کنم، مگر خداوند بخواهد. و چون فراموش کنی، پروردگارت را به یادآر و بگو: شاید پروردگار من مرا از نزدیک ترین راه هدایت کند . و آنان در غار خود سیصد سال آرمیدند و نُه سال بدان افزوده اند . بگو: خداوند داناتر است که چند سال آرمیدند. غیب آسمانها و زمین از آنِ اوست. چه بیناست و چه شنواست. جز او دوستی ندارند و کس را در فرمان خود شریک نسازد . از کتاب پروردگارت هر چه بر تو وحی شده است تلاوت کن. سخنان او را تغییر دهنده ای نیست. و تو جز او پناهگاهی نمی یابی.

از تأمّل در این آیات برمی آید که پرداختن به جنبه هایی همچون زمان و مکان دقیق قصّه اصحاب کهف و تعداد افراد، پیام تربیتی آن را کم رنگ می کند. این نادیده انگاریِ عامدانه در همه مواردِ مشابه جریان دارد. امّا آن جا که پرسش مخاطب از چیزی است که در پاسخ آن، خیر و نصیحت نهفته است، قرآن هرگز روش نادیده انگاری را در پیش نمی گیرد؛ بلکه با تأنّی و تأمّل آن را پاسخ می گوید. از این قبیل است:

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ قُلْ فیهِمآ اِثْمٌ کَبیرٌ وَمَنافِعُ للنّاسِ وَاِثْمُهُمآ اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما.(۱)

تو را از شراب و قمار می پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی است برای مردم. و گناهشان از سودشان بیش تر است.

یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْمَحیضِ قُلْ هُوَ اَذًی فَاعْتَزِلُوا النِّسآءَ فِي المَحیضِ وَلا تَقْرَبُوهُنَّ حَتّی یَطْهُرْنَ فَاِذاتَطَهَّرْنَ فَأتُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ اَمَرَکُمُ اللّه اِنَّ اللّه یُحِبُّ التَّوابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ.(۲)

تو را از حیض زنان می پرسند. بگو: حیض رنجی است. پس در ایام حیض از زنان دوری گزینید و به آنها نزدیک مشوید تا پاک گردند. و چون پاک شدند از آنجا که خدا فرمان داده است با ایشان نزدیکی کنید. هر آینه خدا توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد.

۱- بقره / ۲۱۹.

۲- بقره / ۲۲۲.

وَيَسْئَلُونَکَ عَنِ الْيَتامى قُلْ اِصلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَاِنْ تُخالِطُوهُمْ فَاِخْوانُکُمْ وَاللّه ُيَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شاءَاللّه ُلاَعْنَتَکُمْ اِنَّ اللّه َعَزيزٌحَکيمٌ.(۱)

تو را از يتيمان مى پرسند. بگو: اصلاح حالشان بهتر است. و اگر با آنها آميزش مى كنيد چون برادران شما باشند. خداوند تبهكار را از نيكوكار باز مى شناسد و اگر خواهد بر شما سخت مى گيرد، كه پيروزمند و حكيم است.

۳. اگر سخن دكتر خلف اللّه را بپذيريم، بايد به اين نتيجه سياه تن دهيم كه قرآن خرافه ها و ياوه هاى يهود و... را دستمايه سخن ساخته است. امّا اعتقاد راسخ ما چنين است كه قرآن از نخستين لحظه دعوت تا آخرين دم، همواره بر مدار حقيقت سخن رانده است. حاشا كه حق، از پنجره باطل سر برزند و براى جذب اهل ضلالت، يافته ها و بافته هاى آنان را دستاويز قراردهد. اگر چنين بود، اين همه انذار و هشدار براى چه بود؟ اگر چنين بود، اين همه تحمّل عذاب و سختى براى چه بود؟ تأمّلى در آيات مكّى قرآن، نشان مى دهد كه مواجهه با مشركان و رويارويى با عقايد و افكار باطل آنان از اصول اساسى تبليغ و دعوت اسلامى بوده است و در اين ميان، هيچ معامله و مجامله اى رواشمرده نشده است. همين حالت در مدينه و برابرِ اهل كتاب نيز جلوه گربود. قرآن، جاى به جاى، انديشه هاى باطل اين گروه، به ويژه يهوديان، را به باد انتقاد مى گيرد و هرگز دانش انحرافى و اغواگرِ آنان را به رسميّت نمى شناسد و حتّى از جاودانگىِ آنان در لعن و عذاب سخن مى گويد تا بفهماند كه ميان اهل حقيقت و اينان هيچ پيوندى نيست:

۱- بقره / ۲۲۰.

لُعِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنیاِسْرآئیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَعیسَی ابنِ مَرْیَمَ ذلکَ بَما عَصَوْا وَکانُوا یَعْتَدُونَ . کانُوا لا یَتَناهَوْنَ عَن مُنْکَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُونَ . تَری کَثیرًا مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللّه عَلَیْهِمْ وَفِی الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ. وَلَوْ کانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللّه وَالنَّبِیِّ وَما اُنْزِلَ اِلَیْهِ مَااتَّخَذُوهُمْ اَوْلیاءَ وَلکِنَّ کَثیرًا مِنْهُم فاسِقُونَ.(۱)

از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، و این لعنت پاداش عصیان و تجاوزشان بود . از کار زشتی که کردند یکدیگر را نهی نمی کردند و هر آینه بدکاری می کردند . بسیاری از ایشان را می بینی که با کافران دوستی می ورزند. بد است آنچه پیشاپیش برای خود فرستادند. خشم خدا بر آنهاست و در عذاب جاودانه اند . اگر به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده ایمان آورده بودند کافران را به دوستی نمی گرفتند، ولی بیشترشان فاسقانند.

به راستی، جا دارد دکتر خلف اللّه و دیگر شاگردان استاد امین خولی در مصر و جهان عرب، و نیز دوستان و پژوهشگران ایرانی که در آثار گونه گونِ خود به همین اندیشه روی دارند، از خویش بپرسند: «اگر پیامبر دانسته های یهود و نصارا را برای مخاطبه با مردم خویش، دستمایه قرارمی داد، چگونه قول یهود را که عزیر پسر خداست، قول نصارا را که مسیح پسر خداست، و قول هر دو دسته را که خود را فرزندان و دوستان خدا می شمردند،(۲) به سختی انکار کرد و رسوایی آنان را به صراحت فریاد نمود؟»

۱- مائده / ۷۸ تا ۸۱.

۲- مائده / ۱۸.

۵ _ ۴ _ ۳. بررسی برخی از شواهد فرعی خلف اللّه

۵ _ ۴ _ ۳. بررسی برخی از شواهد فرعی خلف اللّه

اکنون که اصل دیدگاه دکتر خلف اللّه در رساله الفنّ القصصی فی القرآن الکریم به میزان داوری نهاده شد، خوب است برخی از شواهد فرعی او را نیز مطرح کنیم و بنگریم که آیا این نمونه ها به راستی شاهد مدّعای او هستند.

۱. دکتر خلف اللّه در توضیح این سخن که قصّه های قرآن بر پایه اعتقادات مخاطبان، و نه لزوما حقیقت و واقعیّت تاریخی، استوارند، سخن قرآن درباره منافقان را شاهد می آورَد:

إِذْ جائَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللّه ِ وَاللّه ُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللّه ُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ.(۱)

چون منافقان نزد تو آیند، گویند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی. خدا می داند که تو پیامبرش هستی و خدا شهادت می دهد که منافقان دروغگویند.

آن گاه می نویسد:

ما می نگریم که قرآن تکذیب سخن منافقان را برپایه قول خودشان استوار می سازد ونه آنچه حقیقت دارد. منافقان اعتقاد داشتند که محمّد رسول خدا نیست، امّا حق این بود که وی رسول خداست. گفته آنان به او که تو رسول خدایی، با حق سازگار، امّا با اعتقاد آنان ناسازگار بود. به همین دلیل، قرآن آن ها را دروغگو خواند و پیامبر را از ایشان بر حذر داشت.(۲)

۱- منافقون / ۱.

۲- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص۵۷.

در پاسخ باید گفت: اصولاً ـ نفاق چیزی نیست جز دوگانگی ظاهر و باطن. قرآن برای آن که این دوگانگی را بنمایانَد ناچار است قول منافقان را بیاورد و به آن تمسّک کند. این تمسّک به معنای پذیرش سخن آنان یا دستمایه ساختن آن نیست، بلکه صرفا برای نشان دادن تعارض میان ظاهر وباطن ایشان است. به بیان دیگر، در این مورد گونه دیگری در تصوّر نمی گنجد تا بگوییم اگر قرآن به آن گونه دیگر سخن می گفت نتیجه ای دیگر داشت و اکنون که چنین سخن گفته نتیجه ای دیگر دارد که عبارت است از «پایه نهادنِ سخن بر اساس قول منافقان».

۲. شواهد خلف اللّه از کتب تفسیر و تاریخ

دکتر خلف اللّه بر آن است که هرگز نمی توان قصّه های قرآن را با واقعیّات تاریخی کاملاً ـ سازگار دانست. به اعتقاد او، پایبندی به نگرش تاریخی در قصّه های قرآن، با سه مشکل بزرگ رو به روست:

یک. ناسازگاری برخی از اشارات تاریخی قصّه های قرآن با واقعیّات مسلّم مورد پذیرش تاریخ نگاران.

دو. تکرار صحنه ها و گفت و گوها و اوصاف از یک قصّه واحد به شکل های گوناگون، در آیات مختلف.

سه. ناهماهنگی بعضی از وقایع قصص قرآن با عقل سلیم.(۱)

پیش تر، به تفصیل و در جای خود، راجع به مورد دوم سخن گفتیم. اینک بجاست شواهد او در موارد یکم و سوم را بیاوریم. او به جست و جویی

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۹ تا ۴۲.

پرگستره در کتب تفسیر و تاریخ پرداخته و نمونه هایی را در اثبات دو مورد مزبور ارائه داده است. برای دریافت سخن وی، به مواردی از این نمونه ها، حسب نقل او، اشاره می کنیم. خلف اللّه در اثبات ناسازگاری برخی از قصّه ها با اقوال تاریخی، به نمونه هایی از این دست استناد ورزیده است.

فخر رازی درتفسیر آیه «وَقالَ فِرْعَوْنُ یا هامانُ ابْنِ لی صَرْحًا لَعَلّی اَبْلُغُ الْاَسْبابَ»(۱) می نویسد:

یهودیان می گویند پژوهشگران تاریخ بنی اسرائیل و فرعون اتّفاق نظر دارند که «هامان» در زمان موسی و فرعون نمی زیسته و زمانی دراز پس از ایشان زاده شده است. پس این که هامان در زمان فرعون می زیسته، خطایی تاریخی است. نمی توان گفت منافاتی ندارد که دو نفر به نام هامان بوده باشند، یکی در زمان فرعون و دیگری پس از او؛ زیرا اگر چنین بود از هامانِ وزیر، با آن شخصیّت نافذ و سرشناس، حتما نام و نشانی در تاریخ می مانْد. این همانند آن است که کسی بگوید «ابوحنیفه» در زمان پیامبر اسلام می زیسته است. حتّی اگر کسی مدّعی شود که کسی به نام ابوحنیفه نیز در زمان پیامبر می زیسته، اهل تاریخ، با توجّه به سرشناسی ابو حنیفه، این توجیه را نمی پذیرند.(۲)

نیز قاضی عبدالجبّار می نویسد:

۱- مؤمن / ۳۶.

۲- التّفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۲۷۷.

درباره آیه «یا اخت هارون»(۱) گفته شـده است: «چگونه ممکن است مریم خواهر هارون دانسته شود، در حالی که میان او و هارون، برادر موسی، زمانی بس دراز فاصله بوده است؟»

پاسخ ما این است که ظاهرا این هارون، فردی دیگر بوده است نه برادر موسـی. از این گذشـته، چه بسا «خواهر هارون» ناظر به این باشد که مریم از نسل هارون بوده است، همان گونه که به مردی از قریش «برادر قریش» می گویند.(۲)

دکتر خلف اللّه در اثبـات ناسازگاری مفاد برخی از قصّه ها با علم و عقل نیز شواهـدی آورده است. از آن جمله، این دو شاهد را بنگرید.

فخر رازی در تفسیر قصّه ذوالقرنین چنین می نگارد:

با دلیل ثابت شده است که زمین کُروی است و آسـمان بر آن محیط است. نیز تردیدی نیست که خورشـید در همین فلک قرار دارد. پس ایـن که در قرآن آمـده: «خورشـید در چشـمه ای گِل آلـود و سـیاه غروب می کنـد و ذوالقرنین گروهی را نزد آن چشمه یافت»،(۳) از دو جهت با مشـکل رو به روست: یکی این که مردم نمی توانند نزدیک خورشید اقامت کنند؛ و دیگر آن که خورشید بسی بزرگ تر از زمین است، پس چگونه در یکی از چشمه های آن جای

۱- مریم / ۲۸.

۲- قاضی عبدالجبّار: تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۲۲۰.

۳- کهف / ۸۶.

می گیرد؟

پاسخ ما این است که باید این گفته قرآن را تأویل کرد و گفت: «آن گاه که ذوالقرنین به غروبگاه رسید و دیگر هیچ آبادی و ساختمانی ندید، احساس کرد که خورشید در چشمه ای سیاه و تاریک جای گرفته است. البتّه در حقیقت، چشمه ای در کار نبود؛ همان گونه که مسافر کشتی به گاه غروب احساس می کند که خورشید در دریا آرام گرفته است.(۱)

نیز در تفسیر المنار، درباره یاری فرشتگان به مسلمانان در دو غزوه بدر و اُحُد آمده است:

«ابوبکر أصم» انکار کرده است که فرشتگان در این دو غزوه به میدان آمده باشند. او می گوید: «یک فرشته کافی است تا مردم زمین را هلاک کند، همچنان که جبرئیل با قوم لوط در مدائن چنین کرد. اگر او در جنگ بدر حضور داشته، دیگر چه نیازی به رزم مسلمانان بوده است؟ و به فرض که چنین بوده، دیگر چرا سایر فرشتگان نیز به جنگ آمده اند؟ از این گذشته، بزرگان قریش و کشندگان آن ها در تاریخ معلوم و نامبردارند. از این ها فراتر، جنگیدن ایشان را یا مردم می دیده اند یا نه. اگر می دیده اند، چرا آنان را در شمار نیروهای پیامبر ذکر نکرده اند و چرا قرآن می گوید که خداوند شمارِ شما را در چشم کفّار اندک جلوه داد؟ اگر بگویید در غیر صورت خَلق

۱- التّفسیر الکشّاف، ج ۵، ص ۳۰۵. قاضی عبدالجبّار نیز همین رأی را دارد: تنزیه القرآن عن المطاعن، ص ۲۱۷.

بوده اند، لازم بوده که هراسی شدید قلوب مردم را فراگیرد؛ امّا چنین رخدادی نقل نشده است.

و اگر مردم آن ها را نمی دیده اند، باید سرها را می پراکندند و شکم ها را می دریدند و کافران را بر خاک فرومی افکندند، بی آن که کسی ببیند. و چنین معجزه بزرگی را هیچ کس نقل نکرده است...»(۱).

ما این چهار نمونه را آوردیم تا فاش شود که برخی از نظریّه پردازان مسلمان تا چه حد خیال اندیش و عقل گریز بوده اند و امثال دکتر خلف اللّه اندیشه خویش را بر چه مبانی لرزانی استوار ساخته اند. به راستی، چه منافاتی است میان عقل و علم با یاری فرشتگان به مسلمانان؟ مگر قرآن به نوعِ این یاری تصریح کرده است که ما به چنین خیال پردازی هایی روی آورده ایم؟ مگر یاری معنوی فرشتگان امری ممکن نیست؟ مگر حتّی یاری مادّی فرشتگان نمی تواند در قالبی تحقّق یابد که همگان نبینند؟ مگر...؟ ونیز غروب خورشید در چشمه ای گِل آلود و سیاه که از فرا چشم ذوالقرنین تصویرمی شود، دلیل شکوه و بلاغت قرآن است یا ناسازگاری اش با عقل و علم؟

در باب نمونه های تاریخی هم عجیب است که سخن صریح قرآن را درباره هامان بر زمین نهیم و به اقوال مورّخان یهود استناد ورزیم. «اخت هارون» هم که به راحتی قابل فهم است و هیچ یک از دو وجه برشمرده فخر رازی، ناپذیرفتنی نیست. با این حال، چرا ما، خود، قرآن را ناسازگار با تاریخ

۱- المنار، ج ۴، ص ۱۱۳.

مسلّم بدانیم؟

۶ _ ۴ _ ۳. سه انگیزه مهمّ رویکرد خاصّ خلف اللّه

۶ _ ۴ _ ۳. سه انگیزه مهمّ رویکرد خاصّ خلف اللّه

در مجموع، می توان سه عامل مهم را به عنوان انگیزه های رویکرد خاصّ دکتر خلف اللّه و هم اندیشگانش بر شمرد:

۱. با اوج یافتن گرایش های امروزین ومتمایل به روشنفکری در مصر و دیگر کشورهای اسلامی، گروهی از دانشمندان علوم دینی کوشیدند تا همه مفاهیم دینی را به گونه ای با دانش و رهاورد فکری جهان غرب همگون جلوه دهند. یکی از ثمره های این کوشش همه جانبه و نوعا خالصانه، منحصر ساختن وحی در چهارچوب عقل محدود بشری بود. هرجا عقل بشری به ژرفای یک مفهوم وحیانی پی نمی بَرَد، این گروه می کوشند تا آن مفهوم را تأویل ودستکاری کنند، زیرا شأن عقل را فراتر از تصرّف و تأویل می دانند. مثلاً هرگاه عقل، با همان تعریف، نتواند وجود «جن» را بپذیرد، این گروه سعی می کنند یا جن را به گونه ای عقل پذیر معنا کنند و یا اساسا وجود آن را منکر شوند. لیکن از آن جا که قرآن به وجود جن تصریح کرده است، اینان ناچارند روشی نهادین در این باب در پیش گیرند تا در موارد دیگر دچار تناقض نشوند. ساده ترین و رایج ترین گونه این روش همین است که بعضی از مفاهیم وحیانی را از باب نماد و اسطوره و تمثیل و همانند آن ها به شمار آورند. نتایج چنین شگردی به صورت های متفاوت ظاهر می شوند. یکی از آن ها، در مَثَل، این است: «قرآن، خود، به وجود پدیده ای به نام جن اذعان ندارد؛ لیکن از آن جا که مخاطبان آن روز وجود جن را مسلّم فرض

می کرده اند، قرآن نیز با آنان همنوایی کرده و پدیده ای به نام جن را مفروض دانسته است.»

نقـد و نظر: پیـداست که پذیرش چنین نظریّه ای، برابراست با انکار صدق و راستی قرآن. مثلاً قرآنی که از جنّیان خبر می دهد و اخبار آن ها را می آوَرد و وحی خداوند به آنان را ذکر می کند و این همه را از مشرکان اخذ می کند، آیا در اخبار و اقوال دیگر خود نیز چنین عمـل نکرده است؟ گشودن این بـاب، هیـچ ختم و پایـانی نـدارد. هر مفهوم و خبر وحیـانی را که بـا عقل بشـری ناسازگار باشد، می توان چنین تأویل و منقلب کرد: وجود را عدم پنداشت وعدم را وجود؛ خیر را شـر پنداشت و شر را خیر.

۲. رویکردهای ادبی و هنری به مکاتب و سبک های غربی سبب گشت که مسلمانان احساس کنند در میدان رقابت با دیگران عرصه را خواهنـد باخت. موج داسـتان نویسـی در سده های اخیر، به ویژه سده نوزدهم، و پدیدآوری شاهکارهای ادبی بشـری در مغرب زمین موجب شـد که دینداران نیز به جنبش درآیند و قرآن و وحی را با این مکتب ها و سـبک ها همراه و هماهنگ تفسیر کننـد تـا از این رهگـذر، هم مبانی وحیانی را همپای هنرِ پیشـرفته جلوه دهنـد و هم زمینه تلاش های تازه ادبی ــ هنری خود را هموار سازند. عملی ترین شیوه در این میان، آن بود که قصّه های قرآن را از منظر ادبیّات امروز بنگرند و با همان زاویه دید به تحلیل آن ها بپردازند.

نقـد ونظر: قرآن کتـاب هنر نیست و شأنش بسـیار فراتر از آن است که قافیه پردازی کنـد، فنون ادبی را رعایت نمایـد، به قالب های قصّه گویی اهتمام ورزد، و... . این سخن هیچ اختصاصی به ادب و هنر امروز ندارد. در هیچ

دوره ای نبایـد کوشـید تا قرآن را کتابی ادبی، هنری، علمی، تاریخی، وماننـد آن ها جلوه داد. این سـبب می شود که قرآن در چهارچوب تنگ فنون و علوم بشـری محدود گردد و از فراز به فرود کشانده شود. مثلًا کسانی که می کوشـند تا وجود قافیه یا نوعی قافیه ـ با نام هایی چون «فاصـله» ـ را در آیات قرآن اثبات کننـد، خواسـته یا ناخواسـته، از عظمت کلام خدا غفلت می ورزند. متکلّمی که ذاتا به دنبال قافیه سازی باشد، به ناچار گاه مفهوم را فدای لفظ می کند. و آیا عمده تأکید قرآن بر این که شعر و شـاعرانه نیست، جز از این روست که سـاحت خـویش را از این تنگناهـا منزّه جلـوه دهـد؟ البتّه می پـذیریم که قرآن در همـان حـال که رسالتی تربیتی و تهـذیبی دارد و اَعلام این رسالت را در آفاق بیکرانه اش باز می تابانَـد، از برخی ویژگی های ادبی وبلاـغی و هنری وعلمی ومانند آن هـا نیز برخوردار است؛ امّا این بـدان معنا نیست که کلام قرآن به این حـدّ و حصـرها ملـتزم بـوده اسـت. پس هرگـونه تلاـش برای تطـبیق معیارهـای ادبی وهنری غربی و شـرقی بر قصّه هـای قرآن، تنهـا از بزرگی وشکوه قرآن در چشم خلق می کاهد و هیچ آبرو و عزّتی برای آن به ارمغان نمی آوَرد.

۳. بسـیاری از مفسّـِران و شارحان قرآن، از مذاهب و نحله های گوناگون اسلامی، اصرار و افراط ورزیده اند تا قصّه های قرآن را بـا اسـاطیر و خرافه هـای رایـج در میان اقوام پیشـین و به ویژه اخبار توراتی سازگار سازنـد. اینان از سویی دیـده انـد که این خرافه ها در مجموعه های دینی ما راه یافته و از دیگر سو جرأت نورزیـده انـد تا آن ها را به کنار افکنند و حقیقت ناب قرآنی را پشت پرده این یاوه های زیبا آشکار سازند؛ چرا که قرن هاست با همین حرف ها و

روایت ها سَرِ انبوهی از مردم گرم می شود. با اندوه باید گفت که همواره چنین بوده و هست که سودایِ گرمیِ بازار، راه را بر حقیقت گـویی وحق نویسـی می بنـدد. این آفت در روضه خوانی، مقتـل نویسـی، تعزیه، یـافتن آسـتان امامزادگـان، خواب نما شـدن، و بسـیاری از سـنّت هـای ذاتـا خـوب و مثبت جلوه گرشـده و شـاخ و برگ هـایی بر دین افزوده است که هرگز بـا دین سازگـاری ندارنـد و تنهـا میوه ای تلـخ و دین آزار به بـار می آورنـد. در قصّه های قرآنی منقول دراین گونه تفاسـیر، بسـیاری چیزها راه یافته انـد که هرگز نه در خود قرآن به آن ها تصـریح شـده است ونه با حقیقت سازگارنـد. مثلاً در قصّه موسـی هیچ نامی از پدرِ آن دو دختر برده نشده است، امّا آن گاه که این قصّه در متون روایت شده نام آن فرد «شـعیب» قلمدادگشته است. اینک برخی اعتراض می کنند که شـعیب هرگز با موسـی معاصر نبوده است. این یعنی همان مَثَل مشهور: بر خود سوزن زدن و فریادِ دردسـر دادن! برای زدودن این آرایه ها و شاخ و برگ ها، عدّه ای به دنبال چاره گشـته اند. سرانجام گروهی بر آن شده اند که راه حلّ مشکل، حذف کردن صورت مسأله است. اینان صادق بودن قصّه های قرآن و مطابقت آن ها با واقعیّات بیرونی را نفی می کننـد تا کسـی اعتراض نکنـد که چرا فلان رویـداد با نقل های تاریخی سازگاری ندارد؛ چرا سـلیمان چنین و چنان کرد در حالی که تاریـخ جز آن را گواهی می دهـد؛ چرا...؟ به این ترتیب، دیگر جایی برای بحث و مناقشه نمی مانَد. هنگامی که بنـا نیست تـا قصّه هـای قرآن بـا واقعیّت منطبق باشـند، می توان هریـک از این رخـدادها و آدم هـا را نمادین و سـمبلیک و تمثیلی و اسطوره ای دانست و به هر کس، به فراخور باورش، سهمی از حقیقت نسبی داد.

نقد ونظر: این، البتّه، نارواترین انگیزه است. بسیاری از این شاخ و برگ ها از بیرون قرآن به آن افزوده شده اند. چرا قصّه های قرآن باید گناه دیگران را بر دوش کشند؟ چرا برای پاسخ دادن به شبهه هایی که دست بشر آن ها را ساخته است، صدق وحی اِلاهی را انکار می کنیم؟ چرا برای حلّ معضلی خودساخته، معضلی بسیار بزرگ تر پدید می آوریم و دین خویش را از معجزه جاوید و ناب کلام خدا تهی می سازیم؟ پیداست که راه حلّ آن مشکل این است که قرآن را از منظر خود قرآن بنگریم و هرگونه رَطْب و یابِسی را در قصّه های آن راه ندهیم. چرا قصّه واقعی و شکوهمند سلیمان را آن قدر شاخ و برگ های غریب و عجیب می دهیم تا به افسانه شبیه شود و آن گاه وجود چیزی به نام افسانه را در قصّه های قرآن می پذیریم؟

۷ _ ۴ _ ۳. اشاره ای به سخن «امین خولی»

۷ _ ۴ _ ۳. اشاره ای به سخن «امین خولی»

با عنایت به این که دکتر خلف اللّه بنیان نظریّه خویش را از استادش دکتر امین خولی اخذ کرده، مناسب است در این جا به سخنی ازدکتر خولی اشاره ورزیم. او می گوید:

از جداسازیِ دو گونه ارائه وقایع (= ارائه هنری و ارائه تاریخی) به روشنی می توان دریافت که ارائه رویدادهای گذشته در قرآن و گفت و گو از آن رخدادها و اشخاص، ارائه ای هنری و ادبی است، نه تاریخی و حقیقی.(۱)

۱- سخنان امین خولی در این بخش منقول است از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۲۷۶ تا ۲۸۰.

نتیجه این بیان آن است که قرآن گاه برای جـذب مخاطبان از حقیقت عدول کرده، آزادانه به روایت واقعیّت ها می پردازد. در باور ما، ارائه هنرمنـدانه لزوما به معنای عـدول از حقیقت نیست. بسا که یک هنرمنـدِ کمال یافته هرگز از حق عدول نکند و در عین حال، آن را با شـیوه ای هنری به نمایش نهـد. البتّه امین خولی با این تفکیک، در پی آن است که میان هنر و دین آشتی و مهر پدیدآورَد. او می گوید:

بر پـایه این انـدیشه، انسـان فرهیخته در همـان حال که به جنبه هنری قصّه های قرآن ایمان دارد، می توانـد با ژرفا و روشـنی به بررسی اشخاص و حوادث تاریخی بپردازد و مطمئن باشد که نتیجه گیری تاریخی اش با صدق قرآنی منافات ندارد.

امّا به اعتقـاد مـا، چنین آمیزشـی، دوری آفرین است، نه آشتی زا. چگونه ممکن است فرهیخته ای محقّق، حقایق تاریخی را به گونه ای ترسـیم کنـد و همان حقایق را در قصّه های قرآن به گونه دیگر بازبینـد و آن گاه همچنان به صـدق کلام قرآن ایمان داشته باشد؟ قرآن، خود، دو حقیقت بزرگ را همپای یکدیگر برشـمرده است: توحید و صدق قصّه های قرآن. و این، نشانگر آن است که ایمان توحیدی از باور به حقیقت ناب این رویدادها جدایی پذیر نیست:

اِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَما مِنْ اِلهٍ اِلاَّ اللّه ُ(۱)

همانا این داستانی است راست و درست. و جز اللّه هیچ خدایی نیست.

از این گذشته، پس از تن دادن به این فرض غلط که حقایق تاریخی به راهی می روند و قصّه های قرآن به راه دیگر، آیا با توجیه ادبی وهنری این قصّه ها گرهی گشوده می شود؟ آیا به این ترتیب، قرآن از مطاعن بیگانگان محفوظ می مانَد؟ این توجیه نتیجه ای جز طعن قرآن به همراه ندارد، زیرا بدین سان جنبه وحیانی و حق نمایی محض آن سلب می شود و شکوه اعجازینِ آن در محاق تردید قرارمی گیرد.

۸ _ ۴ _ ۳. سخن سیّد قطب

۸ _ ۴ _ ۳. سخن سیّد قطب

خوب است در این جا از سخن پژوهشگر پرآوازه این فن، سیّد قطب، نیز یادکنیم. شاید برخی گمان کنند که او در این باب سکوت ورزیده یا به قرائنی، او را با دکتر خلف اللّه همداستان شمارند. جالب است که او با همه نو سخنی ها در عرصه فرهنگ و هنر دینی، از حقیقت بزرگ صدق وحی غفلت نورزیده است. او ظاهرا در اثنای کشمکش هایی که کتاب دکتر خلف اللّه برانگیخته بوده، در چاپ سوّم اثر خویش سخنی آورده روشن و روشنگر:

صدق قصّه های قرآن صدق واقعی است... و هرگاه هم از رویدادها یا شخصیّت هایی در قصّه های قرآن یاد شده باشد که در تاریخ نام و نشانی از

۱- آل عمران / ۶۲.

آن ها نیست، باید قرآن را در برابر تاریخ حجّت دانست؛ زیرا قرآن نازل شده حکیم داناست و تنها متن دینی سالم مانده از تحریف و تزویر در طول تاریخ است.(۱)

سیّد قطب، در همان جا، همچنین می نویسد:

من در شگفتی ام که چرا از تعبیر «هنری» چنین به ذهن متبادر می شود که یک اثر بافته خیال و ساخته وهمِ غیر معقول است. مگر نمی توان حقایق را با شیوه ای هنری وعلمی عرضه کرد، یعنی هم صادق و واقعی باشد و هم هنری وعلمی؟ آیا از این رو که «هومر»، ایلیاد و اُدیسه را از روایات اساطیری بر ساخت؟ یا از این رو که نویسندگان داستان و قصّه کوتاه و رُمان در اروپا، در هنر آزاد خود، چندان به واقعیّات توجّه ندارند؟ آری، این هنر است، امّا نه همه هنر. حقیقت را نیز می توان به گونه ای کاملاً هنرمندانه عرضه کرد. تصوّر این مطلب سخت نیست، مشروط به این که خود را از این «عقلانیّت وام گرفته از ترجمه های غربی» برهانیم و از نمونه های صرفا غربی روی بگردانیم و در اصطلاحات رایج بازنگری فراگیری داشته باشیم.(۲)

۹ _ ۴ _ ۳. سخن علّامه طباطبایی

۹ _ ۴ _ ۳. سخن علّامه طباطبایی

استادِ علّامه، آقای طباطبایی، که سخنش در بسیاری از مقولات قرآنی

۱- سیّد قطب: التّصویر الفنّی فی القرآن، ص ۲۵۵ تا ۲۵۹ گفتاری درباره چاپ سوم کتاب.

۲- سیّد قطب: التّصویر الفنّی فی القرآن، ص ۲۵۹.

محلّ عنایت صاحب نظران است، نیز _ با آن که از برخی اشاراتش در باب قصّه آدم اعتقاد به نوعی تمثیل در قصّه های قرآن استفاده شده _ جدّا از واقعی بودن قصّه های قرآن دفاع می کند. آن بزرگ این سخن را در دامن قصّه ابراهیم و آزر می پرورانَد. نخست به این حقیقت تلخ اشاره می ورزد که بسیاری از بحث ها و جدل ها دراین باب که آزر اسم عَلَم است یا لقب مدح و ذم یا نام یک بت، بیهوده اند و در فهم پیام این قصّه هیچ نقشی ندارند. از آن جا که این بخش از سخن وی پشتوانه ای برای ریشه یابی ما در نظریّه های معاصر است، بجاست که آن را عینا بیاوریم و در پی، نظریّه او در باب واقعی بودن قصّه های قرآن را که به همین بخش پیوسته است، از نظر بگذرانیم:

آشکار شد که هیچ موجبی باقی نمی مانَد تا مباحث روایی و تاریخی و ادبی درباره پدر ابراهیم و واژه «آزر» به میان آیند و بحث شود که آیا آزر اسم عَلَم است یا لقب مدح و ذم یا نام یک بت. در دستیابی به معنای این آیه، هیچ نیازی به این بحث هانیست.

از این گذشته، بیش تر آنچه در این باب آورده اند بی پایه و خودساخته است و ظهور آیه را تباه می کند و ساختار آن را به هم می ریزد، چرا که ترکیبی غریب به جمله می بخشد و تقدیم و تأخیر و حذف و تقدیر در پی دارد. نیز روشن شد که پدر راستین ابراهیم «آزر» نیست، بلکه فردی است که قرآن به نام وی تصریح نکرده است. نام او، چنان که در روایات آمده و تورات نیز تأیید می کند، «تارخ» است.

از اوهام عجیب این است که برخی از پژوهشگران گفته اند:

«قرآن کریم در موارد بسیار، ضمن شرح تاریخ پیامبران و امّت ها و قصّه های پیشینیان، اموری مهم را که از عناصر جوهریِ قصّه اند مسکوت می گذارد؛ همچون: تاریخ و محّل رویدادها، و اوضاع طبیعی و اجتماعی و سیاسی که در پیدایش و شکل گیری وقایع مؤثّرند. و از آن موارد، یکی نیز همین جاست، زیرا از پایه های درک پیام این قصّه آن است که نام پدر ابراهیم و نیز نَسَب و تاریخ زیست و نهضت و دعوت و هجرت آن پیامبر ذکر شود. واین مسکوت نهادن تنها بدین دلیل است که قرآن در قصّه های خویش، اسلوب نیکوی هنری را در قصّه گویی حقیقی و فنّی برگزیده است. یعنی قصّه گو هر شیوه ممکن را برمی گزینند تا به هدف خود دست یابد. قصّه گو پیام مطلوب را کاملاً جان می بخشد، بی آن که در باز شناساندنِ درست از نادرست چندان اصرار ورزد یا از همه عناصر جوهریِ قصّه همچون تاریخ و مکان و دیگر وصف های حوادث یادکند.

به این ترتیب، رَواست که قرآن در راهِ رسیدن به مقصد خویش، یعنی هدایت انسان ها به سوی سعادت، قصّه هایی را که میان مردم یا اهل کتاب در عصر پیامبر رواج داشته اند دستمایه سخن سازد، هرچند که خود، آن ها را صحیح نداند یا همه عناصر جوهری آن قصه ها در همان شکل رایج تبیین نشده باشد. حتّی ممکن است از اصل، این قصّه ها تخیّلی باشند، نظیر قصّ ه موسی و دختران یا قصّه گروهی که از سرزمین خود خارج شدند [و هم الُوفٌ حذر الموت] که بنا به نظر برخی، تخیّلی اند. هنر قصّه گویی هیچ یک از این ها را ناروا نمی داند، چرا که بر این اساس، قصّه رساترین و روان ترین ابزار برای دستیابی به مقصود است.»

این سخن ناصواب است. اعتقاد این پژوهشگر در باب فنّ قصّه گویی البّته بجاست، لیکن با قرآن کریم سازگار نیست. قرآن نه کتاب تاریخ است و نه مجموعه قصّه های تخیّلی؛ بلکه کتابی است عزّتمند که باطل از هیچ سو در آن راه ندارد و خود تصریح کرده است که کلام خداست؛ و جز حق نمی گوید؛ و ماورای حق چیزی جز باطل نیست؛ برای دستیابی به حق هرگز از باطل نتوان یاری گرفت؛ و آن کتابی است که به حق و راه مستقیم فرامی خوانَد و آیاتش سراسر بر اخذکنندگان و ترک کنندگان حجّت هستند. پس چگونه یک پژوهشگر قرآنی رخصت دارد که آن را دربردارنده رأیی باطل، قصّه ای دروغ، یا خرافه و تخیّل بشمارد؟

در این جا، سخن از این نیست که مقتضای ایمان به خدا و رسولش ودین آن رسول، این است که باطل و دروغ و خرافه را از قرآن دور بدانیم؛ که البتّه این سخن به جای خود درست است.

نیز سخن از این نیست که هر انسان عاقل صواب اندیشی باید دل و روح خویش را به تصدیق قرآن تسلیم کند و آن را از هرگونه خطا و لغزش در مقاصدش و نیز طرق وصول به آن مقاصد، مبرّا بداند؛ که این سخن نیز به جای خود درست است.

سخن من این است که قرآن، خود، ادّعا دارد سخن خداوند است و نزول یافته تا مردم را به سعادت حقیقی، از طریق حق و به سوی حق، راهبری کند. پس هرکه به تفسیر چنین کتابی روی می آورد، باید آن را صادق بشمارد و به

حقِّ ناب درباره آن بسنده کند.(۱)

۵ _ ۳. بررسی تفصیلی دیدگاه دکتر خلف اللّه درباره انواع قصّه قرآنی

اشاره

۵ _ ۳. بررسی تفصیلی دیدگاه دکتر خلف اللّه درباره انواع قصّه قرآنی

اکنون که چکیده ای از نظریّات در باب انواع قصّه های قرآن تقریر شد و نظریّه «واقعی بودن قصّه های قرآن» پس از ارزیابی و ردّ نظریّه «راه یافتن خیال» اثبات گشت، نوبت به آن رسیده است که دیدگاه دکتر خلف اللّه در باب انواع قصّه های قرآن، یعنی دیدگاه سوم، را به تفصیل از نظر بگذرانیم و حقیقت نظریّه وی را از کلامش جویا شویم. او به چهار نوع قصّه اشاره ورزیده و مراد خویش از سه نوع اوّل، تاریخی و تمثیلی و اسطوره ای، را به تفصیل بیان کرده است؛ امّا در باب قصّه رمزی یا نمادین چندان سخنی نگفته است. از این رو، ما نیز نخست تعریف سه نوع اوّل را از زبان او آورده، نقد می کنیم و آن گاه خود به تفصیل در باب قصّه نمادین به بررسی خواهیم پرداخت.

۱ _ ۵ _ ۳. تعریف کلّی قصّه های تاریخی و تمثیلی و اسطوره ای

۱ _ ۵ _ ۳. تعریف کلّی قصّه های تاریخی و تمثیلی و اسطوره ای

تعاریف زیر چکیده سخنان دکتر خلف اللّه درباره سه نوع قصّه تاریخی، تمثیلی، و اسطوره ای است:

۱- محمّد حسین طباطبایی: المیزان فی تفسیر القرآن، ج۷، دارالکتب الاسلامیّه، چهارم،۱۳۶۲، ص ۱۷۱ تا ۱۷۳. [ترجمه از حقیر است.]

۱. تـاریخی: قصّه هـایی که بر مـدار شخصـیّت هـای تـاریخی همچـون پیـامبران و رسولاـن می چرخنـد و دانشوران پیشـین می پنداشتند که رویدادهای روایت شده در آن ها رویدادهایی تاریخی اند. همگان وجود این نوع قصّه در قرآن را پذیرفته اند.

۲. تمثیلی: قصّه هایی که برخی از پیشـینیان رویدادهای آن ها را صـرفا بیانی و تفسـیری می شمارند و نه رویدادهای واقعی. در این نوع، کافی است که رویدادی تخیّلی و تمثیلی در خدمت بیان یک اندیشه و شرح و تفسیرِ پیام هایی به کار گرفته شود.

۳. اسـطوره ای: قصّه هایی که بر پایه اسـطوره ها ساخته شـده اند و هدف از بیان آن ها فقط توجیه و توضـیح مسائلی است که معمولاًـ عقـل بشـری نمی توانـد آن هـا را بپـذیرد. در این قصّه هـا، عنصـر اسـطوره ای، به خـودی خود، مورد نظر نیست، بلکه همچون ابزار و وسیله ای توجیهی در نظر گرفته می شود.(۱)

۲ _ ۵ _ ۳. قصّه تاریخی

۲ _ ۵ _ ۳. قصّه تاریخی

دکـتر خلف اللّه معتقـد است که حتّی قصّه هـای تـاریخی قرآن نیز صـرفا از مَنظری ادبی پرداخت شـده انـد و هرگز در آن ها صـدق قضایا لحاظ نشـده است. به اعتقاد او، «چه بسا قرآن از رویـداد یا صـحنه ای یاد کرده و آن را ترسـیم ساخته باشد، ولی هرگز قصدش آن نبوده است که واقعیّت را به نمایش نهد، بلکه می خواسته از این طریق عواطف مخاطبان را برانگیزد و رگ

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۱۹ و ۱۲۰.

احساس آنان را بجنبانند؛ به همین دلیل، معمولاً همان ذهنیّتی را که مخاطبان داشته اند مبنا قرار داده است، خواه این ذهنیّت مطابق با واقع باشد و خواه نباشد. این قاعده در مواردی که قرآن صراحتا از زمان و مکان و عددی یاد کرده نیز جاری است. مثلاًـ این که اصحاب کهف سیصد ونه سال در غار ماندند، سخن خداوند نیست، بلکه مطلبی است که قرآن از زاویه دید ناظران و راویان بیرونی بیان می کند، گرچه به ظاهر، خود، آن را روایت می نماید. و این، از اسرار اعجاز و ماندگاری و بلاغت قرآن است که شیوه های بدیع ادبی و هنری را در قصّه گویی خویش به کار بسته است.»(۱)

۳ _ ۵ _ ۳. قصّه تمثیلی

۳ _ ۵ _ ۳. قصّه تمثیلی

در این بخش، شایسته است به جهت اهمّیّت بحث قصّه های تمثیلی، چکیده دیدگاه دکتر خلف اللّه را در باب قصّه تمثیلی در قرآن بیاوریم. در این چکیده سازی، می کوشیم تا عین جمله های وی باقی بماند:

قصّه تمثیلی قصّه ای است که به عنوان «مَثَل آوری» در قرآن آورده شده است و نوع هنری قصّه به شمار می آید. تمثیل، گونه ای بلاغی است و از فنون بیان قلمداد می شود. بیان همان قدر که بر پایه واقعیّت استوار است، بر عرف و خیال نیز تکیه دارد. لازم نیست که حادثه های چنین قصّه ای حتما اتّفاق افتاده باشند و شخصیّت هایش حتما موجود باشند و گفت و گوها واقعا

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، چکیده ۱۲۱ تا ص۱۵۲.

صورت پذیرفته باشند. در همه این ها فرض و خیال کافی است. و از همین رو، قصّه تمثیلی قصّه ای هنری به شمار می آید. بی توجّهی به همین خاصیّت هنری سبب شده است که به تعبیر زمخشری، بعضی از مفسّران قصّه های تمثیلی قرآن را از متشابهات قلمداد کنند.

دکتر خلف اللّه در توضیح سخن خویش، مثالی از قصّه های قرآن می آورد و سپس آرای متفاوت مفسّران را ذیل آن ذکر می کند. به تعبیر وی، این آرای گونه گون در دو خاستگاه فکری ریشه دارند. طبق یک نظر، هرچه با واقعیّت مطابق نباشد ناراست است و امکان ندارد که فرشتگان خدا سخن ناراست بر زبان رانند. طبق نظر دیگر، برای صادق شمردن یک قول، به منطق ادبی، جز منطق وقوعی، نیز می توان استناد کرد. به دیگر بیان، در تمثیل، منطق ادبی حکمفرماست و وقتی سخنی با منطق ادبی سازگار باشد راست است، گرچه با واقعیّت مطابق نباشد. اکنون که این دو مبنا، به تعبیر دکتر خلف اللّه، دانسته شد، آن مثال را از نظر می گذرانیم:

وَهَلْ اَتٰیکَ نَبَؤُ الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ . اِذْ دَخَلُوا عَلی داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قالُوا لا تَخَفْ خَصْمانِ بَغی بَعْضُنا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَلا تُشْطِطْ وَاهْدِنآ اِلی سَوآءِ الصِّراطِ . اِنَّ هذا اَخی لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ اَکْفِلْنیها وَعَزَّنی فِی الْخِطابِ . قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ اِلی نِعاجِه وَاِنَّ کَثیرًا مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغی بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ اِلاَّ الَّذینَ امَنوا وَعَمِلُواالصّالِحاتِ وَقَلیلٌ ما هُمْ وَظَنَّ داودُ اَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ راکِعا وَاَنابَ . فَغَفَرْنا لَهُ ذلِکَ وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفی وَحُسْنَ مَابٍ.(۱)

۱- ص / ۲۱ تا ۲۵.

آیا خبر آن مدعیان را شنیده ای آنگاه که از دیوار قصر بالا رفتند؟ بر داود داخل شدند. داود از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن . این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می گوید: آن را هم به من واگذار، و در دعوی بر من غلبه یافته است . داود گفت: او که میش تو را از تو می خواهد تا به میشهای خویش بیفزاید بر تو ستم می کند. و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند ــ و اینان نیز اندک هستند ــ بر یکدیگر ستم می کنند. و داود دانست که او را آزموده ایم. پس از پَروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد . ما این خطایش را بخشیدیم . او را به درگاه ما تقرب است و بازگشتی نیکو.

آری، نکته مورد بحث مفسّران در این قصّه آن است که اگر این دو که بر داوود واردشدند فرشته بودند چگونه سخنِ ناراست و غیر حقیقی گفتند، در حالی که خداوند تصریح فرموده است: «لا یَسْبِقُونَهُ بِالقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ.»(۱) (= فرشتگان در سخن بر خدا پیشی نمی گیرند و به فرمان او کار می کنند) و نیز «وَیَفْعَلُونَ ما یُؤمَرونَ»(۲) (=و آنچه را فرمان می گیرند، انجام می دهند). مفسّرانی چون «زمخشری» و «ابوالسّعود» برای حلّ این مشکل، گفته اند که این سخن فرشتگان به شیوه تمثیل و ضرب المثل بوده است؛ و در ضرب المثل، همچون دیگر انواع کنایه و سخن پوشیده، معنای ظاهری واژه ها مُراد نیست. البتّه این ویژه تمثیل نیست، بلکه دیگر فنون بلاغی چون مبالغه و غلو و اغراق را نیز شامل است. در همه این موارد، باید میان صدق هنری و صدق عقلی تفاوت

۱- انبیا / ۲۷.

۲- نحل / ۵۰ و تحریم / ۶.

نهاد.

در همین جا، دکتر خلف اللّه دو نکته را یادآوری می کند: یکی آن که تمثیلی بودن برخی از قصّه های قرآن به این معنا نیست که همه موادّ آن ها خیالی باشد، بلکه معمولاً آمیزشی از ریشه ای واقعی و پرداختی خیالی در آن ها به چشم می خورَد. دیگر این که ورود خیال به قصّه های قرآنی ناشی از نیاز مخاطبان به آن است و نه نیاز خداوند به خیال پروری. به دیگر بیان، از آن جا که قرآن به عربی مبین و بلیغ نازل گشته، اسلوب های ادبی و هنری زبان عربی را به کار بسته است که از جمله آن ها تکیه بر عنصر خیال است.

گفتنی است که دکتر خلف اللّه وجود دو نوع تمثیل را در آیات و قصّه های قرآنی برشمرده است:

۱. تمثیلی که پس از بیان معانی اصلی جلوه گر می شود تا آن معانی را جلا و صفا بخشد و به تعبیر جرجانی، شعله آن را در ذهن مخاطب بر افروزد و نیرویش را افزون کند و قلوب را به سمت آن جلب نماید.(۱)

۲. تمثیلی که از آغاز، قالبِ معنا می شود و اصولاًـ معنا از طریقِ آن انتقال می یابد. این آیه از مصداق های برجسته چنین تمثیلی است:

اِنّا عَرَضْنَا الْامانهَ عَلَی السَّمواتِ وَالاْرْضِ وَالْجِبالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها وَاَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا الْاِنسانُ اِنَّهُ کانَ ظَلُومًا جَهُولاً.(۲)

۱- عبدالقاهر جرجانی: اسرار البلاغه، ص ۸۶.

۲- احزاب / ۷۲.

ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود.

آن گاه وی این هر دو نوع تمثیل را به قصّه های تمثیلی قرآن سرایت می دهد. نوع نخست، قصّه ای است که پس از سخنی دیگر می آید تا آن را جلا و صفا و روشنی بخشد، مانند آنچه در سوره یس پس از تصویر حال پیامبر اسلام و قومش آمده است:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحابَ الْقَرْیَه اِذْ جاءَهَا الْمُرسَلُونَ . اِذْ اَرْسَلْنآ اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا اِنّا اِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ . قالُوا مآ اَنْتُمْ اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا وَمآ اَنْزَلَ الرَّحْمنُ مِنْ شَیْ ءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلاّ تَکْذِبُونَ. قالُوا رَبُّنا یَعْلَمُ اِنّآ اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ . وَما عَلَیْنآ اِلاّ الْبَلاغُ الْمُبینُ. قالُوا اِنّا تَطَیَّرْنا بِکُمْ لَئِنْ لَمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّکُمْ وَلَیَمَسَّنَّکُمْ مِنّا عَذابٌ اَلیمٌ . قالُوا طآئِرُکُمْ مَعَکُمْ اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ. وَجآءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ . اِتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ اَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ. وَمالِیَ لا اَعْبُدُ الَّذی فَطَرَنی وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ . ءَاَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ اٰلِهَهً اِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمنُ بِضُرٍّ لاتُغْنِ عَنّی شَفاعَتُهُمْ شَیْئًا وَلایُنْقِذُونَ . اِنّی اِذًا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ . اِنّی اٰمَنْتُ بِرَبِّکُمْ فَاسْمَعُونِ . قیلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قالَ یا لَیْتَ قَوْمی یَعْلَمُونَ. بِما غَفَرَلی رَبّی وَجَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمینَ . وَمآ اَنْزَلْنا عَلی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِه مِنْ جُنْدٍ مِنَ الْسَّمآءِ وَما کُنّا مُنْزِلینَ . اِنْ کانَتْ اِلاّ صَیْحَهً واحِدَهً فَاِذا هُمْ خامِدُونَ.(۱)

داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، آن گاه که رسولان بدان جا آمدند . نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبشان کردند؛ پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده ایم . گفتند: شما انسانهایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است

۱- یس / ۱۳ تا ۲۹.

و شما جز دروغ نمی گوييد . گفتند: پروردگار مان می داند كه ما به سوی شما فرستاده شده ايم . و بر عهده ما جز پيام رسانيدن آشكارا هيچ نيست . گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ايم. اگر بس نكنيد سنگسارتان خواهيم كرد و شما را از ما شكنجه ای سخت خواهدرسيد . گفتند: شومی شما، با خود شماست. آيا اگر اندرزتان دهند چنين می گوييد؟ نه، مردمی گزافكار هستيد . مردی از دور دست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من، از اين رسولان پيروی كنيد . از كسانی كه از شما هيچ مزدی نمی طلبند، و خود مردمی هدايت يافته اند، پيروی كنيد . چرا خدايی را كه مرا آفريده و به نزد او باز گردانده می شويد، نپرستم؟ آيا سوای او خدايانی را اختيار كنم، كه اگر خدای رحمان بخواهد به من زيانی برساند، شفاعتشان مرا هيچ سود نكند و مرا رهايی نبخشند؟ و در اين هنگام من در گمراهی آشكار باشم. من به پروردگارتان ايمان آوردم. سخن مرا بشنويد . گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای كاش قوم من می دانستند كه پروردگار من مرا بيامرزيد و در زمره گرامی شدگان درآورد. و از آن پس بر سر قوم او هيچ لشكری از آسمان فرونفرستاديم. و ما فروفرستنده نبوديم . جز يک بانگ سهمناك نبود كه ناگاه همه بر جای سردشدند.

نوع ديگر آن است كه از آغاز، پيام و معنا به صورت قصّه ای تمثيلی بيايد، مانند قصّه «دو فرشته و داوود».

دكتر خلف اللّه دليلی خاص ارائه نمی دهد كه چرا اين قصّه يا قصّه سوره يس تمثيلی است، ليكن از مجموعه گفتارش می توان برداشت كرد كه وی با قراءتی ذوقی از قصّه های قرآن احساس می كند كه برخی از آن ها در جهان خارج تحقّق نيافته اند و قرآن صرفا برای تمثيل از آن ها مدد گرفته است. او با همين برداشت، مصاديقی از قصّه های تمثيلی نوع دوم را می آورد و البتّه در هر مورد، از مفسّ_رانی چون طبری و زمخشری و فخر رازی، همراه تأييدهای تفسير المنار، شواهدی برای برداشت خويش ذكر می كند. اينک مصداق هايی را كه وی برای قصّه تمثيلی نوع دوم برشمرده است، می آوريم:

۱. اِذْ قـالَ الْحَوارِیُّونَ یـا عیسَـی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْـتَطیعُ رَبُّکَ اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مآئِدَةً مِنَ السَّمآءِ قالَ اتَّقُوا اللّهَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ . قالُوا نُریدُ اَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا ونَعْلَمَ اَنْ قدْ صَدَقْتَنا وَنَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشّاهِدینَ . قال عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللّهُمَّ رَبَّنا اَنْزِلْ عَلَیْنا مآئِدَةً مِنَ السَّمآءِ تَکُونُ لَنـا عیـدا لِاَوَّلِنا وَاخِرِنا وَایَةً مِنْکَ وَارْزُقْنا وَاَنْتَ خَیْرُ الرّازِقینَ . قالَ اللّهُ اِنّی مُنَزِّلُها عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْـدُ مِنْکُمْ فَاِنّی اُعَذِّبُهُ عَذابًا لا اُعَذِّبُهُ اَحَدًا مِنَ الْعالَمینَ.(۱)

و حواریان پرسـیدند: ای عیسـی بن مریم، آیا پروردگار تو می توانـد که برای ما از آسـمان مائده ای فرسـتد؟ گفت: اگر ایمان آورده اید، ازخدا بترسـید . گفتند: می خواهیم که از آن مائده بخوریم تا دلهایمان آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته ای و بر آن شـهادت دهیم . عیسـی بن مریم گفت: بارخـدایا، ای پروردگـار ما، برای ما مائـده ای از آسـمان بفرست، تا ما را و آنان را که بعـد از ما می آینـد عیـدی و نشانی از تو باشـد، و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی . خدا گفت: من آن مائـده را برای شـما می فرسـتم؛ ولی هر که از شـما از آن پس کـافر شود چنان عـذابش می کنم که هیـچ یک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم.

۲. اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ خَرَجُـوا مِنْ دیـارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَـذَرَ الْمَوتِ فَقـالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیـاهُمْ اِنَّ اللّهَ لَـذُوفَضْلٍ عَلَی النّاسِ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لا یَشکُرُونَ.(۲)

آیا آن هزاران تن را ندیـده ای که از بیم مرگ، از خانه های خویش بیرون رفتنـد؟ سـپس خـدا به آنها گفت: بمیریـد. آن گاه همه را زنده ساخت. خدا به مردم نعمت می دهد ولی بیشتر مردم شکر نعمت به جای نمی آورند.

۳. اَوْ کَالَّذی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَهِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ اَنّی یُحْیی هـذِهِ اللّهُ بَعْـدَ مَوْتِها فَاَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْما اَوْ بَعْضَ یَوْم قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ

۱- مائده / ۱۱۲ تا ۱۱۵.

۲- بقره / ۲۴۳.

فَانْظُرْ اِلی طَعامِکَ وَشَرابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ اِلی حِمارِکَ وَلِنَجْعَلَکَ ایَهً لِلنّاسِ وَانْظُرْ اِلی الْعِظامِ کَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَکْسُوها لَحْمًا فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّه َعَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ.(۱)

یا ماننـد آن کس که به دهی رسـید. دهی که سـقفهای بناهایش فروریخته بود. گفت: از کجا خـدا این مردگان را زنـده کند؟ خـدا او را به مـدت صـد سال میرانـد. آنگاه زنده اش کرد. و گفت: چه مدت در اینجا بوده ای؟ گفت: یک روز یا قسـمتی از روز. گفت: نه، صد سال است که در اینجا بوده ای. به طعام و آبت بنگر که تغییر نکرده است، و به خرت بنگر، می خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم، بنگر که استخوانها را چگونه به هم می پیوندیم و گوشت بر آن می پوشانیم. چون قدرت خدا بر او آشکار شد، گفت: می دانم که خدا بر هر کاری تواناست.

۴. وَاِذْ قـالَ اِبْراهیمُ رَبِّ اَرِنی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قـالَ اَوَلَمْ تُؤمِنْ قـالَ بَلی وَلکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبی قـالَ فَخُذْ اَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتینَکَ سَعْیًا وَاعْلَمْ اَنَّ اللّه َعَزیزٌ حَکیمٌ.(۲)

ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنـده می سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده ای؟ گفت: بلی، ولکن می خـواهم که دلم آرام یابـد. گفت: چهـار پرنـده برگیر و گـوشت آنهـا را به هم بیـامیز، و هر جزئی از آنهـا را بر کوهی بنه. پس آنها را فراخوان. شتابان نزد تو می آیند، و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است.

۵. وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ ادَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبا قُرْبانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاخَرِ قالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قالَ اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّه ُمِنَ الْمُتَّقینَ . لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنی ما اَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ اِلَیْکَ لِاَقْتُلَکَ اِنّی اَخافُ اللّه َرَبَّ الْعالَمینَ . اِنّی اُریدُ اَنْ تَبُوأَ بِاِثْمی وَاِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اَصْحابِ النّارِ وَذلِکَ جَزاؤُ الظّالِمینَ . فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخیهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ . فَبَعَثَ اللّه ُغُرابًا یَبْحَثُ فِی الْاَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْاَهَ اَخیهِ قالَ یا وَیْلَتی اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ

۱- بقره / ۲۵۹.

۲- بقره / ۲۶۰.

فَاُوارِیَ سَوْأَهَ اَخی فَاَصْبَحَ مِنَ النّادِمینَ.(۱)

و داستان راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانیی کردند. از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد . اگر تو بر من دست گشایی و مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم. من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم. می خواهم که هم گناه مرا به گردن گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستمکاران . نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد، و او را کشت واز زیانکاران گردید .

خدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: وای بر من، نتوانم همانند این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم. و در زمره پشیمانان درآمد.

۶. هُوَالَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَجَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ اِلَیْها فَلَمَّا تَغَشّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفیفًا فَمَرَّتْ بِه فَلَمّا اَثْقَلَتْ دَعَوَا اللّه رَبَّهُما لَئِنْ اتَیْتَنا صالِحًا لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرینَ . فَلَمّآ اتیهُما صالِحًا جَعَلالَهُ شُرَکاءَ فیما اتیهُما فَتَعالَی اللّه عَمّایُشْرِکُونَ.(۲)

اوست که همه شما را از یک تن بیافرید، و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد. چون با او درآمیخت، به باری سبک بارور شد و مدتی با آن سر کرد. و چون بار سنگین گردید، آن دو، اللّه پروردگار خویش را بخواندند که اگر ما را فرزندی صالح دهی از سپاسگزاران خواهیم بود . چون خدا آن دو را فرزندی صالح داد، برای او در آنچه به آنها عطا کرده بود شریکانی انگاشتند، حال آنکه خدا از هرچه با او شریک می سازند برتر است.

۷. [به نقل و تأیید از طبری:] ابلیس در قصّه حضرت آدم، تمثیلی است از همه کسانی که از خضوع در برابر فرمان خدا امتناع می ورزند و به امر

۱- مائده / ۲۷ تا ۳۱.

۲- اعراف / ۱۸۹ و ۱۹۰.

خدا تن نمی سپارند. و مصداق برجسته این تمثیل، یهودند.(۱)

۸. [به نقل از المنار:] مجموعه قصّه آدم چندین تمثیل را در بردارد:

ــ این که خداوند به فرشتگان از جانشین ساختن انسان در زمین خبر می دهد، تمثیلی است از آماده سازی زمین و نیروهای دنیایی برای آفرینش موجودی که کمال زمین به اوست.

ــ پرسش فرشتگان از این که چرا خداوند موجودی خونریز را می آفریند، تمثیلی است از اختیار و آزادی انسان و این که اختیار او با جانشینی اش در زمین ناسازگار نیست.

ــ آموختن اسماء به آدم، تمثیلی است از استعداد انسان برای یادگیری همه چیز و تسلّطش بر علوم و فنون گوناگون.

ــ نمودنِ اسماء به فرشتگان و پرسش از آن ها و ناتوانی ایشان، تمثیلی است از قلمرو خاصّ فرشتگان و ارواح و ناتوانی آن ها از شکستن این قلمرو محدود.

ــ سجده بردن فرشتگان بر آدم تمثیلی است از تسخیر ارواح جهان در خدمت انسان تا در مسیر تکامل از آن ها بهره گیرد.

ــ سرباز زدن ابلیس از سجود در برابر آدم، تمثیلی است از ناتوانی انسان در تسخیر روح شر و تصویری است از درگیری مُدام نیروهای خیر و شر در جهان.(۲)

۱- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۷۵.
۲- المنار، ج ۱، ص ۲۷۰.

پس از آوردن فصلی گسترده که چکیده آن از نظرتان گذشت، دکتر خلف اللّه جانِ کلام خویش را در این عبارات می ریزد و فصل مزبور را با آن پایان می بخشد:

بـدین سـان، می توانیم بگوییم که قصّه تمثیلی یـا خیالی، به اعتراف مفسّـِران بزرگ پیشـین و معاصـر، در قرآن یافت می شود. قصّه تمـثیلی قصّه ای است ادبی که ضـمن یکی از تعـاریف رایـج قصّه جـای می گیرد: «قصّه اثری است ادبی که نـتیجه تخیّل قصّه گو در بـاب حوادثی است که قهرمـانی حقیقی ندارنـد یـا قهرمانی دارنـد ولی حوادث منسوب به او هرگز وجود خارجی نداشته اند.»

نیز می توانیم بگوییم که با عنایت به این اقوال، هیـچ کس نیست که با وجود قصّه تمثیلی زاییـده خیال در قرآن مخالف باشـد. البتّه خیال جاری در این قصّه ها برخاسـته از نیاز بشـر و عادات بلاغی ایشان است و خداونـد نیز با تکیه بر همین عادات بلاغی مخاطبان سخن گفته است.(۱)

از آن جـا که در جـای جای این رساله، به مناسـبت درباره این بخش از سـخن دکتر خلف اللّه و اسـتدلال های وی سـخن رفته است یـا خواهـد رفت، برای رعـایت ایجـاز از نقـد این بخش در می گـذریم؛ با این تـذکّر که در گفتار وی «تمثیل» با «تخیّل» ترادف دارد و همان گونه که در کلامش گذشت، مراد از تمثیل، راه دادن خیال در عناصر قصّه است. پس همه پاسخی که در باب خیالی بودن قصّه های قرآن آمده است و می آید، در این مقوله نیز می گنجد.

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۷۰.

۴ _ ۵ _ ۳. قصّه اسطوره ای

۴ _ ۵ _ ۳. قصّه اسطوره ای

سخن دیگر دکتر خلف اللّه که به راستی جای درنگ دارد، این است که در قصّه های قرآن اساطیر(۱) راه یافته است. نخست ادّعای کلّی وی را در یک جمله می نگریم:

هیچ چاره ای نداریم جز این که بگوییم در قرآن اساطیر هست و این سخن ما با هیچ یک از نصوص قرآنی ناسازگار نیست.(۲)

شواهد دکتر خلف اللّه برای چنین ادّعایی از این قرارند:

۱. آیاتی از قرآن

در قرآن آیاتی هستند که از زبان مشرکان، کتاب خدا را «اساطیر الاوّلین» می خوانند. این آیات را مرور می کنیم:

(۱) وَمِنْهُمْ مَنْ یَستَمِعُ اِلَیکَ وَجَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ اَکِنَّهً اَنْ یَفْقَهُوهُ وَفی اذانِهِمْ وَقْرًا وَاِنْ یَرَوْا کُلَّ ایَهٍ لا یُومِنُوا بِها حَتّی اِذا جآؤُکَ یُجادِلُونَکَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا اِنْ هذا اِلاّ اَساطیرُ الاَوَّلینَ(۳).

بعضی از آنها به سخن تو گوش می دهند ولی ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را در نیابند و گوشهایشان را سنگین کرده ایم. و هر معجزه ای را که بنگرند بدان ایمان نمی آورند. و

۱- «اساطیر» یعنی اوهام و خرافه هایی که از تصوّراتِ نخستینِ انسان ها برخاسته و رفته رفته مادّه و ریشه پنداشته های نادرست بعدی شده و از میراث های فکری انسان قلمداد گشته اند. اساطیر معمولاً بر پایه خیال پروری و ساده انگاری آدمی استوارند.

۲- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۷۷.

۳- انعام / ۲۵.

چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند. کافران می گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان نیست.

(۲) وَاِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ ایاتُنا قالُوا قَدْ سَمِعْنا لَوْ نَشآءُ لَقُلنا مِثْلَ هذا اِنْ هذا اِلّا اَساطیرُ الاْوَّلینَ(۱).

چون آیات ما بر آنها خوانده شد، گفتند: شنیدیم. و اگر بخواهیم همانند آن می گوییم، این چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.

(۳) وَاِذا قیلَ لَهُمْ ماذا اَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا اَساطیرُ الاْوَّلینَ(۲)

چون به آنها گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ گویند: افسانه های گذشتگان.

(۴) بَلْ قالُوا مِثْلَ ما قالَ الاْوَّلُونَ . قالوا ءَاِذا مِتْنا وَکُنّا تُرابا وَعِظامًا ءَاِنّا لَمَبْعُوثُونَ . لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَابآؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ اِنْ هذا اِلّا اَساطیرُ الاْوَّلینَ(۳).

نه، آن ها نیز همان سخنان گفتند که پیشینیان می گفتند: گفتند: آیا اگر ما بمیریم و خاك و استخوان شویم باز هم زنده می شویم؟ به ما و پدرانمان نیز پیش از این چنین وعده هایی داده شده بود. اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.

(۵) وَقالُوا اَساطیرُ الاْوَّلینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَهً وَاَصیلًا . قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمواتِ وَالاْرْضِ اِنَّهُ کانَ غَفُورًا رَحیمًا(۴).

و گفتند: این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می شود واو می نویسدش . بگو: این کتاب را کسی نازل کرده است که نهانِ آسمانها و زمین را می داند و آمرزنده ومهربان است.

۱- انفال / ۳۱.

۲- نحل / ۲۴.

۳- مؤمنون / ۸۱ تا ۸۳.

۴- فرقان / ۵ و ۶.

(۶) وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا ءَاِذا کُنّا تُرابًا وَاباآؤُنآ اَئِنّا لَمُخْرَجُونَ . لَقَدْ وُعِدْنا هذا نَحْنُ وَاباآؤُنا مِنْ قَبْلُ اِنْ هذآ اِلّا اَساطیرُ الْاَوَّلینَ(۱).

کافران گفتند: چگونه اگر ما و پدرانمان خاک شدیم ما را از قبر بیرون می آورند؟ به ما و پدرانمان هم پیش از این چنین وعده ای داده بودند. اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست.

(۷) وَالّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَهُما یَسْتَغیثانِ اللّه ـ وَیْلَکَ امِنْ اِنَّ وَعْدَاللّه ِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذآ اِلّا اَساطیرُ الْاَوَّلینَ(۲).

و آن که به پدر و مادرش گفت: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که از گورم برخیزانند و حال آنکه مردمی پیش از من بوده اند که برنخاسته اند؟ و آن دو به درگاه خدا استغاثه می کنند و گویند: وای بر تو ایمان بیاور که وعده خدا حق است. می گوید: اینها چیزی جز همان افسانه پیشینیان نیست.

(۸) وَلا تُطِعْ کُلَّ حَلاّفٍ مَهینٍ . هَمّازٍ مَشّآءٍ بِنَمیمٍ . مَنّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ اَثیمٍ . عُتُلٍّ بَعْدَ ذلِکَ زَنیمٍ . اَنْ کانَ ذامالٍ وَبَنینَ . اِذا تُتْلی عَلَیْهِ ایاتُنا قالَ اَساطیرُ الاَوَّلینَ.(۳)

از هر فرومایه ای که بسیار سوگند می خورد، پیروی مکن: عیبجویی که برای سخن چینی اینجا و آنجا می رود، بازدارنده از خیر، متجاوز گناهکار، خشن مردی، ناشناخته نسب. بدان جهت که صاحب مال و فرزند است، چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: اساطیر پیشینیان است.

(۹) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ . الَّذینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدّینِ . وَما یُکَذِّبُ بِه اِلاّ کُلُّ مُعتَدٍ اَثیمٍ . اِذا تُتْلی عَلَیْهِ ایاتُنا قالَ اساطیرُ الْاَوَّلینَ.(۴)

در آن روز وای بر تکذیب کنندگان . آنان که روز جزا را دروغ انگاشتند . و آن روز را

۱- نمل / ۶۷ و ۶۸.

۲- احقاف / ۱۷.

۳- قلم / ۱۰ تا ۱۵.

۴- مطفّفین / ۱۰ تا ۱۳.

جز متجاوزی گناهکار دروغ نینگارد. چون آیات ما بر او خوانده شد، گفت: افسانه های پیشینیان است.

شیوه استدلال دکتر خلف اللّه به این آیات چنین است:

نخست آن که این آیات، همه، مکّی اند، حتی آن بخش که ضمن سوره های مَدَنی آمده است، مثل آیات سوره انفال. نزدیک ترین برداشت از این اَمر، آن است که اندیشه وجود اساطیر در قرآن از آنِ مردم مکّه بوده است که عمده آن ها مشرک بوده اند؛ و پس از هجرت پیامبر به مدینه، کسی در آن جا این سخن را بر زبان نرانده است. و این، نیازمند تفسیر و تعلیل است.

دوم این که غالب قائلان به این سخن منکر معاد بوده اند. و این را از سیاق این آیات و سوره هاشان می توان فهمید. و این نیز محتاج تفسیر است.

سوم آن که مشرکان به آنچه می گفتند صادقانه اعتقاد داشتند و شبهه هایی که در ذهنشان جریان داشت بسی اساسی و قدرتمندبود. این شبهه ها آن قدر قوی بود که آن ها را وامی داشت تا بگویند در قرآن اساطیر راه یافته است. و حتما موجبی در کار بوده است که آنان چنین باور سخت و استواری بیابند. اکنون باید دید آیا این اعتقاد صرفا اشتباه بوده یا در خود قرآن صفتی به چشم می خورده که آنان را به این اعتقاد وامی داشته است.(۱)

از تأمّل در آیات مزبور برمی آید که قرآن، خود، اصراری ندارد تا وجود اساطیر در خویش را نفی کند؛ بلکه به شدّت در پی اثبات این مطلب است که وجود این اساطیر سبب نمی شود آن را ساخته محمّد، و نه خداوند،

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

بدانیم.

در بررسی این آیات می بینیم که گاه قرآن بدون هیچ توضیح و ایرادی، سخن مشرکان را نقل می کند، مانند آیات سوره های انفال، مؤمنون، نمل، و احقاف. و گاه مشرکان را تهدید می کند، ولی نه به دلیل این که به وجود اساطیر در قرآن اعتقاددارند، بلکه از این جهت که روز قیامت را منکرند یا مردم را از پیروی محمّد بازمی دارند، مانند آیات سوره های انعام و مطفّفین. تنها یک بار، قرآن به ردّ سخن آنان می پردازد، یعنی در آیه سوره فرقان. آن هم در مقام اثبات این مطلب است که اساطیر ساخته و پرداخته محمّد نیست، بلکه از جانب خداست.(۱)

۵ _ ۵ _ ۳. بحثی در باب اسطوره در قرآن

۵ _ ۵ _ ۳. بحثی در باب اسطوره در قرآن

در پاسخ به این استدلال دکتر خلف اللّه، نخست باید گفت که اگر به راستی در قرآن اساطیر راه یافته باشد، این همه تأکید قرآن که باطل در آن راه نمی یابد و سراسر حقّ مطلق است، چه معنادارد؟ مگر اساطیر چیزی جز خرافه ها و بافته های وهم آلودِ بشری است؟ اگر وجود اساطیر در قرآن پذیرفته شود، هرگز نمی توان بر وحیانی بودنِ آن پای فشرد.

از این گذشته، بررسی آیات مذکور حقیقتی دیگر را نشان می دهد. اکنون بجاست که بر آن آیات مروری داشته باشیم:

در سوره انعام، آیه مورد استشهاد پیش و پسی هم دارد که باید همراه آن

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

نگریسته شود:

وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّن افْتَری عَلَی اللّه ِ کَذِبا اَوْ کَذَّبَ بِایـاتِه اِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ . وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جمیعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذینَ اَشْرَکُوآ اَیْنَ شُرَکآؤُکُمُ الَّذینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ . ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلاّ اَنْ قالُوا وَاللّه ِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکینَ . اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ . وَمِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ اِلَیْکَ وَجَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ اَکِنَّةً اَنْ یَفْقَهُوهُ وَفی اذانِهِمْ وَقْرًا وَاِنْ یَرَوْا کُلَّ ایَةٍ لایُؤمِنُوا بِها حَتّی اِذا جآؤُکَ یُجادِلُونَکَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا اِنْ هـذآ اِلاّ اَساطیرُ الاَوَّلینَ . وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْئَوْنَ عَنْهُ وَاِنْ یُهْلِکُونَ اِلاّ اَنْفُسَهُمْ وَما یَشْعُرُونَ.(۱)

چه کسی است ستمکارتراز آنکه به خدا دروغ می بندد یا آیات او را دروغ می انگارد؟ هر آینه ستمکاران رستگاری نیست . روزی همه را گرد آوریم، سپس به آنها که شرک آورده اند بگوییم: آن کسان که می پنداشتید که شریکان خدایند اکنون کجایند؟ عذری که می آورند جز این نیست که می گویند: سوگند به خدا پروردگار ما که ما مشرک نبوده ایم. بنگر که چگونه برخود دروغ بستند و آن دروغها که ساخته بودند ناچیز گردید . بعضی از آنها به سخن تو گوش می دهند ولی ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را در نیابند و گوشهایشان را سنگین کرده ایم. و هر معجزه ای را که بنگرند بدان ایمان نمی آورند. و چون نزد تو آیند، با تو به مجادله پردازند. کافران می گویند که اینها چیزی جز اساطیر پیشینیان نیست . اینان مردم را از پیامبر باز می دارند و خود از او کناره می جویند و حال آن که نمی دانند که تنها خویشتن را به هلاکت می رسانند.

روشن است که در این آیات، سخن از کسانی است که مجموعه قرآن و نه تنها قصّه هایش را اساطیر الاوّلین می دانند و از این رهگذر می خواهند در مقام عناد و جدال، کلّ قرآن را بدون پایه و بی اصل و اساس قلمدادکنند. پس

۱- انعام / ۲۱ تا ۲۶.

این تهمت برای تکـذیب مجموعه دعوت پیامبرو غیر وحیانی شـمردنِ آن است. در آیه سوره انفال، بایـد اندیشـید چه آیاتی بر مشـرکان تلاـوت می شـده که ایشان آن ها را اساطیر الاوّلین می پنداشـته انـد. آیا همان آیاتی نبوده انـد که بیش از هر چیز بر توحید و دعوت توحیدی پای می فشـرده اند؟ با چه دلیلی می توان گفت که این آیات منحصر به قصص و اخبار بوده اند؟ این تکـذیب به همه دعوت پیـامبر بـاز می گشـته و در ردیف دیگر مکرهـا و توطئه هـای آنان برای مقابله با اسـلام بوده است. آیه پیش از آن نیز بر این حقیقت گواهی می دهد:

وَاِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّه ُوَاللّه ُخَیْرُ الْماکِرینَ.(۱)

و آن هنگام را به یادآور که کافران درباره تو مکری کردند تا در بندت افکنند یا بکشـندت یا از شـهر بیرون سازند. آنان مکر کردند و خدا نیز مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است.

حتّی آیه بعـد نیز نشان می دهـد که آنان اصل دعوت پیامبر را دروغ می شـمرده انـد، تا جایی که خداونـد را چنین خطاب می کرده اند:

وَاِذْ قالُوا اللّهُمَّ اِنْ کانَ هذا هوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَهً مِنَ السَّمآءِ اَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ اَلیم.(۲)

و آن هنگام را که گفتند: بارخدایا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان

۱- انفال / ۳۰.

۲- انفال / ۳۲.

بارانی از سنگ ببار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست.

و این کاملاً همنَواست با آنچه قوم شعیب در مقام تکذیب پیامبر خود بر زبان راندند:

فَأَسْقِطْ عَلَيْنا كِسَفا مِنَ السَّمآءِ إنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقينَ.(۱)

اگر راست می گویی، پاره ای از آسمان را بر سر ما انداز.

اینک به آیه سوره نحل بنگریم. این آیه در پی آیاتی آمده که از قدرت و علم و حکمت و نعمت های خداوند سخن می گویند و سپس ناتوانی خدانماها را اعلان می کنند:

وَهُوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتأْكُلُوا مِنْهُ لَحْما طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَتَرَى الْفُلْكَ مَواخِرَ فيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِه وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرونَ . وَاَلْقى فِي الاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَميدَ بِكُمْ وَاَنْهارًا وَسُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ . وَعَلاماتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ . اَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ اَفَلا تَذَكَّرُونَ . وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّه لا تُحْصُوها اِنَّ اللّه لَغَفُورٌرَحيمٌ . وَاللّه يَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ وَما تُعْلِنُونَ . وَالَّذينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّه لايَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ . اَمْواتٌ غَيْرُ اَحْياءٍ وَما يَشْعُرُونَ اَيّانَ يُبْعَثُونَ.(۲)

اوست که دریا را رام کرد تا از آن گوشت تازه بخورید و زیورهایی بیرون آرید و خویشتن بدان بیارایید، و کشتیها را بینی که دریا را می شکافند و پیش می روند تا از فضل خدا روزی بطلبید، باشد که سپاس گویید . و بر زمین کوههای بزرگ افکند تا شما را نلرزاند. و رودها و راهها پدیدآورد، شاید هدایت شوید . و نشانه ها نهاد، و به ستارگان راه می یابند . آیا آن که می آفریند همانند کسی است که نمی آفریند؟ چرا در نمی یابید؟ اگر بخواهید نعمتهای خدا را شمار کنید، شمار کردن نتوانید. خدا آمرزنده و مهربان است. آنچه را که پنهان می کنید

۱- شعرا / ۱۸۷.

۲- نحل / ۱۴ تا ۲۱.

یا آشکار می سازید خدا به آن آگاه است . آنهایی را که به جای اللّه به خدایی می خوانند، نمی توانند چیزی بیافرینند، و خود مخلوقند . مردگانند، نه زندگان، و ندانند که چه وقت آنها را دوباره زنده می کنند.

به راستی، از این مشرکان درباره چه آیاتی پرسش می شود که آن ها را اساطیر الاوّلین می پندارند؟ آیا جز همان آیاتِ در باب قدرت و علم و حکمت خداوند، آیات دیگری در مجموعه این سوره یافت می شوند؟ پس در این جا نیز سخن از مجموعه قرآن و دعوت پیامبر است که مشرکان آن را اساطیر الاوّلین می پنداشتند.

در سوره مؤمنون هم آیات پیش و پس، از شکوه و بزرگی و قدرت خدا سخن می گویند:

وَهُوَ الَّذی اَنْشَأَلَکُمُ السَّمْعَ وَالاٰبْصارَ وَالاٰفئِدَهَ قَلیلًا ما تَشْکُرُونَ . وَهُوَ الَّذی ذَرَأَکُمْ فِی الاٰرْضِ وَاِلَیْهِ تُحْشَرُونَ.(۱)

و اوست آن خدایی که برایتان گوش و چشم و دل بیافرید. چه اندک سپاس می گزارید. اوست آن خدایی که شما را در روی زمین پدید آورد و همه نزد او گردآورده می شوید.

می نگرید که در این آیات هیچ اشاره ای به قصّه های قرآن نیست تا تهمت مشرکان را فقط ناظر به آن ها بدانیم؛ بلکه سخن از حَشْر و قیامت است که مورد انکار مشرکان قرارگرفته، پندار و خرافه تلّقی می شد.

و امّا در سوره فرقان نیز باید به مجموعه آیات مربوط نگریست:

۱- مؤمنون / ۷۸ تا ۸۹.

تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعالَمینَ نَذیرًا . الَّذی لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ وَلَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فِی الْمُلْکِ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقدیرًا . وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِه الِهَةً لا یَخْلُقُونَ شَیْئًا وَهُمْ یُخْلَقُونَ وَلایَمْلِکُونَ لِاَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلا نَفْعًا وَلایَمْلِکُونَ مَوْتًا وَلا حَیوةً وَلا نُشُورًا . وَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا اِنْ هذا اِلّا اِفْکٌ افْتَرئهُ وَاَعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ اخَرُونَ فَقَدْ جآءوُا ظُلْمًا وَزُورًا . وَقالُوا اَساطیرُ الاَوَّلینَ اکْتَتَبَها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَاَصیلاً . قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمواتِ وَالاَرْضِ اِنَّهُ کانَ غَفُورًا رَحیمًا.(۱)

بزرگ است و بزرگوار آن کس که این فرقان را بر بنده خود نازل کرد، تا جهانیان را بیم دهنده ای باشد . آن کس که از آنِ اوست فرمانروایی آسمانها و زمین، و فرزندی نگرفته است، و او را شریکی در فرمانروایی نیست، و هر چیز را بیافریده است، و آن را به اندازه آفریده است . سوای او خدایانی دیگر گرفتند که هیچ چیز نمی آفرینند و خود مخلوقند. نه مالک زیان خود هستند و نه سود خود، و مالک مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند . و کافران گفتند که این جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند، هیچ نیست. حقا آنچه می گویند ستم و باطل است . و گفتند: این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می شود و او می نویسدش . بگو: این کتاب را کسی نازل کرده است که نهانِ آسمانها و زمین را می داند و آمرزنده و مهربان است.

پیداست که در این مورد نیز تهمت وجود اساطیر الاوّلین در قرآن یا «إفک» بودنِ آن، به مجموعه کتاب خدا و نه فقط به قصّه هایش نسبت داده می شود. دکتر خلف اللّه ادّعا می کند که در این آیه، خداوند وجود اساطیر الاولین در قرآن را نفی نکرده است. امّا به روشنی پیداست که آیات مزبور دو ادّعای کافران را بازمی تابانند و به صراحت، هر دو ادّعا را پاسخ می دهند.

۱- فرقان / ۱ تا ۶.

ادّعـای یکم چنین است: «اِنْ هـذا اِلاّ ـ اِفـکٌ اِفْترائهُ»؛ و پاسـخ قاطعانه اش این است: «فَقَـد جاءوا ظلما و زورا». ادّعای دوم از این قرار است: «وَقالوُا اَساطیرُالاَوَّلینَ اکْتَتَبها فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکْرَهً وَاَصـیلاً». این تهمت همانند تهمت پیشـین به مجموعه قرآن باز می گردد و مثل همان، پاسـخی قاطعانه می یابد: «قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمواتِ وَالاَرْضِ». آشـکار است که در این سـخن، قرآن کتـاب مُنْزَلِ اِلاـهی شـمرده می شـود؛ و این یعنی نفی ادّعـا و تهمت مشـرکان که قرآن را افسـانه می پندارنـد. آن که به افسانه چنگ می آویزد، از آوردن حقیقت ناب ناتوان است؛ و قرآن، خود را وحی خداونـدی می شـمارد که سـرّ آسـمان ها و زمین را می داند.

در این جا تـذکّر نکته ای مفیـداست. دکتر خلف اللّه عمدا بر آیاتی پای فشرده که از اساطیر الاوّلین سـخن می گویند. امّا حق این است که مجموعه تهمت های مشرکان به قرآن و پیامبر بررسی گردد. فهرست عمده این تهمت ها چنین است:

ـ اَساطیرُ الاْوَّلینَ.

ـ اِفْکٌ افْتَریهُ وَأعانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ(۱)= دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند.

ـ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِه رَیبَ المَنُونِ(۲)= شاعری است و ما برای وی منتظر حوادث روزگاریم.

۱- فرقان / ۴.

۲- طور / ۳۰.

ــ اِنْ هذآ الاّ سِحْرٌ یُؤثَرُ . اِنْ هذآ اِلاّ قَوْلُ الْبَشَرِ(۱)= این نیست جز جادویی که دیگرانش آموخته اند. این، جز سخن آدمی هیچ نیست.

ــ إنَّما یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ(۲)= این قرآن را بشر به او می آموزد.

ــ أضْغاثُ أَحْلامٍ بَلِ افْتَرئهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ(۳)= خواب های پریشان است؛ بلکه دروغی است که می بندد؛ بلکه او شاعراست.

این تهمت ها، همه، در یک سیاق قراردارند و هدف همه آن ها این است که قرآن را ساخته و پرداخته بشر بشمارند و نه وحی خداوند. پس اصولاً سخن از قصّه های قرآن، به تنهایی، در میان نیست. اکنون باید از دکتر خلف اللّه پرسید: «به تعبیر شما، ثبات و استواری قریش در واردکردن چنین تهمتی، دلیلِ آن است که در خود قرآن موجب و مؤیِّدی برای آن یافت می شده است؟ آیا درباره یکایک این تهمت های زشت مشرکان که همه در یک شمار جای دارند، نیز چنین می توان گفت؟ مگر مشرکان در این ادّعاها و تهمت ها نیز پافشاری نمی کرده اند؟»

از این گذشته، اساسا مشرکان در وارد کردن چنین تهمتی قوی دل و ثابت قدم نبوده اند، بلکه خود می دانسته اند که سخنی گزافه و بیهوده بر زبان می رانند. هدف آنان، تنها تضعیف پیامبر و تشفّی خاطر خودبود. ایشان بیش

۱- مدّثّر / ۲۴ و ۲۵.

۲- نحل / ۱۰۳.

۳- انبیا / ۵.

از دیگران می دانستند که کتابی در چنین پایه ای از فصاحت و بلاغت و شکوه هرگز از ساخته ها و پرداخته های یک یا چند انسان، و حتّی جمیع بشر، نیست. قرآن، خود، به صراحت همین حقیقت را وانموده است:

وَجَحَدُوا بِها وَاسْتَیْقَنَتْها اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُفْسِدینَ.(۱)

با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی انکارش کردند. پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بود.

قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذی یَقُولُونَ فَاِنَّهُمْ لایُکَذِّبُونَکَ وَلکِنَّ الظّالِمینَ بِایاتِ اللّه ِ یَجْهَدُونَ.(۲)

می دانیم که سخنشان تو را اندوهگین می سازد، ولی اینان تنها تو را تکذیب نمی کنند؛ بلکه این ستمکاران سخن خدا را انکار می کنند.

۶ _ ۵ _ ۳. قصّه نمادین (= رمزی)

۶ _ ۵ _ ۳. قصّه نمادین (= رمزی)

این که قصّه های قرآن نام یک قالب خاصّ ادبی و هنری را با خود دارند، سبب شده است که برخی بکوشند تا همه عناصر و ویژگی های قصّه های رایج بشری و اسالیب فنّی و هنری آن ها را در قصّه های قرآن بجویند. «اسطوره» خواندن بعضی از قصّه های قرآن، تلاشی در همین سمت و سوست. و بر همین سیاق است «نمادین» قلمداد کردن برخی از قصص قرآنی. این گروه برآنند تا با این نظیرجویی ها نشان دهند که قرآن کریم در مواجهه با مکاتب ادبی و هنری روزگار ما کاستی و نقصان ندارد. و البتّه این تحلیل مبتنی است

۱- نمل / ۱۴.

۲- انعام / ۳۳.

بر حُسن ظن نسبت به صاحبان این آرا. اکنون مجال گفتار به نماد و قصّه های نمادین رسیده است.

نماد که از آن در عربی به «رمز» تعبیر می شود، یعنی ایما و اشاره برای فهماندنِ مطلبی بدون کلام. در قرآن، واژه رمز با همین معنا به کار رفته است:

قالَ رَبِّ اجْعَلْ لی ایَهً قالَ ایَتُکَ اَلّا تُکَلِّمَ النّاسَ ثَلثَهَ اَیّامٍ اِلّا رَمْزًا وَاذْکُرْ رَبَّکَ کَثیرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَالْاِبْکارِ.(۱)

گفت: ای پروردگار من، برای من نشانه ای پدیدار کن. گفت: نشان تو این است که سه روز با مردم سخن نگویی مگر به اشاره؛ و پروردگارت را فراوان یادکن و در شبانگاه و بامداد او را بستای.

امّا این، تنها معنای رمز ونماد نیست. گاه نیز این واژه بدین معناست: ایما و اشاره همراه با کلام و لا به لای آن؛ یعنی سخن دارای مضامینی نهفته باشد که در ظاهرِ گفتار تنها اشاره ها و رموزی از آن ها حکایت می کنند و فقط صاحبان بصیرت از این رموز به آن معانی نهفته راه می یابند. و اتّفاقا این، خود، از ویژگی های یک کلامِ بلیغ است؛ که گفته اند: «رُبَّ اِشارهٍ أبْلَغُ مِنْ عِباره». در اصطلاح ادبی، «کنایه» و «توریه» دوگونه نام آورِ رمز و نماد به همین معنایند.

۷ _ ۵ _ ۳. «بحران نماد» در هنر و ادب امروز

۷ _ ۵ _ ۳. «بحران نماد» در هنر و ادب امروز

باید پذیرفت که هر یک از هنرهای زیبا اندازه ای از رمز و اشاره را با خود

۱- آل عمران / ۴۱.

دارد. معمولاً هنر در پرده رموز، حقایق را بیان می کنـد تا بر تأثیر آن بیفزاید. به این ترتیب است که در هر روزگار، هرکس به قـدر فهم و ذوق خویش، از این رموز برداشتی خاص می کند و رازِ ماندگاریِ هنر نیز در همین ویژگی نهفته است. اگر رمز و نماد به این معنا در نظر گرفته شود، البتّه قرآن کریم که گوهری هنری دارد، از آن بهره مند بلکه سرشاراست. اصولاً قرآن که کلام جاودانه اِلاهی است، با همین ویژگی جاودانگی یافته است. امّا آنچه نواَندیشان معاصر با نام «رمز» و «نماد» از آن یاد می کننـد، مقوله ای دیگر است. در تعریف آنـان، نمـاد برخاسـته از احساسـات و وهمیّـات و رؤیاهـایی است که در واقعیّت ریشـه ندارنـد. به همین دلیل است که نماد به این معنا همواره امری اختلافی و ذوقی است. یکی می گویـد: «رنگ زرد سـمبل نفرت است». دیگری می گویـد: «زرد نمـاد مهرورزی است». دیگری آن را نشـانه مرگ می دانـد؛ و آن یـک، ایماژ خیانت؛ و یکی دیگر، سـمبلِ زبونی و تسلیم. گاه به همین ترتیب، در میان اقوام و ملل گوناگون، ده ها تفسیر برای یک رنگ یا حیوان یا بُرج فلکی و یـا گُـل تَجلّی می کنـد. و ایـن از آن روست که اصولاً ـ این رمز آفرینی هـا سـاخته وپرداخته ذهن انساننـد و به تناسـب محیط ها و فرهنگ ها شـکل می گیرند. و البتّه در حوزه هنر و ادبیّات بشری، این هرگز نکوهیده وناراست نیست، مگر آن که به افراط و کژی بگرایـد. مثلاً در سبک «کوبیسم»، چنـد خطّ پراکنـده بی نظم که تنها به بیهوده بازیِ کودکان شبیه است نمادِ مفـاهیمی بس عـالی محسوب می گردد و دفترهـا و کتـاب هـا دربـاره آن می نگارنـد! و همچنین است برخی از اشعار مبهم و گنگ و عبثی که با نام هایی چون «شعر آزاد» و «شعر حجم» و «شعر طرح» رخ می نمایند. ناگفته

پیداست که آزادسرایی و نوگویی وتازه پردازی نه تنها عیب نیست؛ که هنری بزرگ است، اگر با جمال هنری و رسایی و گویایی همراه گردد و به ورطه افراط و هذیان گرایی نیفتد.

پس مفهومی که در ورایِ یک نماد و رمز خفته است، هرگز برای همه افراد یکسان جلوه نمی کند. هرکس به تناسب میل و ذوق و نیاز و درک خویش، اَمری خاص را از یک نماد انتزاع می کند. یک کوزه سفالی کهن برای انسان تشنه کام عطش زده مانده در کویر چه چیز را می نمایانَد؛ و برای یک هنرمند باستان شناس؛ و برای یک عتیقه فروش؛ و برای ...؟

اصولاً ـ ریشه ادبیّات و هنر سرگردان امروز را نیز باید در همین نمادجویی های فردی جُست. در روزگار ما هنرِ سرگردان و هنرمندِ متحیّر نمودی ویژه پیداکرده است. جلوه های سرگردانی و سردرگمی واز خود بیخودی در ادبیّات و شعر ونقّاشی و خلاصه هنر معاصر، از همین جا نشأت می گیرند. آدم های گرفتار و درگیر مشکل های عجیب و غریب، یکایک به دنبال راه نجات می روند و در این جست و جوی پُرتب وتاب، خود را از هر شاخساری می آویزند. چنین است که علایق و سلایق گونه گون می شوند و هر کس چیزی را برای مقصودی نماد و سمبل می سازد. دکتر مندور در شرح این خاستگاه ـ آن جا که از تئاتر امروز سخن می گوید ـ چنین می نویسد:

آیا زبان هنوز وسیله تفاهم میان بشر است یا دیگر از عهده این وظیفه برنمی آید؟ اکنون در ظاهر زبان واسطه گپ و گفت انسان هاست، در حالی که هر کس به مسائل خاصّ خویش مشغول است و در وادی ای جز وادیِ

همصحبتش سیرمی کند... این از آن روست که پیچیدگی های حیات امروز و مشکلات و مسائل فراوان آن سبب گشته است تا هرکس در خود فرو رود و در مسائل خاصّ خویش غرق شود، به گونه ای که هرگز نتواند به کلام دیگری گوش بسپارد و در این گپ و گفت با او مشارکت ورزد، هرچند وی در کنارش و چهره به چهره اش نشسته باشد.(۱)

به همین دلیل است که شعر و قصّه و تئاتر ونقّاشی و مجسّمه امروز بسی دیر و مبهم با مخاطب خویش همسخنی می ورزند. ریاضت های سخت ذهنی، مشکل های عجیب روحی، درگیری های سخت فردی و خانوادگی و محیطی، این همه، هنرمند امروز را به انفعالی چنین نامبارک کشانده اند، به گونه ای که اثر هنری امروز بیش تر رفع نیاز از نَفْسِ هنرمند است تا گره گشایی و پیام آوری و همزبانی برای مخاطب و با او.

پس نمادگرایی، به خودیِ خود، هنرآفرین نیست. هر چیز نمادین، خود به خود، بدیع و هنرمندانه و خواستنی نیست. اگر نمادگرایی افراطی بر هنر چیره گردد، اثر هنری مجموعه ای می شود از طلسم و معمّا که باید به کمک شرح و تفسیر و تأویل راهی به سوی آن یافت. و به این سان، بیگانگی انسان و هنر روزاروز بیش تر می شود.

امّا این، بزرگ ترین خطر نیست. خطر عمده در این جا نهفته است که گروهی می کوشند تا کلام خداوند، کتاب جاودان اِلاهی، را نیز با این نمادگرایی افراطی درآمیزند و قصّه های قرآن را مظهر نماد و رمز جلوه دهند.

۱- مجلّه المسرح، قاهره، سپتامبر ۱۹۶۴، مقاله «الاصول الدّرامیّه وتطورّها».

و ایـن از آن جهـت اسـت که گـوهرِ هنریِ قصّه هـای قرآن برای برخی گـوهری بشـری تلقّی می شـود. و اینـان که هنر بشـری پیشرفته را مجموعه ای از نمادها و رمزهای انبوه می پسندند، می خواهند همان معامله را با قصّه های قرآن داشته باشند. و عجبا که برخی معتقدنـد اگر این نمـادگرایی در قصّه هـای قرآن کشف نشود، جفـایی عظیم بر آن ها می رود و از قـدرت و شـکوه هنری شـان کاسـته می شود. گرچه اصل این تأسّف بیجاست و هرگز نمی توان بر این شـعبده بازی ها در هنر و ادبِ نو نام هنر نهاد، باید گفت به فرض که هنر در رهنِ نماد باشد، هرگز نباید قرآن و قصّه هایش را دستمایه چنین آموزه هایی کرد.

۸ _ ۵ _ ۳. ریشه های نمادگرایی در کتب تفسیر

۸ _ ۵ _ ۳. ریشه های نمادگرایی در کتب تفسیر

برای آن که زیـان چنین برداشتی فـاش گردد، کافی است نگاهی داشـته باشـیم به نمونه ای از تفسـیری مبتنی بر نگاه نمادین به قرآن. در این تفسیر، «یأجوج» و «مأجوج» که در قصّه «ذوالقرنین» آمده اند، بی هیچ شاهد و دلیلی چنین معنامی شوند:

یأجوج و مأجوج دو امّت هسـتند که هریک، خود، چهار هزار امّت است. و از هر امّت مردی نمی میرد مگر این که ببینـد هزار مرد از نسـلش شمشـیر برگرفته است. و آن مردان، خود، سه گونه انـد: گونه ای با قـدّی صدوبیست ذراعی، گونه ای با طول و عرض صدوبیست ذراعی ... و گونه ای ... خورنده

فیل و حیوانات وحشی و خوک.(۱)

همین مفسّر درباره «حمل کنندگان عرش» می نویسد:

برخی از حمل کنندگان عرش به چهره انسانند و برخی به چهره عقاب و برخی گاو و برخی شیر.(۲)

این نگرش، محدود به مفسّرانی از این قبیل نیست. تفسیرگری همانند «زمخشری» نیز با آن که حسّ بلاغیِ سلیمی دارد، گاه به همین تأویل های نمادین دست آویخته است. در قرآن آیه ای است که از پیامبر و مؤمنان چنین سخن می گوید:

وَمَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ.(۳)

این است وصفشان در تورات و انجیل، که چون کِشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد.

زمخشری در تفسیر این آیه می نویسد:

این تمثیلی است که خداوند در مورد پیدایش و رشد اسلام آورده است: جوانه اش را با ابوبکر برنهاد؛ آن جوانه را با عمر مایه بخشید؛ با عثمان آن را

۱- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۳۴۱ و ۳۴۲. [تفسیر خازن]

۲- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۳- فتح / ۲۹.

نیرو داد؛ و با علی بر ساقه خود استوار ساخت.(۱)

حاصل سخن این که نمادگرایی، به این معنا، اگر به قصّه های قرآن تحمیل گردد، بنیان آن را ویران می کند؛ زیرا در این صورت هرکس بنابه میل و ذوق خویش تأویلی، و بلکه تفسیری، از مفاهیم قرآنی ارائه می دهد. از این گذشته، حقایق و واقعیّت های مذکور در قصّه ها قلب می شوند و چنان جلوه داده می شوند که گویی هرگز رخ نداده اند. آدم و حوّا نمادِ نیروهایی خاص قلمداد می شوند، بهشتی که آدم از آن رانده شد نماد تمنّیات نفسانی شمرده می شود، و ... بدون آن که به واقعی بودن آدم ها و مکان ها نظر شود. دراین صورت، نگاه صوفیانه و شَطَح پرور به قصّه ها و مفاهیم قرآنی، همه جا رشدمی یابد و تأویل های بی پایه، بنیان دینداری را تباه می کنند.

همین جا باید تذکّر داد که مراد از نمادگرایی مذموم، همین تأویل های بی بنیاداست. اگر دلیلی استوار و روشن، و نه خبری مبهم و چند پهلو یا ضعیف و مجعول و اسرائیلی، در تأویل آیه ای برسد، باید به آن ملتزم شد. ما به نصِّ قرآن کریم، یقین داریم که پیامبر و امامان معصوم از تأویل قرآن و رازهای آن آگاهند و از این رو، هرجا از آن بزرگواران خبری معتبر به دست آوریم، هرچه باشد، به آن گردن می نهیم. لیکن این عقیده هرگز چنین نتیجه نمی دهد که اخبار ضعیف و مجهول الرّاوی و اقوال شطح سازان و استنادات معّما گونه صوفیان و صوفی مشربان را پایه و مایه تفسیر قرآن و فهم قصّه های آن سازیم.

۱- منقول از: القصص القرآنی فی منطوقه منهومه، ص ۳۴۱ و ۳۴۲. [الکشّاف]

۶ _ ۳. تفکیک قصّه واقعی و تاریخی

۶ _ ۳. تفکیک قصّه واقعی و تاریخی

باید دقّت داشت که نتیجه طبیعیِ راست پنداشتنِ قصّه های قرآن، این نیست که بگوییم قرآن درصدد نقل تاریخ بوده و به عبارتی یک کتاب تاریخ است. به نظر می رسد کسانی همچون دکتر خلف اللّه این تفکیك ظریف را مورد عنایت قرار نداده اند. به همین جهت است که به مفسّرانی چون فخر رازی و نیشابوری چنین نسبت داده شده که معتقدند قصّه های قرآن با واقعیّات تاریخی سازگاری ندارند.(۱) تأمّل در عباراتِ شماری از این مفسّران نشان می دهد که میان صادق پنداشتن قصّه های قرآن با نگرش تاریخی به آن ها ملازمه برقرار نیست. مثلاً عبارت های تفسیر المنار در این باب چنین است:

_ تاریخ، به خودی خود، در این جا مقصود نیست، زیرا مطالب قصّه های قرآن از آن جهت که تاریخی اند از امور مهّم دین به شمار نمی روند؛ بلکه دین به تاریخ از سر عبرت آموزی می نگرد.(۲)

_ اخبار تاریخی، دین خدا نیستند که قابل پیروی باشند.(۳)

_ تبیین رویدادهای تاریخی و زمان و مکان آن ها از مقاصد قرآن نیست.

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۴۲.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۷۹.

۳- المنار، ج ۴، ص ۷.

قصّه هـای پیـامبران و اقوامشـان که در قرآن آمـده، فقط برای بیان سـنّت جاری خداونـد در میان مردم و از جمله اصول دین و اصلاح امّت است.(۱)

ـ ممکن است گفته شود: «تاریـخ از دانش هایی است که تـدوین آن برای بشـر آسان است و مردم برای فراگیری اش از وحی بی نیازند. پس چرا در قرآن، و بیش از آن در تورات، این همه اخبار تاریخی آمده اند؟»

پاسـخ این است که در قرآن، قصّه هـا و اخبار امّت ها و سـرزمین ها نه از باب آشـنایی با احوال آن ها، بلکه از جهت آموختن نشانه ها وعبرت هایی آمـده انـد که از رهگـذر بیان سـنّت های خداونـد تبیین می شوند تا کافران انذار یابند و پیامبر و مؤمنان آسوده خاطر شوند.(۲)

تأمّل در این عبارت ها فاش می کند که آنچه مورد نفی است، «رسالت قرآن در بیان تاریخ» است. ما نیز مصـرّانه بر این باوریم که قرآن کتاب تاریخ نیست، همان گونه که کتاب علم یا هنر یا ادب یا اقتصاد و یا سـیاست نیز نیست. قرآن هرگز قصد ندارد در مقام تاریـخ نگاری برآمـده، شـرح حال مردم روزگاران پیش را بازگویـد. اگر چنین بود، بی شك اسـلوبی دیگر پیش می گرفت. مثلاً کتاب تاریخ باید دقیق و در مقام حکایت باشد، در حالی که قرآن در نقل احوال اقوام پیشـین معمولاً به بسیاری از عناصر و اجزای تاریخی، همچون زمان و مکان و نام اشخاص، نمی پردازد. در عین حال، قرآن، خود، پیام قصّه های خویش را عبرت و انتباه و بیدار باش دانسته است.

۱- المنار، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

۲- المنار، ج ۲، ص ۲۰۵.

به این ترتیب، نباید پنداشت هرکس قصّه های قرآن را صادق می شمارد، قرآن را کتاب تاریخ می داند. قرآن هم در نقل رویدادهای تاریخی صادق و امین و گزارشگری راستین است و هم تاریخنگارانه به آن ها نمی پردازد. به نظر می رسد با چنین نگرشی، بسیاری از ایرادهای صاحبان مکتب «امین خولی» در مصر و جهان عرب، مرتفع گردد؛ همانان که می پندارند چون نگرش تاریخی بر قرآن حاکم نیست باید قصّه هایش را نمادین و اسطوره ای و تمثیلی و گاه نیز واقعی به شمار آورد.

۷ _ ۳. مرز قصّه های بشری و قصّه های قرآن

۷ _ ۳. مرز قصّه های بشری و قصّه های قرآن

هنگامی که می گوییم قصّه های قرآن از معیارهای ادبی بشری پیروی نمی کنند، باید تبیین کنیم که آن معیارها کدام هایند. آن گاه که هنرمندی می خواهد رویدادی تاریخی رادر اثری ادبی روایت کند، بی شک گونه ای آزادی را می طلبد. این آزادی گرچه بی حدّ و حصر نیست، به هر حال هنرمند را در خلق تصاویر مجال می بخشد و او را از تاریخ نگار ممتاز می کند. بعضی از جلوه های این آزادی چنین هستند:

۱. انتخاب بخشی از رویدادها و کنارنهادن بخشی دیگر.

۲. نادیده گرفتن برخی از مختصّات تاریخی مانند زمان و مکان حوادث.

۳. روی برگرداندن از ترتیب و تقدّم و تأخّر تاریخیِ رویدادها.

۴. تصرّف در روایت های تاریخی و افزودن و کاستن بعضی صحنه ها و

شخصیّت ها.(۱)

این اختیـار از آن روست که ادبیّات، به ویژه ادبیّات داسـتانی، معمولاً ـ بـا صورت هـای ذهنی مخاطبـان خود سـرو کـار دارد؛ صورت هـایی که گـاه دقیقا با حقایق تاریخی سازگاری ندارنـد. این سـخن مشـهور است که «ادبیّات با اشـیا نه همان گونه که هسـتند، بل آن گونه که به نظر می رسـند، سـروکار دارد». مدار هنر، عاطفه و احساس مخاطب است نه عقل و لزوم منطقی. در شگردهای بیانی همچون تشبیه و استعاره و کنایه و تمثیل، اساسا لزوم عرفی در نظر است و نه منطقی.(۲)

البتّه دامنه این اختیار و آزادی چنان نیست که اصل تاریخ فداشود و یک رویداد چنان به تصویر کشیده شود که هرگز از اصل خود باز شـناخته نشود. هر اثر هنری، بسـته به هدف و پیام و مخاطب خویش، تا اندازه ای در تاریخ تصـرّف می کند که اصـل آن محفوظ مانَـد. هرچه عنصـر عاطفه در اثر نیرومنـدتر باشد، این اختیار و آزادی بیش تر جلوه می کند. بسـیارند رویدادهایی که قصّه سازان گونه گون تصویرها و روایت های متفاوتی از آن ها ارائه داده اند، گرچه ارکان وقایع را حفظ کرده اند.

۱- مقایسه شود با زنجیره تلویزیونی «سربداران» که سازندگانش از آغاز، خلق یک اثر هنری را با دستمایه قیام سربداران دنبال می کردنـد و از این رو اشخاصـی را جـان بخشـیدند و بـال و پر دادنـد که اصـل وجود تـاریخی آن هـا محرز نبود یـا، همچون فاطمه، فقط یک نام از آنان در دست بود. و این، البتّه، به جای خود، محلّ تأمّل است.
۲- بنگرید به: شروح التّلخیص، ج ۳، ص ۳۷۳.

در ادبیّات بومیِ ما، برترین مثال ها در این باب، نمایشنامه ها و تعزیه نامه های سنّتی انـد. «دو طفل مسلم بن عقیل، ابراهیم و محمّد، کودکانی نابالغ بودند که در کربلا اسیر گشتند و یک سال در زندان ابن زیاد محبوس شدند. آن گاه با کمک پیرمرد زندانبان خود، مشکور، از زندان گریختند و شبانه به خانه پیر زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن زیاد بود. شوهر ماجرا را فهمید و سر آن دو را جدا کرد و پیکرهاشان را در فرات افکند. سپس سرها را نزد ابن زیاد بُرد تا جایزه بگیرد.»(۱) این، پیکره اصلی قصّه طفلان مسلم است، امّا روایت های این ماجرا که در نمایش نامه ها و تعزیه نامه های سنّتی و قصّه های نو جلوه گر شده اند، از حیث میزان تصرّف و افزایش و صحنه آفرینی بسیار متفاوتند.

همین حال را در قصّه های داستان نویس نام آور، والتر اسکات، می توان دید. او کوشید تا شخصیّت های تاریخی را احیا کند، امّا نام و ویژگی های اصلی آن ها تنها زمینه و بستری برای خلق آثار او بود. وی بسیاری از صحنه ها و اشخاص را که هرگز وجود تاریخی نداشتند، به قصّه هایش افزود تا بر جاذبه آن ها بیفزاید.

۱- تلخیص از: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۰ به بعد.

فصل ۴:عناصر قصّه قرآنی

اشاره

فصل ۴:عناصر قصّه قرآنی

زیر فصل ها

۱ _ ۴. مآخذِ عناصرِ قصّه های قرآن

اشاره

۱ _ ۴. مآخذِ عناصرِ قصّه های قرآن

زیر فصل ها

۴ _ ۱ _ ۴. دفاع عقلانی از دین یا افتادن در چاهی ژرف؟

۵ _ ۱ _ ۴. عناصر: در خدمت ارتباط و هدایت

۶ _ ۱ _ ۴. اخذ عناصر از ذهن و زبان مردم، با پالایش

۷ _ ۱ _ ۴. نقش دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار

۱ _ ۱ _ ۴. طرح مسأله

۱ _ ۱ _ ۴. طرح مسأله

یکی از مباحث دغدغه برانگیز که ذهن بسیاری از پژوهشگران معاصر را به خود مشغول داشته، بحث از مآخذ قصّه های قرآنی است. پرسش اصلی در این مبحث چنین است: «آیا قرآن تمام یا بخشی از عناصر قصّه های خود را از منابع دیگر همچون تورات اخذ کرده است؟» طبیعت این بحث چنان است که از آغاز، بسیاری را برمی آشوبانَد و به غوغا وامی دارد. گروهی که می پندارند متولّی اصلی دین و مفاهیم دینی اند، معمولاً از سر صدق و صفا، راه را بر هرگونه بحث غوغاخیز می بندند؛ غافل از این که اگر چنین مباحثی، البتّه به جای خود و با مخاطب صالح، مجال طرح نیابند و همواره آن سوی خطّ قرمز قرار گیرند، فقط شبهه افکنان شوم اندیش سود می برند. دوستاران حقیقت نباید از طرح چنین مباحثی، هر چند غوغاخیز، بهراسند. اگر پرسش و پاسخ، هر دو، در قلمرو پژوهش سلیم مطرح گردند، بسیاری از شبهه های کوچک در گام نخست پاسخ می یابند و به عقده های ناگشودنی و تلخ تبدیل نمی شوند.

۲ _ ۱ _ ۴. موانع طرح مسأله

اشاره

۲ _ ۱ _ ۴. موانع طرح مسأله

آنچه طرح این بحث را با دشواری روبه رو کرده است، معمولاً در این دو نکته ریشه دارد:

۱. تلقّی نادرست از صورت مسأله

۱. تلقّی نادرست از صورت مسأله

بسیاری می پندارند که هر کس از مآخذ قصّه های قرآن سخن می گوید، لاجرم می خواهد وحیانی بودن بخشی از قرآن را زیر سؤال بَرَد. امّا هرگز چنین نیست. کسی که با قصّه و مفاهیم آن آشناست، می داند که سؤال از مأخذ قصّه معمولاً ـ به پرسش از عناصر و موادّ آن باز می گردد. تفاوت است میان «سرقت ادبی» یا «نقل به لفظ» با «اشتراک در عناصر و مواد». مسلّما مقداری از عناصر و موادّ قصّه های قرآن برای مردم روزگار پیامبر آشنا بوده اند، خواه در قلمرو حوادث و خواه شخصیّت ها. مسأله مورد بحث، همین اشتراک و بررسی ریشه آن است. هرگز ادّعای یک پژوهشگر دیندار منصف این نیست که قصّه قرآنی کلام خداوند نیست و محمّد آن را از تورات و ... برگرفته و به نام وحی القا کرده است.

۲. فتنه انگیزی خاور پژوهان و محافل تبشیری

۲. فتنه انگیزی خاور پژوهان و محافل تبشیری

در این مسأله، همانند بسیاری از مسائل مهمّ معرفتی و علمی در قلمرو قرآن و دین، حضور نافرخنده مبشّران مسیحی و خاور پژوهان (=مستشرقان) سبب گشته است که جامعه دینی از طرح سالم مباحث بی بهره بمانَد. این گروه از دانشوران غربی، گاه با نیّت پلید و گاه از سر جهل بسیط، در باب قصّه های قرآن و اصلِ وحی سخنی دارند که اهل دین را برآشوبانده و غیرت

دینی شان را به جوشش واداشته است. و همین سبب شده که به هنگام طرح این مباحث، ابری تاریک آسمان خاطر دینداران را بپوشاند.

این دانشوران، که معمولاً اصحاب دائره المعارف های اروپایی از هماناننـد، مدّعی هستند که در قرآن تناقض های تاریخی به چشم می خورد. آن گاه نتیجه می گیرند که قرآن ساخته و پرداخته خود محمّد است. چکیده سخن آنان چنین است:

محمّد خبرهای قرآن را از بردگانی می گرفت که در اصل عرب نبودند و در آن هنگام به خدمت قریش در آمده بودند. اینان، خود، از تاریخ دینی رسولان و پیامبران، جز مشتی شایعات، چیزی نمی دانستند؛ زیرا به جهت بردگی و فقرشان نمی توانستند به نسخه های انجیل و تورات و کتب اخبار دست یابند، چرا که چنین نسخه هایی مخصوص ثروتمندان بود. از آن سو، دانش شفاهی آنان نیز دستخوش تحریف و تبدیل می شد. این دو عامل، یعنی شفاهی بودن و ابتنا بر شایعات، سبب شدند که آموخته های محمّد از ایشان متناقض و اشتباه شود و به همین نحو در قرآن ظهور کند.(۱)

آری، سخن گفتن از مآخذ قصّه های قرآن، به خودی خود، کاری خطا نیست؛ زیرا سخن بر سر مآخذ عناصر این قصّه هاست. قرآن، خود، گاه به همین مآخذ اشاره کرده است:

۱- هنری اسمیت: الکتاب المقدّس والاسلام، ص ۵۰ _ ۹۷. نیز رک ریچارد بل: مصادر الاسلام، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّه ِ وَالَّذینَ مَعَهُ اَشِدّآءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَمآءُ بَیْنَهُمْ تَریهُمْ رُکَّعا سُجَّدا یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّه ِ وَرِضْوانا سِیماهُمْ فی وُجُوهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُودِ ذلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرهِ وَمَثَلُهُمْ فِی الاِْنْجیلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِه یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ وَعَدَاللّه ُالَّذینَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَهً وَاَجْرا عَظیما.(۱)

محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند، و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده است که بر چهره آنهاست. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کِشته ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آنها کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

۳ _ ۱ _ ۴. نادرستی ادّعای خاور پژوهان

۳ _ ۱ _ ۴. نادرستی ادّعای خاور پژوهان

در همین جا باید اشاره کرد که سخن خاور پژوهان و دانشوران غربی بر پایه ای لرزان استوار شده است. هرگز در قرآن اختلاف و تناقض با واقعیّت های تاریخی یافت نمی شود؛ بدان شرط که آنچه از ظهور آیات قرآنی برمی آید ملاک قرار گیرد، نه تأویل ها و بافته های برخی مفسّران.

هنگامی که قرآن به صراحت از یاری رساندن فرشتگان به مسلمانان در دو غزوه بدر و اُحُد سخن می گوید، چرا ابتدا آن را تأویل کنیم و شاخ و برگ به آن بیفزاییم و سپس آن را مخالف با حقایق تاریخی جلوه دهیم؟ مگر ممکن نیست فرشتگان خدا از جنبه های گوناگون به تقویت رزمندگان بشتابند؟ وقتی از یهود حکایت می کند که «ما مسیح، عیسی بن مریم، رسول خدا را

۱- فتح / ۲۹.

کشتیم.» مگر حتما بایـد این حکایت از قول یهود با تاریخ سازگار باشد؟ قرآن در این جا از رویدادی خبر نمی دهد، بلکه تنها قول یهود را حکـایت می کنـد. وقـتی قرآن خـبر می دهـد که ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسـر در عصـر نوح بت هـای مردم بودنـد، چه تناقضـی در میان می آیـد؟ درست است که همین بت ها در زمان پیامبر اسـلام نیز پرستیـده می شده اند؛ ولی نباید شتابزده گفت: «پس از طوفان نوح که همه عالم خراب شـد، چگونه این بت ها باقی ماندنـد؟» مگر قرآن در جایی گفته اسـت که هیکل این بت ها همان هیکل پیشین بوده است؟ مگر امکان ندارد افسانه پرستان بت تراش نام بتی را حفظ کنند و همان را سمبل پرستش قرار دهند و پس از تخریب نیز هیکلی همسان با آن بتراشند؟ مگر از روز نخست نیز خود آن را نتراشیده بودند؟

این هـا و هماننـد این ها موارد اختلاف و تناقضـی هسـتند که در قرآن یافت می شونـد! و این نیز، خود، از شواهـد اعجاز قرآن است که مخالفانش پس از تلاش های بسـیار، در سده بیستم میلادی و در عصر انفجار اطّلاعات، حرف هایی تا این حد علمی می زننـد! حـال آیا شایسـته است در موضع انفعال نسبت به چنین ادّعاهایی، ما چنان عقب نشـینیم که صورت مسأله را حـذف کنیم؟ این، گرچه به ظاهر دفاع از قرآن است، بـدترین نوع عقب نشـینی است که اصل گفت و گو از مآخذ قصّه های قرآن را مهمل و باطل و خلاف شرع بدانیم تا مبادا به چنان تهمت هایی گرفتار آییم!

۴ ـ ۱ ـ ۴. دفاع عقلانی از دین یا افتادن در چاهی ژرف؟

۴ ـ ۱ ـ ۴. دفاع عقلانی از دین یا افتادن در چاهی ژرف؟

و از این بدتر، شیوه ای است که دانشوران جدید مسلمان، در پرتو افکار

محمّد عبده و همانندانش، در پیش گرفته اند. امین خولی و شاگردانش، به ویژه دکتر خلف اللّه که داعیه داران دفاع عقلانی و روزآمد از قصّه های قرآن هستند، حقیقتا از چاله درآمده و در چاهی ژرف افتاده اند. این چه دفاعی است که از اصل حقّانیّت قرآن دست شوییم تا اتّهام های خاور پژوهان را پاسخ گوییم(؟):

ادّعای خاور پژوهان و عالمان تبشیری در باب تناقضات تاریخی قصّه های قرآن و مأخوذ بودنشان از تورات و انجیل و کتب اخبار آن گاه صحیح است که بپذیریم قرآن در عرضه این رویدادها معانی تاریخی شان را مدّ نظر داشته است و شخصیّت ها، ماجراها، و گفت و گوها را بر این اساس که حق هستند و با منطق تاریخی سازگارند، سامان بخشیده است. امّا ادّعای آن ها هیچ ارزشی ندارد آن گاه که مبنای ما پذیرفته شود: قصد قرآن از قصّه گویی اش بیان تاریخ نیست.(۱)

۵ _ ۱ _ ۴. عناصر: در خدمت ارتباط و هدایت

۵ _ ۱ _ ۴. عناصر: در خدمت ارتباط و هدایت

با عنایت به نکات زیربنایی مذکور، اکنون می توان درباره مآخذ عناصر قصّه های قرآن سخن گفت. قرآن کریم، همان گونه که بارها خود تصریح کرده است، فرود آمده تا کتاب هدایت باشد؛ و یکی از اصول هدایت، همزبانی با مخاطب است. برای این همزبانی، قرآن کامل ترین زبان را

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم،ص ۲۳۰.

برگزیـده که به تعبیر خودش زبـان روشـنگر (=مبین) است. قطعا این زبان فقط برای مردم عرب روشـنگر نیست، زیرا اگر چنین بود دیگر قرآن کتـاب هـدایت مردم (=هـدیً للنّاس) نبود. پس آنچه در این زبان نهفته و آن را برای زبان قرآن بودن سـزاوار سـاخته، چیزی جز عربیّت محض آن است. آن عنصـر، همانـا قـدرت برقراری رابطه بـا مخاطبـان در هر زمـان و مکـان است. و معنای «زبان روشنگر» جز این نمی تواندباشد.

از این رو، همه عناصـر زبانی به کار رفته در قرآن بایـد در خـدمت ارتباط هدایتی با مخاطب باشـند. در قصّه قرآنی، که هدف عامّش همان هدایت است، نیز باید از چنین عناصـری نشان جُست؛ عناصـری که برای مخاطب آشـنا باشند و یا زمینه آشنایی و ایجاد ارتباط با آن ها میسّر گردد. پیش تر گفتیم که طبیعت قصّه، انگیزش عواطف و انقلاب روحی است. چگونه این انگیزش فراهم می گردد، اگر مخاطب هرگز نتواند با فضا و شخصیّت ها و رویدادهای قصّه ارتباط برقرار کند؟

به این ترتیب، شـرط بلاـغت قرآنی است که عناصـر قصّه هایش را عمـدتا از موادّ آشـنای ذهن مخاطبان آن روز جزیره العرب اخـذ کند، لیکن به گونه ای که همه مردم جهان، در آن روزگار و همه روزگاران، بتوانند با آن ها ارتباط روحی برقرارنمایند. این هنر بزرگ و اعجازین آن گاه تحقّق می یابد که مخاطبان از شنیدن قصّه های قرآن دچار حیرت و تعجّب نشوند و نپرسند: این نوح کیست که ما هیچ سخنی درباره او نشنیده ایم؟ اصحاب کهف موجوداتی فرازمینی اند یا از آنِ همین خاک بوده اند؟ موسی و فرعون کیستند وسرزمینشان کجابوده است؟

۶ _ ۱ _ ۴. اخذ عناصر از ذهن و زبان مردم، با پالایش

۶ _ ۱ _ ۴. اخذ عناصر از ذهن و زبان مردم، با پالایش

آری، قرآن که اوج هنر خویش را در قصّه هایش وانموده است، عناصر اصلی قصّه های خود را از ذهن و زبان همین مردم اخذ کرده است. و اگر چنین نمی کرد، هرگز کتاب مردم نبود. امّا اخذ این عناصر، هرگز به این معنا نیست که همان پندارها و بافته ها و تخیّلات را نیز دستمایه قصّه هایش سازد. قرآن دو پالایش اساسی در این مواد انجام داده است:

۱. گزینش بخشی از قصّه ها که با دعوت قرآنی و کارکردهای مورد نظر آن تناسب داشته اند:

وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْناهُمْ عَلَیْکَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ.(۱)

و پیامبرانی که پیش از این داستانهاشان را برای تو گفته ایم و آنان که داستانهاشان را برایت نگفته ایم.

۲. زدودن غبار خرافات و پندارهای باطل در پیرامون رویدادها و شخصیّت های این قصّه ها که معمولاً ـ از یاوه بافی های دانشمندان یهود و تورات سازان آن قرون برخاسته بود. مثلاً ـ در قصّه اصحاب کهف، قرآن اصرار دارد که تعداد آن جوانمردان هیچ مهم نیست و خود، اختلاف نظرهای معمول در آن روزگار را نقل می کند و بدان وقعی نمی نهد.

۷ _ ۱ _ ۴. نقش دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار

۷ _ ۱ _ ۴. نقش دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار

۱- نساء / ۱۶۴.

روشن است که سرمایه دانشی مردم جزیره العرب فراهم آمده از اقوال و تعالیم دانشوران یهودی و مسیحی و صاحبان کتب اخبار پیشین بوده است. آنان نیز، خود، نسخه هایی از تورات و انجیل و خبرنامه های روزگاران پیش را در اختیار داشتند و بر پایه آن ها سخن می گفتند. در این میان، آزمندی و دنیاخواهی و استکبار سبب می شد که آن عالمان هم همه حقایق موجود در آن کتب را برای مردم بازنگویند، هم مطالب باز گفته را به سود اغراض خویش تحریف کنند، و هم اصولاً در طول زمان اصل آن کتاب ها را دچار دگرگونی و تبدیل و حذف و اضافه سازند. با این سه روش، دیگر امیدی نبود که آنچه این عالمان می گویند حقیقت محض باشد. شواهد تاریخی نشان می دهند که تنها گروهی اندک از این دانشوران جرأت یافتند حق را برای مردم بازگویند. مثلاً ـ تنها چند راهب حق پژوه بودند که ظهور محمّد را بشارت و خبر دادند، در حالی که به تصریح قرآن، این رویداد عظیم در همه کتب پیشین پیش بینی شده بود.

از این گذشته، وجود اختلاف های بسیار در نقل وقایع تاریخی نشان می دهد که این دانشوران برپایه آرا و اغراض خود و نیز زیر نفوذ احزاب و نحله های آن عصر، بخشی از مطالب را به لوث تحریف می آلودند. وگرنه، چگونه ممکن است از متونی واحد چنان اقوال گونه گونی برخیزد؟

به این ترتیب، باید پذیرفت که عناصر اصلی قصّه های قرآن در همان مجموعه هایی ریشه داشت که پایه دانش مردم آن روز بود، همچون تورات و انجیل و خبرنامه های پیشین. امّا قرآن نه تنها موادّ آن ها را دستمایه قرار نداد، بلکه بارها تصریح کرد که تنها حقّ ناب را در قصّه های خویش راه می دهد و

ساخته ها و پرداخته های احبار و عالمان یهود و ... را وقعی نمی نهد:

إنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ.(۱)

همانا این داستانی است راست و درست.

تِلْکَ آیاتُ اللّه ِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وإِنَّکَ لَمِنَ الْمُرسَلینَ.(۲)

این است آیات خدا که به راستی بر تو می خوانیم و تو از پیامبران هستی.

لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لاِولِی الألْبابِ ما کانَ حَدیثا یُفْتَری ولکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَتَفْصیلَ کُلِّ شَیْ ءٍ وهُدیً وَرَحْمَهً لِقَومٍ یُؤْمِنُونَ.(۳)

در داستانهایشان خردمندان را عبرتی است. این داستانی برساخته نیست، بلکه تصدیق سخن پیشینیان و تفصیل هر چیزی است و برای آنها که ایمان آورده اند هدایت است و رحمت.

قُلْ أَنزَلَهُ الَّذی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمواتِ وَالأَرْضِ.(۴)

بگو: این کتاب را کسی نازل کرده است که نهانِ آسمان ها و زمین را می داند.

در این نمونه ها که به طور خاص درباره قصّه های قرآنند، اشارات روشن و روشنگری است به این حقیقت که قرآن عناصر قصّه هایش را برپایه تصدیق و باورداشت همان کتب پیشین اخذ کرده است، امّا کتب حقیقی و ناب و پیراسته از باطل و خرافه؛ زیرا آنچه قرآن آورده قصّه های حق است و افتراپذیر نیست و از سوی خداوندی است که سرّ آسمان ها و زمین را می داند.

۱- آل عمران / ۶۲.

۲- بقره / ۲۵۲.

۳- یوسف / ۱۱۱.

۴- فرقان / ۶.

از این هـا فراتر، حتّی روش قصّه گویی قرآن نیز منحصـر به فرد است. این را در پاسـخ کسانی می گوییم که نَفْس وجود قصّه در قرآن را مـأخوذ از تورات و ... شـمرده انـد. قرآن تفصـیل و تطویـل توراتی را در قصّه هـایش به یـک سو نهاده، زیرا شـیوه بلاغی و اعجازین قصّه گویی را به تناسب اهـدافش در نظر داشـته است. از سوی دیگر، ترتیب زمانی و چینش براساس تقدّم و تأخّر وقایع که بنیان قصّه های تورات بر آن نهاده شده، هرگز در قصّه های قرآن مورد نظر نبوده است.

۲ _ ۴. توزیع عناصر

اشاره

۲ _ ۴. توزیع عناصر

زیر فصل ها

۱ _ ۲ _ ۴. قصّه های قرآن از نوع «قصّه کوتاه» هستند

۱ _ ۲ _ ۴. قصّه های قرآن از نوع «قصّه کوتاه» هستند

قصّه های قرآن، از لحاظ پراکندگی عناصـر، از نوع قصّه کوتاه هستند. تنها مواردی معدود به سبک قصّه بلند روایت شده اند،ماننـد قصّه یوسف. تفاوت قصّه کوتاه و بلند از لحاظ پراکندگی عناصـر قصّه از این قرار است: در قصّه کوتاه، عنصـری خاص برجسته می شود و مدار قصّه قرار می گیرد، به گونه ای که همه عناصر دیگر در سایه آن قرار می گیرند. امّا در قصّه بلند، همه عناصـر به فراخور حال در قصّه پراکنـده انـد، به گونه ای که هر یک دارای ارزش و جایگاه خویش است و هرگاه یکی از آن ها مفقود شود به موازنه هنری قصّه لطمه می خورد. به این سان، جز در همان موارد معـدود، نمی بینیم که همه عناصـر در یک قصّه قرآنی به طور متوازن و همتراز پراکنده شده باشند.

۲ _ ۲ _ ۴. سه عنصر برجسته در قصّه های قرآن

۲ _ ۲ _ ۴. سه عنصر برجسته در قصّه های قرآن

در قصّه های قرآن، از سه عنصر برجسته می توان نشان جُست: شخصیّت، رویداد، و گفت و گو. در طول دعوت اسلامی، نوع تأکید بر این عناصر متفاوت بوده است. این تفاوت از هدف و کارکرد قصّه ها پیروی می کرده است. در قصّه هایی که انذار و بیم دهی هدف اصلی است، «رویداد» عنصر برجسته قصّه به شمار می رود. در قصّه های با هدف انگیزش عاطفی و احساسی یا آرامش بخشی به پیامبر و مؤمنان، عنصر مهم «شخصیّت» است. در قصّه هایی که هدف اصلی شان دفاع از دعوت اسلامی و پاسخگویی به مخالفان است، «گفت و گو» عنصر مهم را می سازد.

۳ _ ۲ _ ۴. توزیع عناصر در قصّه صالح

۳ _ ۲ _ ۴. توزیع عناصر در قصّه صالح

اکنون برای نمونه، قصّه صالح را مرور می کنیم. این قصّه در موارد گوناگون آمده است و به تناسب گسترش دعوت اسلامی، پراکندگی عناصر در آن متفاوت شده است. نخستین جلوه های این قصّه در سوره های شمس و قمر آمده است. در این جلوه ها، عنصر اصلی «رویداد» است، یعنی حوادث مصیبت باری که بر قوم ثمود فرود آمد. این در آغاز دعوت اسلامی بود که باید مخاطبان پیامبر از عناد و لجاجت دست می کشیدند و نتیجه عملی افکار و دعوت رسولان را می دیدند. پس در این جلوه از قصّه صالح، بر حوادث انذاربخش تکیه شده و دیگر عناصر در سایه آن قرار دارند:

کذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوها . اِذِانْبَعَثَ اَشْقها . فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّه ِ ناقَهَ اللّه ِ وَسُقْیها . فَکَذَّبُوهُ

فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّها . وَلا يَخافُ عُقْبها.(۱)

قوم ثمود از روی سرکشی تکذیب کردند . آنگاه که شقی ترینشان برخاست . پیامبر خدا به آنها گفت که ماده شتر خدا را با آبشخورش واگذارید . تکذیبش کردند و شتر را پی کردند . پس پروردگارشان به سبب گناهانشان برسرشان عذاب آورد و با خاک یکسان ساخت . و او از سرانجام آن بیمناک نشد.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ . فَقالُوا أَبَشَرا مِنّا واحِدا نَتَّبِعُهُ اِنّا اِذا لَفى ضَلالٍ وَسُعُرٍ . ءَاُلْقِىَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنا بَلْ هُوَ كَذّابٌ اَشِرٌ . سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذّابُ الاَشِرُ . اِنّا مُرْسِلُوا النّاقَهِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْوَنَبِّئْهُمْ اَنَّ الْماءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ . فَنادَوْاصاحِبَهُمْ فَتَعاطى فَعَقَرَ . فَكَيْفَ كانَ عَذابى وَنُذُرِ . اِنّااَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً واحِدَةً فَكانُوا كَهَشيمِ الْمُحْتَظِرِ . وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ.(۲)

قوم ثمود بیم دهندگان را تکذیب کردند. گفتند: اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم گمراه و دیوانه باشیم؛ آیا از میان همه ما کلام خدا به او اِلقا شده است؟ نه، او دروغگویی خود خواه است. فردا خواهند دانست که دروغگوی خود خواه کیست . ما آن ماده شتر را برای آزمایششان می فرستیم. پس مراقبشان باش و صبر کن . و به آنها بگوی که آب میانشان تقسیم شده. نوبت هر که باشد او به سرآب می رود . یارشان را ندا دادند و او شمشیر بر گرفت و آن را پی کرد. عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ ما بر آنها یک آواز سهمناک فرستادیم. پس همانند آن علفهای خشک آغل گوسفند شدند . و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پند گیرنده ای هست؟

امّا آن گاه که دعوت اسلامی پیش می رود، در جلوه های عرضه شده در سوره های اعراف و شعرا، عنصر قوی دیگری بروز می کند که عبارت است از

۱- شمس / ۱۱ تا ۱۵.

۲- قمر / ۲۳ تا ۳۲.

«گفت و گو». به این ترتیب، رویـدادها و شخصـیّت ها عمـدتا در سایه گفت و گو مطرح می شونـد. و این برخاسـته از نیاز آن دوره امّت اسـلامی بوده است که درگیر گفت و گو بـا مخالفـانی بوده که همه همّت خویش را برای بازداشـتن جریـان دعوت اسلامی صرف می کرده اند:

وَإِلى ثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحا قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّه َ مالَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ قَدْ جآءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ هذِه ناقَهُ اللّه ِ لَکُمْ ایَهً فَذَرُوها تَأْکُلْ فی اَرْضِ اللّه ِ وَلا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذابٌ اَلیمٌ . وَاذْکُرُوا اِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفآءَ مِنْ بَعْدِ عادٍ وَبَوَّاَکُمْ فِی الاْرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِها قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبالَ بُیُوتًا فَاذْکُرُوا ءَالآءَ اللّه ِ وَلا تَعْثَوْا فِی الاْرْضِ مُفْسِدینَ . قالَ الْمَلَأُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِه لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ امَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صالِحـا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّه قالُوآ اِنّا بِمآ اُرْسِلَ بِه مُؤمِنُونَ . قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا اِنّا بِالَّذی امَنْتُمْ بِه کـافِرُونَ . فَعَقَرُوا النّاقَهَ وَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَقالُوا یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنا اِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلینَ . فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَاَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ . فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَقالَ یا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ رِسالَهَ رَبّی وَنَصَحْتُ لَکُمْ وَلکِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحینَ.(۱)

بر قوم ثمود، برادرشان صالـح را فرسـتادیم. گفت: ای قوم من، اللّه را بپرستید، شـما را هیچ خدایی جز او نیست، از جانب خدا برای شـما نشانه ای آشکار آمد. این ماده شتر خدا، برایتان نشانه ای است. رهایش کنید تا در زمین خدا بچرد و هیچ آسیبی به او نرسانیـد که عـذابی دردآور شـما را فرا خواهد گرفت . به یاد آرید آن زمان را که شـما را جانشـینان قوم عاد کرد و در این زمین جای داد تا بر روی خاکش قصـرها برافرازیـد و در کوهسـتانهایش خانه هایی بکَنید. نعمتهای خدا را یاد کنید و در زمین تبهکاری و فساد مکنیـد . مهتران قومش که گردنکشـی می کردند، به زبون شدگان قوم که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می دانید که صالح از جانب

۱- اعراف / ۷۳ تا ۷۹.

پروردگارش آمده است؟ گفتند: ما به آیینی که بدان مأمور شده ایمان داریم . گردنکشان گفتند: ما به کسی که شما ایمان آورده اید ایمان نمی آوریم . پس ماده شتر را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و گفتند: ای صالح، اگر پیامبر هستی آنچه را به ما وعده می دهی بیاور . پس زلزله ای سخت آنان را فرو گرفت و در خانه های خود بر جای مُردند . صالح از آنان روی برگردانید و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رسانیدم و اندرزتان دادم ولی شما نیکخواهان را دوست ندارید .

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ . اِذْ قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صالِحٌ اَلا تَتَّقُونَ . اِنّی لَكُمْ رَسُولٌ اَمينٌ . فَاتَّقُوا اللّه َ وَاَطيعُونِ . وَمآ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلاّ عَلی رَبِّ الْعالَمينَ . اَتُتْرَكُونَ فی ما ههُنا امِنينَ . فی جَنّاتٍ وَعُيُونٍ . وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُها هَضيمٌ . وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُيُوتا فارِهينَ . فَاتَّقُوا اللّه َ وَاَطيعُونِ . وَلا تُطيعُوآ اَمْرَ الْمُسْرِفينَ . اَلَّذينَ يُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ وَلا يُصْلِحُونَ . قالُوآ اِنَّمآ اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرينَ . مآ اَنْتَ اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِايَةٍ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقينَ . قالَ هذِه ناقَةٌ لَها شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ . وَلا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذابُ يَوْمٍ عَظيمٍ . فَعَقَرُوها فَاَصْبَحُوا نادِمينَ . فَاَخَذَهُمُ الْعَذابُ اِنَّ فی ذلِكَ لآيَةً وَما كانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنينَ . وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزيزُ الرَّحيمُ.(۱)

قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند . آنگاه که برادرشان صالح گفت: آیا پروانمی کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم . از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . من از شما در برابر هدایت خود مزدی نمی طلبم . مزد من تنها بر عهده پروردگار جهانیان است . آیا پندارید که شما را در این نعمتها، ایمن رها می کنند؟ در باغها و چشمه سارها؟ و کشتزارها و نخلها با آن شکوفه های نرم و لطیف؟ و شادمانه در کوهها خانه هایی می تراشید؟ پس، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . و فرمان این اسرافکاران را مپذیرید: اینان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند . گفتند: جز این نیست که تو را جادو کرده اند . تو نیز بشری همانند ما هستی. اگر

۱- شعرا / ۱۴۱ تا ۱۵۹.

راست می گویی نشانه ای بیاور . گفت: این ماده شتر من است. یک روز آب خوردن حق او باشد و یک روز حق شما . به آن آسیبی مرسانید که عذابِ روزی بزرگ شما را فرو می گیرد . آن را کشتند و پشیمان شدند . پس عذاب آنها را فرو گرفت. هر آینه در این عبرتی است، و بیشترینشان ایمان نیاوردند . هر آینه پروردگار تو پیروزمند و مهربان است .

امّا آن گاه که دعوت پیامبر اسلام به حدّی می رسد که توطئه ها و دسیسه ها بر ضدّش اوج می یابند، روایتی که از قصّه ثمود ارائه می شود نیز همرنگ با آن جهت می گیرد. در این جلوه که در سوره نمل تجلّی می کند، عنصر اصلی قصّه به «رویداد» بازمی گردد. امّا این بار دیگر سخن از رویدادی طبیعی نیست، بلکه این قضا و قدر است که نقش اصلی را ایفا می کند. حلول عذاب خداوند و نابودی قومی که همه گونه با صالح ستیزیدند، انذاری است برای ستیزندگان با دعوت محمّد. و چنین است که پراکندگی عناصر قصّه و نوع آن ها، دقیقا همپا و همسو با دعوت اسلامی پیش می رود:

وَلَقَدْ اَرْسَلْنآ اِلی ثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحا اَنِ اعْبُدُوا اللّه َفَاِذاهُمْ فَریقانِ یَخْتَصِمُونَ . قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَه قَبْلَ الْحَسَنَه لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللّه َلَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ . قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَبِمَنْ مَعَکَ قالَ طآئِرُکُمْ عِنْدَاللّه ِبَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ . وَکانَ فِی الْمَدینَه تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ وَلا یُصْلِحُونَ . قالُوا تَقاسَمُوا بِاللّه ِلَنُبَیِّتَنَّهُ وَاَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّه ما شَهِدْنا مَهْلِکَ اَهْلِه وَاِنّا لَصادِقُونَ . وَمَکَرُوا مَکْرا وَمَکَرْنا مَکْرا وَهُمْ لا یَشْعُرُونَ . فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ مَکْرِهِمْ اَنّا دَمَّرْناهُمْ وَقَوْمَهُمْ اَجْمَعینَ . فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خاوِیَهً بِما ظَلَمُوا اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ . وَاَنْجَیْنَا الَّذینَ امَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ . (۱)

۱- نمل / ۴۵ تا ۵۳.

و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خدای یکتا را بپرستید. ناگهان دو گروه شدند و با یکدیگر به خصومت برخاستند . گفت: ای قوم من، چرا پیش از نیکی بر بدی می شتابید؟ چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟ شاید بر شما رحمت آورد . گفتند: ما تو را و یارانت را به فال بد گرفته ایم. گفت: جزای شما نزد خداست. اینک مردمی فریب خورده هستید . در شهر نُه مرد ناصالح بودند که در آن سرزمین فسادمی کردند نه اصلاح . گفتند: به خدا سوگند خورید که بر او و کسانش شبیخون زنیم. و چون کسی به طلب خونش برخیزد، بگوییم: ما به هنگام هلاکت کسانِ او آنجا نبوده ایم، و ما راست گفتاریم . و غافل بودند که اگر آنها حیله ای اندیشیده اند ما نیز حیله ای اندیشیده ایم . بنگر که عاقبت مکرشان چه شد: ما آنها و قومشان را به تمامی هلاک کردیم . آن خانه های آنهاست که به کیفر ظلمی که می کردند خالی افتاده است. در آن دانایان را عبرتی است . آنهایی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگار بودند، نجات دادیم .

۳ _ ۴. شخصیّت

اشاره

۳ _ ۴. شخصیّت

زیر فصل ها

۱۱ _ ۳ _ ۴. نقش مرد

۱۲ _ ۳ _ ۴. شخصیّت پردازی کنایی

۱۳ _ ۳ _ ۴. مردان بی نام و نشان

۱۴ _ ۳ _۴. فرشته

۱۵ _ ۳ _ ۴. جن

۱۶ _ ۳ _ ۴. نظریّه «چهره خیالی جن»

۱۷ _ ۳ _ ۴. ابلیس

۱۸ _ ۳ _ ۴. نظریّه «نمادین بودن ابلیس»

۱ _ ۳ _ ۴. توازن شخصیّت و حادثه

۱ _ ۳ _ ۴. توازن شخصیّت و حادثه

قصّه معمولاً بر پایه یکی از این دو محور استوار است: شخصیّت و حادثه. گاه شخصیّت غلبه دارد، گاهی حادثه؛ و گاه هر دو به طور موازی و متوازن بار قصّه را بر دوش می کشند. در قصّه های تاریخی، معمولاً شخصیّت غلبه دارد، یعنی محور حوادث است. در قصّه های خیالی نیز چنین است، زیرا خواننده معمولاً می خواهد خود را در قالب قهرمان قصّه بنگرد و به نَفْسِ حادثه چندان نظر ندارد. حتّی در قصّه هایی که قهرمان هایی غیر انسانی، همانند حیوانات و پدیده های هستی، دارند، حرف ها و حالات انسانی نمود دارد.

در قصّه های قرآن، توازن میان شخصیّت و حادثه به گونه ای اعجازین

برقرار شده است. در هیچ قصّه قرآنی، شخصیّت یا حادثه به تنهایی محور نیست، بلکه از پیوند و تلاقی آن دو مضمونی پدید می آید که بار اصلی قصّه بر دوش آن قرار می گیرد. اشخاص به تنهایی هرگز موضوعیّت ذاتی ندارند، بلکه صرفا مصداق هایی بشری در عرصه خیر و شرّند که به حق یا باطل می گروند. حادثه ها نیز ذاتا موضوعیّت ندارند، بلکه تنها به مثابه مجال هایی برای بروز نیروهای خیر و شر مورد نظر قرار می گیرند.

توازن شخصیّت و حادثه سبب می شود که هرگز یک شخص محور قصّه های قرآن نباشد. از این رو، ترتیب و نیز مرکزیّت در اشخاص لحاظ نشده است. قصّه یک شخص گاه بارها در جای های گوناگون با حادثه ها یا جلوه های متفاوت ذکر می شود. امّا این تکرار، نه برای بازگفتن یک رویداد واحد، بلکه برای ارائه یک شخصیّت در موقعیّت های متفاوت است. از آن جا که شخصیّت، به خودی خود، محور قصّه های قرآن نیست، هرگز قرآن نمی کوشد قصّه هر پیامبر یا فرد دیگر را در یک مجموعه بیان کند و از این رو با پدیده تکرار در قصّه های قرآن رو به روییم. آنچه این تکرار را طبیعی و بلکه لازم ساخته، مضمون هایی است که از تلاقی شخصیّت ها و حادثه ها در هر مورد پدید آمده اند.

۲ _ ۳ _ ۴. تصویر عمومی از شخصیّت

۲ _ ۳ _ ۴. تصویر عمومی از شخصیّت

گاه در قصّه های قرآن، و به ویژه مَثَل گونه ها، با اشخاصی مواجهیم که ویژگی های جزئی آنان ارائه نشده و تنها به ذکر تصویری عمومی از آن ها کفایت شده است، همانند «مرد»، «دو مرد»، و «قوم». در این موارد، آوردن نام

و صفات و حالات شخص یا اشخاص نه تنها اثری در انتقال پیام قصّه ندارد، بلکه سبب می شود که ذهن مخاطب با مسائل فرعی غیر ضرور درگیر شود. به این نمونه بنگرید:

وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَجُلَیْنِ اَحَدُهُمآ اَبْکَمُ لا یَقْدِرُ عَلی شَیءٍ وَهُوَ کَلٌّ عَلی مَوْلیهُ اَیْنَما یُوَجِّهْهُ لایَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوی هُوَوَمَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ . (۱)

و خدا مثل دو مرد را بیان می کند که یکی لال است و توان هیچ چیز ندارد و بار دوش مولای خود است، هر جا که او را بفرستد هیچ فایده ای حاصل نمی کند. آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می دهد و خود بر راه راست می رود برابر است؟

در این جا، قرآن می خواهد میان همه آدم های دل مُرده سکون یافته و انسان های حیاتمند پرشور حاضر در صحنه اجتماع مقایسه ای برقرار سازد، بی آن که هرگز فردی با نام خاص یا رنگ و نژاد و قوم و مکان معیّن را در نظر داشته باشد. پس عمومیّتِ مقایسه، آن هم با این آهنگِ تأکیدیِ ناشی از پرسشِ اِنکاری، همین عام گرایی را اقتضا می کند.

۳ _ ۳ _ ۴. نظریّه «مَثَل گونه های ساختگی»

۳ _ ۳ _ ۴. نظریّه «مَثَل گونه های ساختگی»

همین عام گرایی سبب شده است که برخی بپندارند میان اشخاص قصّه ها و مَثَل گونه های قرآن تفاوت است. اینان بر این باورند که اشخاص قصّه های قرآن همواره واقعی اند، امّا اشخاص مَثَل گونه ها و نیز حوادث آن ها گاه واقعی و گاه ساختگی اند. به این ترتیب، دو نوع تمثیل، یکی حقیقی و

۱- نحل / ۷۶.

دیگری بَرساخته، در قرآن یافت می شوند. پس مثلاً ـ در «ضرب اللّه مثلاً ـ رجلین...» چه بسا که هرگز چنین دو مَردی وجود خارجی نداشته باشند.(۱)

با توضیحی که پیش از این گذشت، نادرستی نظریّه «مَثَل گونه های ساختگی» کاملاً واضح است. توهّم و تخیّل هرگز در ساحت قرآن راه ندارد. اگر اشاره ای به نام شخص یا اشخاص یا قریه و ... در بعضی از قصّه ها و مثل گونه ها نشده است، تنها از این روست که عمومیّت پیام دستخوش فرعیّات نشود. چگونه ممکن است خداوند آنچه را که واقعیّت و موجودیّت خارجی ندارد، مایه عبرت مخاطب شمارَد؟ «رجل» قطعا آینه مردی معیّن در جهان خارج است، لیکن قرآن نام و نشانی از او به دست نمی دهد تا همه انسان ها، گرچه زنان، با آن حوزه صفات و حالات را دربرگیرد. و چه نیکوست که ما نیز اصرار نورزیم تا با تخمین و گمان، نام و نشانی خاص را برای این گونه اشخاص بیابیم.

۴ _ ۳ _ ۴. انواع شخصیّت

۴ _ ۳ _ ۴. انواع شخصیّت

مراد از شخصیّت در قصّه قرآنی، تنها انسان نیست. هر جانداری که رویدادی یا سخنی یا اندیشه ای به او نسبت داده شود، شخصیّت قصّه قلمداد می شود. از این رو، فرشته و جن و پرنده و حشره و انسان، همه، شخصیّت های قصّه قرآنی به شمار می روند.

۱- بنگرید به رأی شیخ محمود شلتوت در: مجلّه رساله الاسلام، سال هفتم، شماره سوم، ص ۲۳۳. او از صاحبان چنین نظریّه ای است.

سخن را از پرندگان و حشرات آغاز می کنیم که در یک قصّه واحد حضور دارند: قصّه سلیمان. در این قصّه، هدهد و مورچه از شخصیّت های دارای نقش محسوب می شوند.

۵ _ ۳ _ ۴. مورچه و هدهد

۵ _ ۳ _ ۴. مورچه و هدهد

مورچه همراهانش را بیم می دهد که به خانه ها بروند تا از پایمال سلیمان و لشکرش در امان باشند. هدهد هم به فرمان خداوند اخبار سرزمین هایی را برای سلیمان می آورد که وی از آن ها بی خبر است. و سلیمان از خبرهای او دچار شگفتی می شود:

وَتَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقالَ مالِیَ لااَرَی الْهُدْهُدَ اَمْ کانَ مِنَ الْغآئِبینَ . لَاُعَذِّبَنَّهُ عَذابا شَدیدا اَوْ لَاَذْبَحَنَّهُ اَوْلَیَأْتِیَنّی بِسُلْطانٍ مُبینٍ . فَمَکَثَ غَیْرَ بَعیدٍ فَقالَ اَحَطْتُ بِمالَمْ تُحِطْ بِه وَجِئْتُکَ مِنْ سَبَاٍ بِنَبَاٍ یَقینٍ . اِنّی وَجَدْتُ امْرَاَةً تَمْلِکُهُمْ وَاُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ وَلَها عَرْشٌ عَظیمٌ . وَجَدْتُها وَقَوْمَها یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللّه ِ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ اَعْمالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبیلِ فَهُمْ لا یَهْتَدُونَ . اَلاّ یَسْجُدُوالِلّه ِ الَّذی یُخْرِجُ الْخَبْ ءَ فِی السَّمواتِ وَالاَرْضِ وَیَعْلَمُ ما تُخْفُونَ وَما تُعْلِنُونَ . اَللّه ُ لا اِلهَ اِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ . قالَ سَنَنْظُرُ اَصَدَقْتَ اَمْ کُنْتَ مِنَ الْکاذِبینَ . اِذْهَبْ بِکِتابی هذا فَاَلْقِهْ اِلَیْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ماذا یَرْجِعُونَ.(۱)

در میان مرغان جست و جو کرد و گفت: چرا هُدهُد را نمی بینم، آیا از غایب شدگان است؟ به سخت ترین وجهی عذابش می کنم یا سرش را می بُرم، مگر آنکه برای من دلیلی روشن بیاورد . درنگش به درازا نکشید. بیامد و گفت: به چیزی دست یافته ام که تو دست نیافته بودی و از سبا برایت خبری درست آورده ام . زنی را یافتم که بر آنها پادشاهی می کند. از هر

۱- نمل / ۲۰ تا ۲۸.

نعمتی برخوردار است و تختی بزرگ دارد . دیدم که خود و مردمش به جای خدای یکتا آفتاب را سجده می کنند. و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراسته است و از راه خدا منحرفشان کرده است، چنان که روی هدایت نخواهند دید . چرا خدایی را که نهانِ آسمانها و زمین را آشکار می کند و هر چه را پنهان می دارید یا آشکار می سازید می داند، سجده نکنند؟ خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست. پروردگار عرش عظیم . گفت: اکنون بنگریم که راست گفته ای یا در شمار دروغگویانی . این نامه مرا ببر و بر آنها افکن، سپس به یکسو شو و بنگر که چه جواب می دهند .

در این قصّه، هدهد چنان هوشمندانه با پدیده ها برخورد می کند که از خورشید پرستی ملکه و مردمش در شگفتی می شود و می اندیشد که همانا شیطان این کار زشت را در نظر آنان زیبا جلوه داده است. همین جا اشاره باید کرد که بسیاری از کج فهمی های خاور پژوهان و نیز برخی از دانشوران مسلمان معاصر از وجود همین غرابت ها برمی خیزد. فخر رازی گزارش داده است که ملحدان به این قصّه طعنه می زنند که چگونه سلیمان با آن همه دانایی از حال مملکت سبا بی خبر بود و چگونه هدهد چنین خردمندانه می اندیشید و چگونه او چنان راه دوری را می پیمود. همین تشکیک ها سبب شده که گروهی قصّه های قرآن را لبریز از تناقض بدانند و بدتر از آن، برخی چون دکتر خلف اللّه، این گونه جلوه ها را تمثیلی بشمارند و حقیقی بودن آن ها را انکار کنند. به راستی از خداوندی که این همه غرایب و عجایب پدید آورده، دور است که به طور خاص، هدهدی را با این اوصاف آفریده باشد؟ چه جای شگفتی است که سلیمان اخبار بعضی از سرزمین ها را از آغاز نداند و خداوند به وسیله هدهد او را از این امر آگاه سازد؟ چرا این ظهور روشن قرآنی را به یک سو نهیم و دست به کار تأویل شویم و وقتی حجاب تأویل

کاملاً دیدگانمان را تار ساخت، دست به دامن توجیهاتی از قبیل تمثیل شویم؟

۶ _ ۳ _ ۴. شخصیّت حیوانی در قصّه های بشری و قرآنی

۶ _ ۳ _ ۴. شخصیّت حیوانی در قصّه های بشری و قرآنی

البتّه جلوه هایی از همین شخصیّت پردازی برای حیوانات در قصّه های بشری نیز دیده می شود. در داستان های غربیان نمونه هایی از این دست فراوان است؛ همچون شخصیّت بسیار هوشمند یک سگ به نام لاسی در «لاسی به خانه بازمی گردد»، و از آن ها قوی تر در ادبیّات داستانی مشرق زمین، همچون «کلیله و دمنه». با این حال، چنین تشابهی هرگز نباید ما را از حقیقی بودن شخصیّت پردازی قصّه های قرآن غافل سازد. تفاوت خداوند با بشر در همین است: ما آنچه را نیست، هست فرض می کنیم و شخصیّت می بخشیم تا قصّه ای خلق کنیم؛ و خداوند آنچه را نیست، هست می کند و وجود می بخشد تا قصّه ای را روایت کند. ثمره هنری و کارکرد ادبی هر دو گاه یکسان است، ولی یکی برخاسته از فرض و تخیّل است و دیگری زاییده حقیقت محض.

روشن است که همین شباهت ها مؤیّد استفاده از چنین قالب ها و ابزارهایی در ادبیّات نو، به ویژه ادبیّات تصویری، است. اگر از همین دریچه به هنر و کارکردهای آن نگریسته شود، بی شک بسیاری از تنگ نظری های برخی فقیهان _ و نه فقه _ درمان می پذیرد. فقیه روشندل بصیر آن است که به مجموعه دیانت نظر کند و حکم هر قضیّه را در ظرف و اندازه های آن به بررسی نشیند. «فقه هنر» باید با دیدی کاملاً هنرسنجانه و معیارشناسانه و بر پایه همین ملاک های مندرج در روح دین تدوین گردد. پیداست که در این

میان، قصّه های قرآن از منابع بسیار ارجمند به شمار می روند و عنایت جدّی به آن ها، زاویه نگرش «فقه هنر» را فراگسترده می سازد.

۷ _ ۳ _ ۴. نقش زن

۷ _ ۳ _ ۴. نقش زن

زن از زیرسازهای قصّه و تئاتر و دیگر قالب های ادبی _ هنری است. عواطف زن و حضور جذبه انگیزش سبب می شود که مخاطب به نقش او تمایل نشان دهد. اثر بشری که از حضور و نقش زن تهی باشد معمولاً خسته کننده و ملال آور جلوه می کند. امّا قرآن گرچه در قصّه های خویش به نقش و حضور زن بها داده، هرگز نخواسته زیبایی، جذّابیّت، و جلوه های ظاهری زن را دستمایه تحریک عواطف مخاطب سازد. به همین جهت، در قصّه های قرآن، زن همانند دیگر عناصر، متناسب با فضا و ظرفیّت و امکانات قصّه ظهور می کند و دارای نقشی کاملاً طبیعی و غیر تحمیلی است. اصولاً شأن قصّه های قرآن چنین نیست که با رنگ ها و جلوه های گونه گون مخاطب را دچار هیجان و احساسات کند. حوادث و آدم ها در قصّه های قرآن، همان هایی اند که در بستر زمان رخ نموده اند. قرآن، به تناسب هدف انسان سازانه خود، بخشی از این حقایق مسلّم را با زبانی هنری، در قصّه های خود به تصویر کشیده است. و همین است سرّ حضور و نقش زن در این قصّه ها.

پس حضور زن در قصّه های قرآن به دلیل نقش واقعی او در بخشی از تاریخ و شأن بزرگش در جریان های اجتماعی است. اگر در حادثه ای، زن نقشی در خور نداشته باشد، قرآن نیز نامی از او به میان نمی آورَد. یعنی زن محور حوادث و آدم ها نیست؛ ابزار جذب مخاطب نیست؛ عامل انگیزش احساس و هیجان نیست؛ بلکه همان است که در واقعیّت تاریخی هست. به

همین دلیل، قصّه های قرآنیِ بـدون نقش زن (ماننـد قصـص اصـحاب کهف، عبدصالح و موسـی، و ذوالقرنین) به همان اندازه شکوهمند و انگیزاننده اند که قصّه یوسف. حق، اگر ناب و خالص باشد، به خودیِ خود جذّاب است؛ و قصّه قرآنی یعنی حق.

برخی می پندارنـد که حضور زن در قصّه یوسف به این جهت است که آن را جـذّاب کنـد یـا غم و انـدوهِ برآمـده از حوادث آغازین قصّه را بکاهد. باید پذیرفت که این هر دو وجه در قصّه یوسف پیداست، امّا به طور طبیعی. یعنی زن به همان گونه که حقیقت اقتضا می کنـد در قصّه نقش دارد و همین نقش طبیعی و حقیقی سـبب شـده است که قصّه جذّاب گردد و تنوّع فضا و رنـگ یابـد. حتّی گسترش نقش زلیخـا در حوادث گونـاگون این قصّه نیز کاملاً طبیعی و متناسب با شأن و جایگاهی است که واقعا دارد.

۸ _ ۳ _ ۴. نگاه متعادل به زن

۸ _ ۳ _ ۴. نگاه متعادل به زن

زن به تنـاسب ویژگی هـای تکوینی خود، دارای برتری ها و فروتری هایی در عرصه انجام وظایف است. با این حال، مرد و زن دو عضو پیکره انسانی انـد، هماننـد دسـتان راست و چپ یک بـدن. پس در هر چه به شؤون انسانی بازمی گردد، هیچ تفاوتی میان این دو نیست؛ و در آنچه به حوزه تکوین برمی گردد، بی شک خواه در تکالیف و خواه در حقوق، تفاوت هایی میان آن دو به چشم می خورد. در این میـان، گـاه برتری از آنِ زن است و گاه از آنِ مرد. مثلاً زن که خود زاینـده انسان است، چگونه می تواند در میدان جهاد دست به قتل کسی بگشاید؟ زادن و کشتن در طبیعت یک تن گرد نمی آیند.

در قصّه های قرآن، این دید متعادل و فطری نسبت به زن همواره جاری است. زن گاه در شأن انسانی و گاه در جایگاه زنانگی اش چهره می نمایـد و در هر یـک، وضـعی خـاص دارد. در قصّـه قرآنی، زن انسـانی اسـت عاقـل و رشـید و بصـیر که به دلیل آگاهی و اراده انسانی، مسؤول و مکلّف است. از این رو، هماننـد مرد وظیفه پاسداری از ارزش ها را بر دوش می کشد. نمونه چنین زنی، همسـر فرعـون است که خود را از سـلطه زور و زر و تزویر می رهانَـد و هـدایت آسـمانی را بـا آغوش گشـاده می پذیرد، تا اسوه همه انسان های مؤمن باشد:

وَضَـرَبَ اللّه ُ مَثَلاً لِلَّذینَ امَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْـدَکَ بَیْتا فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَله وَنَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ .(۱)

و خـدا برای کسانی که ایمان آورده انـد، زن فرعون را مَثَل می زند آنگاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستمکاره برهان.

قرآن از همسـر فرعون نـام نمی بَرَد تـا همچنـان اسوه هر زن و مرد باشـد. آنچه در شـناخت وی مؤثّر است، همین شـأن انسـانی اوست و نه ویژگی های دیگر از جمله نامش. و در این جهت، او همانند مؤمن آل فرعون است که هیچ نامی از او پیدا نیست و بر سلطه فرعون و فرعونیان برمی شورَد.

در گمراهی و تیره روزی نیز زن و مرد جایگـاهی یکسان دارنـد. زن ناصالـح در قصّه های قرآن، الگو و نمونه همه انسان های ناصالح است. همسر نوح و

۱- تحریم / ۱۱.

همسـر لوط، با آن که افتخار همسـری دو بنـده شایسـته خـدا را دارنـد، در عناد و حق ستیزی به پایه ای می رسـند که برای همه کافران نمونه اند:

ضَرَبَ اللّه ُ مَثَلاً لِلَّذینَ کَفَرُوا امْرَاَتَ نُوحٍ وامْرَاَتَ لُوطٍ کانَتـا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَیْنِ فَخانَتاهُما فَلَمْ یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللّه ِ شَیْئا وَقیلَ ادْخُلاَ النّارَ مَعَ الدّاخِلینَ . (۱)

خـدا برای کافران مَثَلِ زن نوح و زن لوط را می آورد که هر دو در نکاح دو تن از بنـدگان صالـح ما بودند و به آن دو خیانت ورزیدند. و آنها نتوانستند از زنان خود دفع عذاب کنند و گفته شد: با دیگران به آتش درآیید.

۹ _ ۳ _ ۴. زنان بی نام و نشان

۹ _ ۳ _ ۴. زنان بی نام و نشان

در برخی از قصّه های قرآنیِ دارای نقش زن، نام و نشان زن به روشنی ذکر شده است و در برخی، نه! گروهی می پندارند که این ذکر نکردن، از همان سنّت جاری میان عرب سرچشـمه گرفته است؛ یعنی اکراه از نام بردنِ زنان که گروهی آن را زاییده غیرت مردانه می دانند.

بایـد گفت که ذکر نکردن نـام و نشان زن در برخی از قصّه ها، تنها از این روست که این نام و نشان دارای نقش و کارکردی در مجموع قصّه نبوده است. همسـر فرعون، همسـر نوح، همسـر لوط، همسر أبولهب، و ملکه سبا که نامشان در قصّه های قرآن نیامده، تمثیل جنس زن با مشخّصات خود هستند. هرگونه ذکر نام و نشان از این زن ها به عمومیّت و فراگیریِ نقش آنان لطمه می زد و از تأثیر قصّه می کاست. امّا آن جا که زن دارای هویّتی ویژه و

۱- تحریم / ۱۰.

مشخّصاتی متمایز است، ذکر نام و نشانش سبب می شود که کارکرد و نقش خاصّ او برجستگی یابد و همین عامل موجب افزایش تأثیر قصّه است؛ مانند «مریم دختر عمران» که در میان زنان تمایزی خاص دارد.

از این گذشته، باید یادآوری کرد که هرگز مردم عرب از ذکر نام زنان بیزار نبوده اند، بلکه در مجالس و اشعار خویش از همسران و مادرانشان فراوان نام می برده اند و حتّی بسیاری از قبیله ها به نام مادر خویش معروف بوده اند.(۱)

۱۰ _ ۳ _ ۴. تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

۱۰ _ ۳ _ ۴. تصویر طبیعی از زن با همه چهره هایش

در قصّه قرآنی، زن در همه جهات همان گونه که هست و طبیعت و فطرتش اقتضا می کند، تصویر می شود. مثلاً در جست و جوی همسر برمی آید وبا لطف و مِهرورزی زوجی می جوید، بی آن که از حیا و متانت خویش بکاهد. این تصویر قرآنی از دختری که در مَدْیَن با موسی مواجه شد، چقدر شکوهمند است:

فَجآءَتْهُ إِحداهُما تَمْشی عَلَی اسْتِحْیاءٍ.(۲)

یکی از آن دو نزد او آمد، در حالی که بر حیاورزی راه می سپُرد.

در این صحنه، با تصویری بدیع و البتّه واقعی برخورد می کنیم: راه رفتن

۱- مثلاً «قتال کلابی» در فخر ورزیدن به مادرش می سراید: أنا ابن أسماء أعمامی لها وأبی إذا ترامی بنو الإموان بالعار هرگاه نسبت رساندنِ پسران به مادران ننگ تلقّی شود، من افتخار می کنم که فرزند «اسماء» هستم... .

۲- قصص / ۲۵.

«بر» حیاورزی و نه «با» آن. این یعنی نهایت عفّت؛ گویی که حیا بستر حرکت آن دختر است و او نه بر زمین که بر حیا گام می نهد و قدم هایش را با عفّت همگام می سازد. با این همه، هموست که وقتی نزد پدر می رسد زمینه گفت و گو را مهیّا می کند تا موسی به خدمت گرفته شود و مقدّمه پیوند فراهم گردد. در همین حال، تدبیر و تعقّل نیز با احساس و عاطفه دختر در می آمیزد تا پدر خود را به این کار ترغیب کند:

إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ القَوِیُّ الأَمینُ.(۱)

سزاوارترین مرد، نیرومند امینی است که به کار گرفته ای.

و پدر که ضمیر دختر را یافته، در همین مجلس با موسی سخن از پیوند می گوید:

قالَ إِنّی اُریدُ أَنْ اُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَینِ.(۲)

گفت: می خواهم یکی از این دو دخترم را زن تو کنم.

موسی نیز این دعوت کریمانه را در سرزمینی غریب می پذیرد، به ویژه اینکه که حقّ انتخاب هر یک از دو دختر به او داده شده است. پدر با واگذاری این حق، به دختران خود نیز لطفی بزرگ نشان می دهد؛ زیرا به این سان فرصت ازدواج را برای هر دو به یک نسبت مهیّا می سازد و ملاک هایی همچون کوچکی و بزرگی را در نظر نمی گیرد.

۱- قصص / ۲۶.

۲- قصص / ۲۷.

در قرآن، بـا چهره ای دیگر از زن نیز رو به روییم: موجـودی مـؤنّث که میـل عاشـقانه و هَوای نفس همه جـانش را تسـخیر می کنـد، به گونه ای که عاطفه و عقل و درایت و همه چیزش را به فرمان می گیرد. همسـر «عزیز مصـر» نمونه چنین زنی است که در قصّه یوسف جلوه می کند.

نیز نمـایی دیگر از زن در قصّه های قرآن هویـداست: انسانی مهرورز که جانش از عشق مادری لبریز است و قلبش به مِهر یک طفل می تپد. این جلوه را در همسـر فرعون می نگریم که وقتی موسـی را به گاه طفولیّت در چنگ سـربازان فرعون دید، فریاد برآورد: «او را نکشـید»، بـا این مقـدّمه مهرافزا که: «این طفل خنکای دیـده من و تو خواهـد بود». و باز پساونـد آن فریاد همین عشق مادری است: «شاید این کودک برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی گیریم». شکوه آیه را بنگرید:

وَقالَتِ امْرَاَتُ فِرعَونَ قُرَّتُ عَینٍ لی وَلَکَ لاَ تَقْتُلوهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنآ أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلدا.(۱)

چهره دیگر زن، نمودِ پادشاهانه اوست؛ پادشاهی که با عقل و حکمت و تـدبیر در میان مردم خود جایگاهی بلنـد می یابد. این چهره از آن ملکه «سـبا» است. در قصّه سـلیمان، پرنده ای کوچک با نیرویی شگرف، سرزمینی را می یابد که تا آن لحظه برای سلیمـان ناآشـنا بوده است. و این، شاهـدی برای غیر واقعی بودن قصّه های قرآن نیست. درست است که سـلیمان دارای نیرویی عظیم بوده، امّا بر همه جهان مسلّط نبوده است. پس چه جای شگفتی است

۱- قصص / ۹.

که سرزمینی از قلمرو دانش او دور بوده باشد؟

ملکه سبا در جایگاه حکمرانی و پادشاهی، هرگز زیر سیطره عواطف و احساسات زنانه نبوده است. از همین رو، آن گاه که دچار بحران شد، رایزنان و مشاوران فرهیخته اش را گردآورد تا موضعی عاقلانه برگزیند، بی آن که در آغاز دستخوش احساسات شود. و سرانجام هم تصمیمی در غایت اتقان و استواری گرفت:

قالَتْ یآ اَیُّهَا الْمَلَؤُ اَفْتُونی فی اَمْری ما کُنْتُ قاطِعَةً اَمْرا حَتّی تَشْهَدُونِ . قالُوا نَحْنُ اُولُوا قُوَّةٍ وَاُولُوا بَأْسٍ شَدیدٍ وَالاَمْرُ اِلَیْکِ فَانْظُری ماذا تَأْمُرینَ . قالَتْ اِنَّ الْمُلُوکَ اِذا دَخَلُوا قَرْیَةً اَفْسَدُوها وَجَعَلُوآ اَعِزَّةَ اَهْلِهآ اَذِلَّةً وَکَذلِکَ یَفْعَلُونَ . وَاِنّی مُرْسِلَةٌ اِلَیْهِمْ بِهَدِیَّةٍ فَناظِرَةٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.(۱)

زن گفت: ای بزرگان، در کار من رأی بدهید، که تا شما حاضر نباشید من هیچ کاری را فیصله نتوانم داد . گفتند: ما قدرتمندان و خداوندان نبرد سخت هستیم. کارها به دست توست. بنگر که چه فرمان دهی . زن گفت: پادشاهان چون به قریه ای در آیند، تباهش می کنند و عزیزانش را ذلیل می سازند. آری چنین کنند . من هدیه ای نزدشان می فرستم و می نگرم که قاصدان چه جواب می آورند .

و سرانجام، ملکه نزد سلیمان آمد و آشکارا از او پیروی کرد؛ امّا نه از سر اجبار و اضطرار، که با درایت و آگاهی و اختیار.

۱۱ _ ۳ _ ۴. نقش مرد

۱۱ _ ۳ _ ۴. نقش مرد

از دیگر شخصیّت های قصّه های قرآن، مردان هستند. مردان در این قصّه ها

۱- نمل / ۳۲ تا ۳۵.

فراوان رخ نموده انـد. برخی از آنان رسولان و پیامبراننـد، همچون آدم و نوح و هود و صالح و ابراهیم و اسـماعیل و اسحاق و یعقوب و شـعیب و لوط و موسـی و زکریّا و یحیی و ایّوب. برخی افراد عادی یا پادشاهان و وزیراننـد، ماننـد فرعون و هامان و آزر و لقمـان و عزیر و پسـر نوح و برادران یوسف و همبنـدی هـای او. همه این مردان در یـک ویژگی شـریکند و آن عبـارت است از: ذکر نشـدن اوصاف و تمایزات محسوس و فیزیکی آنان، از قبیل قـد و رنگ و علامات چهره. و این از آن روست که آن ویژگی هـا نقشـی در معرّفی این چهره هـا به تناسب نقش ایشان در قصّه نداشـته انـد. و این، خود، از وجوه تمایز قصّه های قرآنی و بشـری اسـت. در قصّه هـای بشـری، تکیـه بر شخصـیّت پردازی از رهگـذر اوصـاف ظـاهری و محسـوس اسـت. البتّه یـادآوری می کنیم که این، به خودی خود، نه قـدح قصّه هـای بشـری است و نه مـدح آن. بایـد به تفـاوت پیام ها و اهـداف و کارکردهای قصّه عنایت داشت. ولی یک نکته را می توان در این میان برداشت کرد: پرداخت شخصیّت قصّه از طریق اوصاف محسوس و ظـاهری فقط هنگامی لازم و مفیـد است که خودْ اصل محسوب نشود، بلکه در خـدمت عرضه مفاهیم و شـناساندن چهره حقیقی آن شخصیّت باشد.

۱۲ _ ۳ _ ۴. شخصیّت پردازی کنایی

۱۲ _ ۳ _ ۴. شخصیّت پردازی کنایی

همین جا باید از یک نکته ظریف یادکنیم. در قصّه های قرآن گاه به اوصاف اشخاص، به شیوه ای کنایی و بلاغی، اشاره شده است. مثلاً این دو پرداخت، یکی از زبان خود موسی و دیگری با اقتباس از سخن فرعون که به

حسب قرائن قصّه راست می نماید، از یک ویژگی گفتاری در موسی، در آن لحظه خاص، پرده برمی دارند:

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی.(۱)

و گره از زبان من بگشا!

وَنادی فِرْعَوْنُ فی قَوْمِه قالَ یا قَوْمِ أَلَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ وَهذِهِ الاْنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی اَفَلا تُبْصِرُونَ . اَمْ اَنَا خَیْرٌ مِنْ هذَا الَّذی هُوَ مَهینٌ وَلا یَکادُ یُبینُ .(۲)

فرعون در میان مردمش نـدا داد که: ای قوم من، آیا پادشاهی مصـر و این جویباران که از زیر پای من جاری هسـتند از آنِ من نیستند؟ آیا نمی بینید؟ آیا من بهترم یا این مرد خوار و ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟

نیز این بیان، نشان دهنده تنومندی طالوت است:

وَقـالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ اِنَّ اللّه َقَدْ بَعَثَ لَکُمْ طـالُوتَ مَلِکـا قـالُوا اَنّی یَکُونُ لَهُ الْمُلْـکُ عَلَیْنـا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَلَمْ یُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ اِنَّ اللّه َاصْطَفئهُ عَلَیْکُمْ وَزادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّه ُیُؤْتی مُلْکَهُ مَنْ یَشآءُ وَاللّه ُواسِعٌ عَلیمٌ .(۳)

پیغمبرشـان به آنهـا گفت: خـدا طـالوت را پادشـاه شـما کرد. گفتنـد: چگونه او را بر مـا پادشـاهی باشـد؟ ما سـزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و او را دارایی چنـدانی نداده اند. گفت: خدا او را بر شـما برگزیده است و به دانش و توان او بیفزوده است، و خدا پادشاهیش را به هر که خواهد دهد که خدا در برگیرنده و داناست.

در باب ذکر دیگر ویژگی های این اشخاص نیز اصل کلّی همین است که

۱- طه / ۲۷.

۲- زخرف / ۵۱ و ۵۲.

۳- بقره / ۲۴۷.

هر گاه ذکر یک ویژگی، مانند نام، ضرورتی در انتقال پیام قصّه داشته است، آن ویژگی در قصّه نمود پیدا کرده است. اصولاً در قصّه قرآنی، شخصیّت ها در پرتو حوادث تاریخی تمایز می یابند و با نقشی که در یک حادثه ایفا می کنند برجسته می شوند. از این رو، پرداختن به مشخّصات آن ها در دایره ای محدود ضرورت می یابد. به عبارت دیگر، با بررسی حادثه می توان به مشخّصات افراد رهنمون گشت. برای نمونه، شخصیّت یوسف را می توان چنین بازشناخت:

یوسف در آغاز کودکی است کم سنّ و سال، زیرا به اقتضای این دوران نزد پدر می نشیند و خواب خویش را برایش بازمی گوید.

یوسف مورد حسد برادران خویش است، چرا که پدرش پس از شنیدن خواب وی، از او می خواهد آن را برای برادرانش باز نگوید.

یوسف دارای توان و نفوذ اجتماعی است، زیرا پس از حضور در جامعه شهری در خانه «بزرگ آن سرزمین» پذیرفته می شود و این در مورد هر کسی اتّفاق نمی افتد.

یوسف خُلق و خویی آمیخته با ادب و متانت و صفاورزی دارد که هم مورد توجّه افراد برجسته قرار می گیرد و هم می تواند تضادهای طبقاتی و اجتماعی میان محیط پیشین خود و محیط تازه را بدون چالش و درگیری هضم کند و خود را با وضع نو سازگار سازد و دیگران هم تحمّلش کنند.

یوسف صبور و ملایم و پرشکیب است، چرا که در صحنه ها و حالات بسیار سخت و حیرت افزا، لب به گلایه نمی گشاید و همواره افق فرا پیش را امیدوارانه انتظار می کشد.

یوسف در زیبـایی و خوش سـیمایی آن قـدر کمماننـد است که زنی از طبقه بَرین، در او طمع می بنـدد و همه زنـان گوهرمند زمان نیز با دیدن او اختیار از کف می دهند.

یوسف جوانی پاکـدامن و عفیف و وفـاپیشه است که دامن از گناه بازمی دارد و نیز به پناه دهنـده خویش خیانت نمی ورزد. با این که بارهـا صـحنه اغواگری های آن زن تکرار می شود، یوسف همچنان عهـدِ صـدق و تقوا را پاس می دارد و زنـدان را بر ننگِ خیانت و گناه ترجیح می دهد.

یوسف مرد خداست، آن چنان که خداوند او را شایسته برخورداری از دانش و حکمت و علم تعبیرِ خواب می شمارد.

یوسف مرد امانت و تـدبیر و مـدیریّت نیز هست. وقتی یوسف از بنـد آزادمی شود، عزیز که اینک پادشاه گشـته او را بر صـدر می نشاند و خزانه داری کلّ کشور را به وی می سپارد. و او در این سمت، کشور را از مصائب اقتصادی وامی رهانَد.

یوسف تیزهوش و فرصت شـمار است. وقتی برادرانش برای تهیّه آذوقه نزدش می آینـد، آن ها را می شـناسد بی آن که ایشان او را بشناسند. آن گاه با نقشه ای حکیمانه پدر و خانواده اش را از شام به مصر می کشاند تا روزگار فراق فرجام یابد.

یوسف قدردان و وظیفه شـناس است. هنگامی که پدر را پس از روزگاری دراز نزد خود می یابد، با آن که شوکت و حشمتی دارد، نزد او فروتنی می ورزد و پدر و مادر را بر تخت می نشانَد و سپاس خداوند را به جا می آوَرد.

آری، همه این ویژگی ها و بسیاری از ویژگی های دیگر در یوسف نهفته اند؛ امّا قرآن به هیچ یک از آن ها تصریح نمی کند، لیکن صحنه را به گونه ای می آراید که هر کس به فراخور فهم خویش بهره ای از آن ها را دریابد و هر چه ژرف تر قصّه را بکاود، اوصافی فراتر و دقیق تر بیابد. و این، خود، نیز از رموز جاودانگی و شکوه قرآن است.

دریغ است این نکته ناگفته مانَد که یوسف با چنین ویژگی هایی، علاوه بر واقعی بودن، تمثیلی نیکو از همه مردان بزرگی است که از وطن خویش هجرت می کنند و سپس با کاردانی و تدبیر و تقوا، چرخ های بزرگ اقتصاد را در سرزمین های دیگر می گردانند و منشأ خدمات بسیار می شوند. اکنون انصاف دهید آیا یوسف را می توان، چنان که دکتر خلف اللّه مرتکب شده است،(۱) تمثیلی از بنی اسرائیل و یهودیانی گرفت که هم اینک به این وصف مشهورند و در سرزمین های گوناگون خدایگان اقتصاد و قدرت مالی اند؟

۱۳ _ ۳ _ ۴. مردان بی نام و نشان

۱۳ _ ۳ _ ۴. مردان بی نام و نشان

از عناصر سازنده قصّه، مشخّصات آدم ها و ویژگی های جسمی و روحی و عقلی آنان است. آدم های قصّه باید برای مخاطب کاملاً ملموس و زنده و دارای وجودی حقیقی و متمایز از دیگران باشند. گاه در قصّه، ذکر همان ویژگی ها کفایت می کند و نیازی به ذکر نام فرد باقی نمی ماند. مثلاً گفته می شود: راننده، کارگر، یکی از مسافران. و گاه ذکر نام و مشخّصات جزئی تر

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۸۳.

لازم است. و این، تابع نقشی است که یک شخص در قصّه دارد و نوع و میزان حوادثی که به او مربوطند.

در قصّه های بشری که معمولاً زاییـده خیالنـد، بیش تر آدم ها خلق شده قصّه سازند. از این رو، بسیار پیش می آید که به نام شخص اشاره نمی شود، بلکه بر ویژگی هـای شخصیّتی او تأکیـد می شود؛ یعنی همـان ویژگی هایی که بر اشخاص دیگر با همـان «تیپ» قابل تطبیق است. امّا در قصّه های قرآن که سراسر از واقعیّت ها لبریزنـد، هر شخص دارای وجود خارجی است، خواه به حافظه تاریخ سپرده شـده و خواه از یادها رفته باشـد. از این رو، نام بسیاری از پیامبران آسمانی و نیز مبارزه جویان با دعوت پیـامبران همچون هامـان و سامری و جالوت در میان آمـده است. اشخاصـی که نام یا ویژگی هاشان در قصّه های قرآن آمـده، ارتباطی وثیق و عمیق با رویدادهای هر قصّه دارند و نزد مخاطب از وحدت کامل با حوادث برخوردارند. در عین حال، اشخاصـی که تنها کارکردشان در قصّه اعتبار دارد، با نام مورد اشاره قرار نمی گیرند، مانند همراهِ موسی، مؤمن قوم فرعون، و همراه سلیمان که او را نزد ملکه سبا بُرد.

اکنون به قصّه یوسف نظر افکنیـد. در یکی از فصـل های این قصّه، بحران آغازمی شود: همسرِ «عزیز مصـر»، در یوسف جوان آیات زیبایی و شادابی و ادبِ کریمانه را می نگرد و به او دل می بندد. یوسف که از چشمه تقوا سیراب است، حیا می ورزد و دامـن عفّت را از کـف نمی نهـد؛ در عین حـال، جـوانمردی اش نیز او را فرمـان می دهـد که در برابر اعتمـاد و لطـف «عزیز»، خیانت و فریب روا نـدارد. سـرانجام، زن خلوتی می سازد تا به کام دل خویش برسد، امّا یوسف نجات خود را در گریز از این کانون آتش می یابد. در همان

حال که وی قصد بیرون آمدن دارد، «عزیز» به آستانه در می رسد و پیراهن دریده او را می نگرد؛ پیراهنی که لحظه ای پیش به هنگام گریز، زن آن را دریده است. در این جاست که زنْ او را به خیانت متّهم می کند و یوسف بی گناه روانه زندان می شود. سال ها می گذرد و عاقبت یوسف از محبس رهایی می یابد و خزانه دار پادشاه مصر می شود.

در این فصل، شخصیّت یوسف همان است که هست. اگر صدبار این فصل را بخوانیم، نسبت به او موضعی تازه نمی یابیم. نحوه روایت قصّه آن چنان صادقانه است که بازخوانی آن ما را به عمق و دقّت بیش تر هدایت می کند، امّا سبب نمی شود که دیدگاهی متفاوت درباره یوسف بیابیم. این از آن روست که ما هرگز احساس نمی کنیم این شخصیّت، خلق شده قصّه گوست یا ویژگی ها و حالات ترسیم شده اش تابع اختیار و هدایت قصّه ساز است. اصولاً از ویژگی های قصّه بشری این است که به تناسب خواست و خَلقِ قصّه پرداز، حالات و صفات اشخاص رنگ و دگرگونی گیرد؛ امّا در قصّه قرآنی، مخاطب با شخصیّتی کاملاً منطبق با صفات و حالات واقعی اش روبه روست که پا به پای قصّه تحوّل و تغییر غیر طبیعی نمی پذیرد.

۱۴ _ ۳ _۴. فرشته

۱۴ _ ۳ _۴. فرشته

فرشتگان از دیگر شخصیّت های قصّه قرآنی اند. فرشتگان به تدبیر و امر خداوند، می توانند در هیأت های گونه گون جلوه کنند. از جمله، در قصّه های ابراهیم و لوط و زکریّا و مریم، و به اعتقاد برخی: در قصّه داوود، در لباس انسان ظهور کرده اند.

فرشتگان در لباس میهمان بر ابراهیم و نیز بر لوط وارد شدند. ابراهیم از آنان پذیرایی کرد، امّا لوط دچار بیم شد. قصّه این دو را بنگرید:

وَلَقَدْ جآءَتْ رُسُلُنآ اِبْرهیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاما قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ اَنْ جآءَ بِعِجْلٍ حَنیذٍ . فَلَمّا رَا اَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ اِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خیفَةً قالُوا لا تَخَفْ اِنّآ اُرْسِلْنآ اِلی قَوْمِ لُوطٍ . وَامْرَاَتُهُ قآئِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْناها بِاِسْحقَ وَمِنْ وَرآءِ اِسْحقَ یَعْقُوبَ . قالَتْ یا وَیْلَتی ءَاَلِدُوَاَنَا عَجُوزٌ وَهذا بَعْلی شَیْخا اِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عَجیبٌ . قالُوا اَتَعْجَبینَ مِنْ اَمْرِاللّه ِ رَحْمَتُ اللّه ِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ . فَلَمّا ذَهَبَ عَنْ اِبْرهیمَ الرَّوْعُ وَجآءَتْهُ الْبُشْری یُجادِلُنا فی قَوْمِ لُوطٍ . اِنَّ اِبْرهیمَ لَحَلیمٌ اَوّاهٌ مُنیبٌ . یآ اِبْراهیمُ اَعْرِضْ عَنْ هذا اِنَّهُ قَدْ جآءَ اَمْرُ رَبِّکَ وَاِنَّهُمْ اتیهِمْ عَذابٌ غَیرُ مَرْدُودٍ. وَلَمّا جآءَتْ رُسُلُنا لُوطا سی ءَ بِهِمْ وَضاقَ بِهِمْ ذَرْعا وَقالَ هذا یَوْمٌ عَصیبٌ . وَجاءَهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ اِلَیْهِ وَمِنْ قَبْلُ کانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ قالَ یا قَوْمِ هؤُلاءِ بَناتی هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللّه َ وَلا تُخْزُونِ فی ضَیْفی اَلَیْسَ مِنْکُمْ رَجُلٌ رَشیدٌ . قالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مالَنا فی بَناتِکَ مِنْ حَقٍّ وَاِنَّکَ لَتَعْلَمُ ما نُریدُ . قالَ لَوْ اَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً اَوْ اوی اِلی رُکْنٍ شَدیدٍ . قالُوا یالُوطُ اِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ یَصِلُوا اِلَیْکَ فَاَسْرِباَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَلا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ اِلاَّ امْرَاَتَکَ اِنَّهُ مُصیبُها مآ اَصابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَریبٍ . فَلَمّا جآءَ اَمْرُنا جَعَلْنا عالِیَها سافِلَها وَاَمْطَرْنا عَلَیْها حِجارَةً مِنْ سِجّیلٍ مَنْضُودٍ . مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ وَما هِیَ مِنَ الظّالِمینَ بِبَعیدٍ .(۱)

به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضر آورد . و چون دید که بدان دست نمی یازند، آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس، ما بر قوم لوط فرستاده شده ایم . زنش که ایستاده بود، خندید. او را به اسحاق بشارت دادیم و پس از اسحاق به یعقوب . زن گفت: وای بر من، آیا در این پیرسالی می زایم و این شوهر من نیز پیر است؟ این چیز عجیبی است . گفتند: آیا از فرمان

۱- هود / ۶۹ تا ۸۳.

خـدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکـات خـدا بر شـما اهـل این خانه ارزانی باد. او سـتودنی و بزرگوار است . چون وحشت از ابراهیم برفت و او را نوید آمد، با ما درباره قوم لوط به مجادله برخاست . ابراهیم بردبار است و رئوف است و فرمانبردار است . ای ابراهیم، از این سـخن اعراض کن. فرمان پروردگارت فراز آمـده است و بر آنها عذابی که هیچ برگشتی ندارد فرود خواهد آمد . چون رسولان ما نزد لوط آمدند، لوط اندوهگین و دلتنگ شد و گفت: امروز روز سـختی است . و قومش شـتابان نزد او آمدند و آنان پیش از این مرتکب کارهای زشت می شدند. لوط گفت: ای قوم من، اینها دختران من هسـتند. برای شما پاکیزه ترنـد. از خدا بترسـید و مرا در برابر مهمانانم خجل مکنید. آیا مرد خردمندی در میان شـما نیست؟ گفتند: تو خود می دانی که مـا را به دختران تو نیـازی نیست و نیز می دانی که چه می خواهیم . لوط گفت: کـاش در برابر شـما قـدرتی می داشـتم، یا می توانسـتم به تکیه گـاهی اسـتوار پنـاه ببرم . گفتنـد: ای لوط، مـا رسولان پروردگار تو هستیم. اینان، هرگز به تو دست نخواهند یافت. چون پاسـی از شب بگـذرد، خاندان خویش را بیرون ببر. و هیچ یک از شـما روی برنگرداند جز زنت که به او نیز آنچه به آنهـا رسـد خواهـد رسـید. وعـده آنها صـبحگاه است. آیا صـبح نزدیک نیست؟ چون فرمان ما فراز آمـد، آنجا را زیر و زبر کردیم و بر آن شـهر بارانی از سنگهایی از سِجّیل، پی در پی، فرو باریدیم؛ که بر آنها نشان پروردگارت بود و چنین عذابی از ستمکاران دور نیست .

نیز فرشته ای در لباس بشر بر مریم فرود آمد. او دچار اضطراب شد و به خداوند پناه برد:

وَاذْکُرْ فِی الْکِتـابِ مَرْیَمَ اِذِانْتَبَـذَتْ مِنْ اَهْلِها مَکانا شَـرْقِیّا . فَاتَّخَـذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجابا فَاَرْسَـلْنا اِلَیْها رُوحَنا فَتَمَثَّلَ لَها بَشَـرا سَوِیّا . قـالَتْ اِنّی اَعُوذُ بِـالرَّحْمنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیّـا . قـالَ اِنَّمـآ اَنـا رَسُولُ رَبِّکِ لِاَهَبَ لَکِ غُلاما زَکِیا . قالَتْ اَنّی یَکُونُ لی غُلامٌ وَلَمْ یَمْسَسْنی بَشَرٌ وَلَمْ اَکُ بَغِیّا . قالَ کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ ایَهً لِلنّاسِ وَرَحْمَهً مِنّا وَکانَ اَمْرا مَقْضِیّا .(۱)

۱- مریم / ۱۶ تا ۲۱.

در این کتـاب مریم را یاد کن، آنگاه که از خانـدان خویش به مکانی رو به سوی بر آمـدن آفتاب، دوری گزیـد . میان خود و آنان پرده ای کشید و ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی تمام بر او نمودار شد . مریم گفت: از تو به خدای رحمان پنـاه می برم، که پرهیزگـار باشـی . گفت: من فرسـتاده پروردگـار تو هسـتم، تـا تو را پسـری پاکیزه ببخشم . گفت: از کجا مرا فرزنـدی باشـد، حـال آنکه هیـچ بشـری به من دست نزده است و من بـدکاره هم نبـوده ام . گفت: پروردگـار تو اینچنین گفته است: این برای من آسان است. ما آن پسر را برای مردم آیتی و بخشایشی کنیم و این کاری است حتمی و پایان یافته .

زکریّا نیز آن گاه که در محراب بود، ندای فرشته را شـنید. همچنین فرشـتگان بر داوود وارد شدند و او دچار هراس شد. و هم دو فرشـته به نام های هاروت و ماروت به بابِل در آمدند و همانند بشـر به مردم سـحر آموختند و به آنان گفتند: «ما فتنه ایم [= کار ما فتنه است.]».(۱)

در بیش تر قصّه هـای قرآن، فرشـتگانی که به عنوان شخصیّت قصّه ظهور می کننـد، کارهـای شـگفتی برانگیز و عـادت گریز انجام نمی دهنـد. و این در جوّ آن روز مطلبی در خور تأمّل است و نشان می دهد که در قصّه های قرآن، دامن زدن به اوهام و خرافه هـا، حتّی آن جـا که مخـاطب طبیعتـا انتظـار آن را داشـته است، هرگز مورد نظر نبوده است. و این، خود، از وجوه افتراق اساسی قصّه های قرآن با قصّه های بشری است. آری، در جایی که فرشتگان قهرمان های قصّه اند نسبت دادن کارهای عجیب به آنان، جذبه و تأثیر و زیبایی قصّه را می افزاید؛ امّا این تا جایی مدّ نظر قصّه قرآنی است که

۱- بقره / ۱۰۲.

ارزش های مهمّ دعوت اسلامی به فراموشی سپرده نشود. و حاشا که کتاب حقیقت، بر مدار اوهام و خرافه ها قصّه پرورد.

۱۵ _ ۳ _ ۴. جن

۱۵ _ ۳ _ ۴. جن

یکی دیگر از شخصیّت هـای قصّه های قرآنی، جن است. جن در صورت بشـر ظاهر نمی شود و در حالی که معمولاً به چشـم بشـر صورت محسوس نـدارد، در حرکت و گفت و گوست. جن هماننـد انسان انـدیشه اش را ابراز می کند؛ مثل او بیم و امید می ورزد؛ و چون وی مؤمن و کافر دارد. اهل مجادله و گفت و گوست، همان گونه که انسان ها چنین می کنند. این تصویری است که سوره جن به نمایش می گذارد.

و امّـا در قصّه سـلیمان، تصویرهای دیگری از جن را نیز می بینیم. در این جا، جن غوّاص و بنّا و ... می شود و نزد سـلیمان کار می کنـد. این تصـویر برای عرب دوران جـاهلیّت کاملاًـ شـناخته شـده بوده و نمونه هـایش را به ویژه در شـعر «نـابغه» می توان جُست. تصویر جن در قصّه سلیمان از این قرار است:

فَسَخَّرْنالَهُ الرّیحَ تَجْری بِاَمْرِه رُخآءً حَیْثُ اَصابَ . وَالشَّیاطینَ کُلَّ بَنّآءٍ وَغَوّاصٍ . وَاخَرینَ مُقَرَّنینَ فِی الْاَصْفادِ . (۱)

پس بـاد را رام او کردیم که به نرمی هر جـا که آهنگ می کرد، به فرمان او می رفت . و گروه جن را، که هم بنّا بودنـد و هم غوّاص . و گروهی دیگر را، که همه بسته در زنجیر او بودند .

۱- ص / ۳۶ تا ۳۸.

وَلِسُلَیمنَ الرّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَرَواحُها شَهْرٌ وَاَرْسَلْنالَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِاِذْنِ رَبِّه وَمَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ اَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعیرِ . یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشآءُ مِنْ مَحاریبَ وَتَماثیلَ وَجِفانٍ کَالْجَوابِ وَقُدُورٍ راسِیاتٍ اِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْرا وَقَلیلٌ مِنْ عِبادِیَ الشَّکُورُ . فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ مادَلَّهُمْ عَلی مَوْتِه اِلاّ دابَّةُ الاَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّتَبَیَّنَتِ الْجِنُّ اَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهینِ . (۱)

و باد را مسخّرِ سلیمان کردیم. بامدادان یک ماهه راه می رفت و شبانگاه یک ماهه راه. و چشمه مس را برایش جاری ساختیم و گروهی از جن به فرمان پروردگارش برایش کار می کردند و هر که از آنان سر از فرمان ما می پیچید به او عذاب آتش سوزان را می چشانیدیم . برای وی هر چه می خواست از بناهای بلند و تندیسها و کاسه هایی چون حوض و دیگهای محکم برجای، می ساختند. ای خاندان داود، برای سپاسگزاری کاری کنید و اندکی از بندگان من سپاسگزارند . چون حکم مرگ را بر او راندیم حشره ای از حشرات زمین مردم را بر مرگش آگاه کرد: عصایش را جوید. چون فرو افتاد، گروه جن دریافتند که اگر علم غیب می دانستند، در آن عذاب خوار کننده نمی ماندند .

۱۶ _ ۳ _ ۴. نظریّه «چهره خیالی جن»

۱۶ _ ۳ _ ۴. نظریّه «چهره خیالی جن»

ناگفته نگذاریم که برخی می کوشند به استناد همین دو چهره جن در سوره جن و قصّه سلیمان، یکی را واقعی و دیگری را تمثیلی و خیالی و زاییده ذهن مخاطبان عرب در آن روزگار فرض کنند. بدیهی است که نه تنها این ادّعا هیچ دلیلی ندارد، بلکه از آن جا که قرآن پیکره ای واحد است، باید همه اوصافی که برای یک چهره یا رویداد یا ... در آن می آید، بر روی هم در نظر گرفته شود. از این رو، جن همانند همه شخصیّت های دیگر، وجودی

۱- سبأ / ۱۲ تا ۱۴.

حقیقی دارد و البتّه این چهره از منظرهـای گوناگون در قرآن به نمایش نهاده شـده است. حال چه بُعـدی دارد که عرب دوران جاهلی نیز از طریق کتب پیشین با برخی از این منظرها آشنا بوده باشد؟

۱۷ _ ۳ _ ۴. ابلیس

۱۷ _ ۳ _ ۴. ابلیس

از دیگر شخصیّت هـا در قصّه قرآنی ابلیس است. از ابلیس نیز منظرهـای گونـاگون به نمـایش نهاده شـده است: برخوردش با خداوند در قصّه آفرینش آدم، رویارویی اش با آدم در قصّه بیرون شدن از بهشت، و فتنه انگیزی ها و تکبّرورزیدن هایش. این شخصـیّت نیز هماننـد دیگر شخصـیّت هـای قصّه هـای قرآنی، واقعی است و البتّه درس هـا و پیـام های نمادین هم دارد. بسـیار تفاوت است میان نمادین شمردن یک شخصیّت یا رویداد، و نمادین دانستن پیام های آن.

۱۸ _ ۳ _ ۴. نظریّه «نمادین بودن ابلیس»

۱۸ _ ۳ _ ۴. نظریّه «نمادین بودن ابلیس»

قرآن آشـکارا خبر می دهـد که ابلیس و ماجراهـایش حقیقی انـد و بـا این حال، عـدّه ای می کوشـند تا آن را رمزی و نمادین نشان دهند:

ما می خواهیم از این قصّه، بر پایه نمادین بودنش، چنین دریابیم که جنگ میان مؤمن و مسـتکبر را به نمایش می نهد. مسـتکبر می کوشد بر مؤمن پیروز گردد و با وعده و آرزو پروری او را از مسـیر بندگی و ایمان بیرون سازد... پایان قصّه در قرآن کریم نیز بر همین مطلب دلالت می کند، به ویژه پس از آن

که قرآن پیام خود را در خطاب به معاصران پیامبر ابلاغ می کند .(۱)

روشن است که این گونه برداشت ها تنها تأویل های شخصی و سلیقه ای اند. جای شگفتی است که برخی از دانشوران روشنفکر معاصر به مفسّران کهن اعتراض می کنند _ و اعتراضشان نیز بجاست _ که چرا این همه از ظهور آفتاب گون قرآن سرمی پیچند و افکار خود را بر آن تحمیل می کنند؛ امّا در چنین مواردی صرفا برای خوشامدهای ذوقی، چنین بر قرآن جفا روا می دارند. این که قرآن در پایان قصّه به معاصران پیامبر خطاب می کند، امری طبیعی است؛ زیرا اصولاً قصّه قرآنی برای عبرت آموزی است. امّا این چه دلالتی دارد بر این که قصّه آدم و ابلیس رمزی و نمادین است و شخصیّت ابلیس تمثیلی است؟ نیز درست است که می توان از این قصّه درگیری دائم جناح ایمان و استکبار را فهمید؛ امّا نمادین بودن پیام یک قصّه، با واقعی بودن آن قصّه ناسازگار نیست. اصولاً از همه قصّه های واقعی قرآن، می توان و باید، پیام ها و درس های تمثیلی نیز برگرفت تا رمز جاودانگی قرآن و تخاطب آن با مردم همه عصرها تبیین گردد.

۴ _ ۴. حادثه

اشاره

۴ _ ۴. حادثه

از مهم ترین عناصر قصّه قرآنی، حادثه است. طبیعت حوادث قصّه های قرآنی متفاوت است. در این قصّه ها، حوادث سه گونه اند: زاییده قضا و قدر، غیر عادی و اعجازین، عادی و طبیعی.

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

۱ _ ۴ _ ۴. حادثه زاییده قضا و قدر

۱ _ ۴ _ ۴. حادثه زاییده قضا و قدر

این نوع از حوادث، نتیجه حضور قضا و قدر در قصّه است. مثلاً رسولی می آید، قومش او را تکذیب می کنند و از او نشانه های رسالتش را می جویند، پس از دیدن آیات باز عناد می ورزند و انواع مشقّت ها را بر وی روا می دارند تا جایی که خداوند عذاب را بر معاندان و کافران نازل می فرماید. به این تصویر بدیع و زیبا بنگرید:

کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِینَ . اِذْ قالَ لَهُمْ اَخُوهُمْ صالِحٌ اَلا تَتَّقُونَ . اِنّی لَکُمْ رَسُولٌ اَمینٌ فَاتَّقُوااللّه َوَاَطیعُونِ . وَما اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیَ اِلاّ عَلی رَبِّ الْعالَمینَ . اَتُتْرَکُونَ فی ماهُهُنا امِنینَ . فی جَنّاتٍ وَعُیُونٍ . وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُها هَضیمٌ . وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا فارِهینَ . فَاتَّقُوااللّه َوَاَطیعُونِ . وَلا تُطیعُوا اَمْرَ الْمُسْرِفینَ . اَلَّذینَ یُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ وَلا یُصْلِحُونَ . قالُوا اِنَّما اَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرینَ . ما اَنْتَ اِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا فَأْتِ بِایَهٍ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ . قالَ هذِهِ ناقَهٌ لَها شِرْبٌ وَلَکُمْ شِرْبُ یَوْمٍ مَعْلُومٍ . وَلا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذابُ یَوْمٍ عَظیمٍ . فَعَقَرُوها فَاَصْبَحُوا نادِمینَ . فَاَخَذَهُمُ الْعَذابُ اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً وَماکانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ . وَاِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزیزُ الرَّحیمُ.(۱)

قوم ثمود پیامبران را تکذیب کردند . آنگاه که برادرشان صالح گفت: آیا پروا نمی کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم . از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . من از شما در برابر هدایت خود مزدی نمی طلبم. مزد من تنها بر عهده پروردگار جهانیان است . آیا پندارید که شما را در این نعمتها، ایمن رها می کنند؟ در باغها و چشمه سارها؟ و کشتزارها و نخلها با آن

۱- شعرا / ۱۴۱ تا ۱۵۹.

شکوفه های نرم و لطیف؟ و شادمانه در کوهها خانه هایی می تراشید؟ پس، از خدا بترسید و از من اطاعت کنید . و فرمان این اسرافکاران را مپذیرید: اینان که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند . گفتند: جز این نیست که تو را جادو کرده اند . تو نیز بشری همانند ما هستی. اگر راست می گویی نشانه ای بیاور . گفت: این ماده شتر من است. یک روز آب خوردن حق او باشد و یک روز حق شما . به آن آسیبی مرسانید که عذابِ روزی بزرگ شما را فرو می گیرد . آن را کشتند و پشیمان شدند . پس عذاب آنها را فرو گرفت. هر آینه در این عبرتی است، و بیشترینشان ایمان نیاوردند . هر آینه پروردگار تو پیروزمند و مهربان است .

۲ _ ۴ _ ۴. حادثه غیر عادی و اعجازین

۲ _ ۴ _ ۴. حادثه غیر عادی و اعجازین

این نوع از حوادث در زمره اموری است که خداوند با قدرت و حکمت خاصّ خویش به دست پیامبران جاری می کند یا بی واسطه در جهان هستی جلوه می بخشد تا نبوّت پیامبری را به مردم نشان دهد. از این قبیل است:

اِذْ قالَ اللّه ُ یا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتی عَلَیْکَ وَعَلی والِدَتِکَ اِذْ اَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النّاسَ فِی الْمَهْدِ وَکَهْلًا وَاِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَالتَّوْرئهَ وَالْاِنْجیلَ وَاِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِاِذْنی فَتَنْفُخُ فیها فَتَکُونُ طَیْرا بِاِذْنی وَتُبْرِیءُ الْاَکْمَهَ وَالْاَبْرَصَ بِاِذْنی وَاِذْ تُخْرِجُ المَوتی بِاِذْنی وَاِذْ کَفَفْتُ بنی اِسْرائیلَ عَنْکَ اِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ اِنْ هذا اِلاّ سِحْرٌ مُبینٌ . وَاِذْ اَوْحَیْتُ اِلَی الْحَوارِیّینَ اَنْ امِنُوا بی وَبِرَسُولی قالُوا امَنّا وَاشْهَدْ بِاَنَّنا مُسْلِمُونَ . اِذْ قالَ الْحَوارِیُّونَ یا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطیعُ رَبُّکَ اَنْ یُنَزِّلَ عَلَیْنا مآئِدَهً مِنَ السَّمآءِ قالَ اتَّقُوا اللّه َ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ . قالُوا نُریدُ اَنْ نَأْکُلَ مِنْها وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنا وَنَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنا وَنَکُونَ عَلَیْها مِنَ الشّاهِدینَ . قالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللّهُمَّ رَبَّنآ اَنْزِلْ عَلَیْنا مآئِدهً مِنَ السَّمآءِ تَکُونُ لَنا عیدًا لِاَوَّلِنا وَاخِرِنا وَایَهً مِنْکَ وَارْزُقْنا وَاَنْتَ خَیْرُ الرّازِقینَ . قالَ اللّه ُ اِنّی مُنَزِّلُها

عَلَیْکُمْ فَمَنْ یَکْفُرْ بَعْدُ مِنْکُمْ فَاِنّی اُعَذِّبُهُ عَذابا لا اُعَذِّبُهُ اَحَدا مِنَ الْعالَمینَ . (۱)

خدا به عیسی بن مریم گفت: نعمتی را که به تو و مادرت ارزانی داشته ام یاد کن، آن زمان که به روح القُدُس یاریت کردم تا تو چه در گهواره و چه در بزرگسالی سخن گویی، و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم. و آنگاه که به امرمن از گِل چیزی چون پرنده ساختی و در آن دمیدی و به امر من پرنده ای شد و کور مادرزاد و پیسی گرفته را به فرمان من شفا دادی و مردگان را به فرمان من زنده بیرون آوردی و چون با این دلایل روشن نزد بنی اسرائیل آمدی، من آنان را از آسیب رساندن به تو بازداشتم و از میانشان کسانی که کافر بودند گفتند که این جز جادویی آشکار نیست . و به حَواریان وحی کردم: به من و به پیامبر من ایمان بیاورید. گفتند: ایمان آوردیم، گواه باش که ما تسلیم هستیم . و حَواریان پرسیدند: ای عیسی بن مریم، آیا پروردگار تو می تواند که برای ما از آسمان مائده ای فرستد؟ گفت: اگر ایمان آورده اید، از خدا بترسید . گفتند: می خواهیم که از آن مائده بخوریم تا دلهایمان آرام گیرد و بدانیم که تو به ما راست گفته ای و بر آن شهادت دهیم . عیسی بن مریم گفت: بار خدایا، ای پروردگار ما، برای ما مائده ای از آسمان بفرست، تا ما را و آنان را که بعد از ما می آیند عیدی و نشانی از تو باشد، و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگان هستی . خدا گفت: من آن مائده را برای شما می فرستم؛ ولی هر که از شما از آن پس کافر شود چنان عذابش می کنم که هیچ یک از مردم جهان را آن چنان عذاب نکرده باشم .

۳ _ ۴ _ ۴. جلوه طبیعی دو نوع حادثه مزبور

۳ _ ۴ _ ۴. جلوه طبیعی دو نوع حادثه مزبور

این هر دو نوع حادثه، خواه آن که زاییده قضا و قدر است و خواه این که اعجازین، در قصّه قرآنی کاملاً طبیعی و واقعی جلوه می کنند. سرّ این مطلب نیز همان است که اصولاً قصّه قرآنی بازگوینده حقایق است و خواننده هر

۱- مائده / ۱۱۰ تا ۱۱۵.

چه را در آن می بیند، به چشم واقعیّت می نگرد. بسیار شگفتی زاست که برخی می پذیرند این دو نوع حادثه واقعی و طبیعی اند،(۱) لیکن از این سِرّ غافلند و در جای های دیگر به تمثیل و اسطوره در قصّه های قرآن قائل می شوند.

۴ _ ۴ _ ۴. سبب عنایت به این دو نوع حادثه

۴ _ ۴ _ ۴. سبب عنایت به این دو نوع حادثه

این که اصولاً ـ چرا قرآن تا این اندازه به این دو نوع حادثه اهمّیّت داده است، نیز جای تأمّل دارد. بارها گفته ایم که قصّه های قرآن جز حق و واقعیّت محض چیزی را روایت نمی کنند، امّا باید عنایت داشت که در گزینش واقعیّت ها دقیقا به فضای ذهنی مخاطبان نظر دارند. در آن روزگار، مخاطبان دعوت پیامبر می پنداشتند که همه حقّانیّت یک پیامبر بسته به این است که معجزه های بزرگ بیاورد و کارهای فراتر از عادت انجام دهد. قرآن به این نیاز پاسخ می دهد و در قصّه پیامبران پیشین، فراوان از این معجزات یاد می کند تا به آنان بگوید که این نیاز چندان صادقانه نیست و بسیاری از امم پیشین پس از دیدن آن معجزات نیز ایمان نیاوردند:

وَلَوْ اَنَّنا نَزَّلْنآ اِلَيْهِمُ الْمَلئِكَهَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتی وَحَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَیْ ءٍ قُبُلًا ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا اِلّا اَنْ يَشآءَ اللّه ُوَلكِنَّ اَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (۲) .

و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل کرده بودیم و مردگان با ایشان سخن می گفتند و هر

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲- انعام / ۱۱۱.

چیزی را دسته دسته نزد آنان گرد می آوردیم، باز هم ایمان نمی آوردند، مگر اینکه خدا بخواهد. ولیک بیشترشان جاهلند .

این نیز از ظرافت های هنری قرآن است که هم نیاز مخاطب را نادیده نمی گیرد و هم رسالت خویش را فدای این نیاز نمی کند. توجّه به نیاز مخاطب بدین معنا نیست که هنرمند همه هَمّ و غمّ خویش را برای برآوردن حاجت او صرف کند. امروز بسیاری از مخاطبان، ابتذال و سکس گرایی را از هنرمند انتظار دارند؛ و گروهی از هنرمندان به همین بهانه ساحت مقدّس هنر را به این مقوله آلوده اند. هنرمند آن است که در آثار خود از این نیاز سخن بگوید، لیکن به گونه ای که مخاطب دریابد نیاز حقیقی در کجا نهفته است و تشنگی راستین چیست و چشمه حقیقت کجاست. راز توجّه عرفای ادیب و ادبای عارف ما به برخی از مقولات کنایی نیز در همین نکته ظریف قابل جست و جوست. قصّه قرآنی آگاهانه از آن حوادث یاد می کند تا به مخاطب بفهماند که گرهِ حقیقت جویی انسان در این اوهام قابل جست و جو نیست، گرچه بسیاری تنها راه ارزشیابی دعوت رسولان را همین امور می دانند. این نکته نیز جای تأمّل دارد که نیاز مذکور تنها به آن دوره مختص نبوده است. حتّی امروز نیز، در عصر توسعه تمدّن، آنچه بیش از هرچیز ذهن ها را می فریبد و دل ها را می بَرَد، همین ادّعاهاست که معمولاً نیز گزافه اند. کافی است جار و جنجال به پا کُنی که غیب می دانی یا آینده را از پیش می بینی یا با شعاعی از انگشتان بیماری ها را درمان می کنی یا ... آن گاه حتّی همین عالمان و روشنفکران و علم زدگان برآستان خانه ات دخیل می بندند!

۵ _ ۴ _ ۴. حادثه عادی و طبیعی

۵ _ ۴ _ ۴. حادثه عادی و طبیعی

نوع دیگر از حوادث در قصّه های قرآن، همین رویدادهای جاری در زندگی طبیعی ما انسان هاست. این نوع نیز در قصّه قرآنی فراوان یافت می شود. رسولان و غیر رسولان، به عنوان افراد عادی، قهرمان بسیاری از قصّه های قرآنند و با همین اتّفاقات معمولی سروکار دارند. شاید زیباترین و خوش پرداخت ترین مثال این قصّه ها، سرگذشت یوسف باشد.

در شرح این گونه حوادث، قصّه قرآنی هرگز به تصویر ماجرا کفایت نمی ورزد؛ بلکه شیوه گزینش بخش های یک حادثه و چگونگی برقراری پیوند میان آن هاست که روایت قرآن از آن حادثه را جذّاب و درس آموز می کند. خوب است اکنون درباره همین نحوه برقراری پیوند میان حوادث قدری سخن گوییم.

۶ _ ۴ _ ۴. محور ارتباط وقایع، غرض اصلی هر قصّه است

۶ _ ۴ _ ۴. محور ارتباط وقایع، غرض اصلی هر قصّه است

در قصّه های قرآن معمولاً زمان عامل ارتباط میان وقایع نیست. غرض و مقصد اصلی هر قصّه نوع ارتباط را تعیین می کند و محور اصلی را روشن می سازد. برای دریافت این نکته، باید به قصّه ای واحد نگریست که از دو منظر و با دو غرض روایت گشته است. به سیر حوادث و نحوه گسترش آن ها در این دو روایت از قصّه ابراهیم عنایت ورزید:

روایت سوره هود:

وَلَقَدْ جآءَتْ رُسُلُنآ اِبْرهیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاما قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ اَنْ جآءَ بِعِجْلٍ حَنیذٍ . فَلَمّا رَآ اَیْدِیَهُمْ لا تَصِلُ اِلَیهِ نَکِرَهُمْ وَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خیفَةً قالُوا لا تَخَفْ اِنّا اُرْسِلْنآ اِلی قَوْمِ لُوطٍ .

وَامْرَاَتُهُ قآئِمَهٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْناها بِاِسْحقَ وَمِنْ وَرآءِ اِسْحقَ یَعْقُوبَ . قالَتْ یا وَیْلَتی ءَاَلِدُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَهذا بَعْلی شَیْخا اِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عَجیبٌ . قـالُوا اَتَعْجَبینَ مِنْ اَمْرِاللّه ِ رَحْمَتُ اللّهِ ِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ اِنَّهُ حَمیـدٌ مَجیـدٌ . فَلَمّا ذَهَبَ عَنْ اِبْرهیمَ الرَّوْعُ وَجآءَتْهُ الْبُشْری یُجادِلُنا فی قَوْمِ لُوطٍ . اِنَّ اِبْرهیمَ لَحَلیمٌ اَوّاهٌ مُنیبٌ . یآ اِبْرهیمُ اَعْرِضْ عَنْ هـذا اِنَّهُ قَدْ جآءَ اَمْرُرَبِّکَ وَاِنَّهُمْ اتیهِمْ عَذابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ.(۱)

به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سـلام. گفت: سـلام. و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضـر آورد . و چون دید که بدان دست نمی یازند، آنان را ناخوش داشت و در دل از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس، ما بر قوم لوط فرستاده شده ایم . زنش که ایسـتاده بود، خندید. او را به اسـحاق بشارت دادیم و پس از اسـحاق به یعقوب . زن گفت: وای بر من، آیا در ایـن پیر سـالی می زایـم و این شـوهر من نیز پیر است؟ این چیز عجیـبی است . گفتنـد: آیـا از فرمـان خـدا تعجب می کنی؟ رحمت و برکات خدا بر شـما اهل این خانه ارزانی باد. او ستودنی و بزرگوار است . چون وحشت از ابراهیم برفت و او را نوید آمـد، با ما درباره قوم لوط به مجادله برخاست. ابراهیم بردبار است و رئوف است و فرمانبردار است . ای ابراهیم، از این سـخن اعراض کن. فرمان پروردگارت فراز آمده است و بر آنها عذابی که هیچ برگشتی ندارد فرود خواهد آمد .

روایت سوره ذاریات:

هَلْ اَتیکَ حَدیثُ ضَیْفِ اِبْرهیمَ الْمُکْرَمینَ . اِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاما قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ . فَراغَ اِلی اَهْلِه فَجآءَ بِعِجْلٍ سَمینٍ . فَقَرَّبَهُ اِلَیْهِمْ قالَ اَلا تَأْکُلُونَ . فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خیفَهً قالُوا لا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلام عَلیم . فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ فی صَرَّهٍ فَصَکَّتْ وَجْهَها وَقالَتْ عَجُوزٌ عَقیمٌ . قالُوا کَذلِکِ قالَ رَبُّکِ اِنَّهُ هُوَ الْحَکیمُ الْعَلیمُ . قالَ فَما خَطْبُکُمْ اَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ . قالُوا اِنّا اُرْسِلْنآ

۱- هود / ۶۹ تا ۷۶.

اِلی قَوْمٍ مُجْرِمینَ . لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ حِجارَةً مِنْ طینٍ . مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُسْرِفینَ . فَاَخْرَجْنا مَنْ کانَ فیها مِنَ الْمُؤْمِنینَ . فَما وَجَدْنا فیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمینَ . وَتَرَکْنا فیها ایَةً لِلَّذینَ یَخافُونَ الْعَذابَ الْاَلیمَ . (۱)

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟ آنگاه که نزد او آمدند و گفتند: سلام. گفت: سلام، شما مردمی ناشناخته اید . در نهان و شتابان نزد کسان خود رفت و گوساله فر بهی آورد . طعام را به نزدشان گذاشت و گفت: چرا نمی خورید؟ و از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس. و او را به فرزندی دانا مژده دادند . و زنش فریاد زنان آمد و بر روی زد و گفت: من پیر زالی نازایم . گفتند: پروردگار تو اینچنین گفته است. و او حکیم و داناست . گفت: ای رسولان، به چه کار آمده اید؟ گفتند: ما را بر مردمی تبهکار فرستاده اند تا تکه های کلوخ بر سرشان بباریم، که بر آنها از جانب پروردگارت برای متجاوزان نشان گذاشته اند . پس همه کسانی را که ایمان آورده بودند بیرون بردیم . و در آن شهر جز یک خانه از فرمانبرداران نیافتیم . و در آن سرزمین برای کسانی که از عذاب دردآور می ترسند نشانی باقی گذاشتیم .

این حوادث با آن که مربوط به قصّه ای واحد هستند، دارای یک نحوه چینش نیستند. از لحاظ میزان قبض و بسط وقایع نیز دو روایت متفاوتند. حتّی سخن فرشتگان نیز با ظواهری گوناگون روایت شده است. این تفاوت هرگز بر تناقض دو تصویر مذکور دلالت نمی کند. رسم قصّه گویی قرآن این است که به تناسب غرض و هدف قصّه، نوع ربط و محور ارتباط قصّه را انتخاب می کند. در روایت سوره هود، هدف آن است که از فشار روحی بر پیامبر اسلام کاسته گردد؛ پس سخن از تفضّل به ابراهیم و «بُشری» و قوم لوط (نه مجرمین) و «حمید مجید» است. امّا در روایت سوره ذاریات، هدف

۱- ذاریات / ۲۴ تا ۳۷.

این است که کافران و معانـدان از عـذاب خداونـد بیم یابنـد و دست از عناد بشوینـد. از این روست که ارتباط حوادث بر مدار همین بیم دهی است و مثلاً ـ بی درنگ فرشـتگان از نزول عـذاب بر قوم مجرم لوط سـخن می گوینـد؛ همان فرشـتگانی که در روایت اوّل همین قصّه نخست از مژده به لوط سخن گفتند و قومش را مجرم نناميدند.

۷ _ ۴ _ ۴. دو شیوه چینش رویدادها

۷ _ ۴ _ ۴. دو شیوه چینش رویدادها

قصّه های قرآن در چینش رویدادها دو روال دارند:

۱. چینش مستقیم یا به ترتیب طبیعی وقوع. این نوع در بیش تر قصّه های قرآن مشاهده می شود.

۲. چینش غیر مسـتقیم یـا به خلاف ترتیب طبیعی وقوع. برخی معتقدنـد که این نوع فقط در قصّه گاو _ گاوی که موسـی ذبح آن را از قومش خواست _ دیده می شود.(۱) امّا نمونه های دیگری از این نوع نیز یافت می گردد؛ مانند قصّه ابراهیم در سوره هود و حجر:

وَلَقَدْ جآءَتْ رُسُلُنا اِبْرهیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاما قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ اَنْ جآءَ بِعِجْلٍ حَنیذٍ .(۲)

به تحقیق رسولان ما برای ابراهیم مژده آوردند. گفتند: سلام. گفت: سلام. و لحظه ای بعد گوساله ای بریان حاضر آورد .

روشن است که مژده دهیِ این فرشتگان به ابراهیم پس از آن بوده که وی

۱- القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، ص ۸۸.

۲- هود / ۶۹. نیز این قصّه را بنگرید در: حجر / ۵۱ تا ۶۰.

به آنان غذا پیشکش کند و ایشان نپذیرند و او از آن ها بهراسد و سپس حقیقت بر وی آشکار گردد. امّا در روال قصّه، بشارت در آغاز آمده است. از همین قبیل است قصّه لوط با این فرشتگان:

فَلَمّا جآءَ الَ لُوطِنِ الْمُرْسَلُونَ . قالَ اِنَّکُمْ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ . قالُوا بَلْ جِئْناکَ بِما کانُوا فیهِ یَمْتَرُونَ . وَاَتَیْناکَ بَالْحَقِّ وَاِنّا لَصادِقُونَ . فَاَسْرِبِاَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَاتَّبِعْ اَدْبارَهُمْ وَلا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ وَامْضُوا حَیْثُ تُؤْمَرُونَ . وَقَضَیْنآ اِلَیْهِ ذلِکَ الاَمْرَ اَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحینَ . وَجآءَ اَهْلُ الْمَدینَهِ یَسْتَبْشِرُونَ . قالَ اِنَّ هؤُلاءِ ضَیْفی فَلا تَفْضَحُونِ .(۱)

چون رسولان نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: شما بیگانه اید . گفتند: نه، چیزی را که در آن شک می کردند آورده ایم . ما تو را خبر راست آورده ایم و ما راستگویانیم . چون پاسی از شب بگذرد، خاندان خود را بیرون ببر . و خود از پی آنها رو و نباید هیچ یک از شما به عقب بنگرد. به هر جا که فرمانتان داده اند بروید . و برای او حادثه را حکایت کردیم که چون صبح فرا رسد ریشه آنها برکنده شود . اهل شهر شادی کنان آمدند . گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید .

از قصّه لوط در جای های دیگر قرآن برمی آید که این فرشتگان تنها هنگامی حقیقت امر را آشکار کردند که مردم شهر مژده دهان در رسیدند و نسبت به آنان آهنگِ سوءکردند. امّا در این جا رهایی و نجات از تنگنا در آغاز آمده و ترتیب زمانی رعایت نشده است.

به نظر می رسد هرجا نظم طبیعی رویدادها رعایت نشده، غرضی خاص در میان بوده است. مثلاً در همین دو قصّه، گویا غرض این بوده که برای

۱- حجر / ۶۱ تا ۶۸.

کاستن از فشارهای روانی بر پیامبر اسلام، مژده بخشی در آغاز قصّه قرارگیرد. پیداست قصّه ای که با مژده آغاز می شود، در زدودن انـدوه کارساز است. قرینه این سخن آن است که سوره هود، همچون سوره هـای حجر و یوسف و یونس، در فاصله «سال اندوه» (= عامُ الحُزْن) و هجرت نازل شده است؛ دورانی که از ایّام بسیار سخت و پرفشار زندگی پیامبر و دعوت اسلامی به شمار می رود.(۱)

۵ _ ۴. حرکت

اشاره

۵ _ ۴. حرکت

زیر فصل ها

۱ _ ۵ _ ۴. نقش حرکت

۱ _ ۵ _ ۴. نقش حرکت

حرکت در قصّه اعم است از انتقال زمانی و مکانی و حادثه ای، و نیز تحوّلات فکری و عاطفی و احساسی. در حقیقت، هر قصّه مجموعه ای از اجزای گوناگون را در برمی گیرد که با انتقال و حرکت دائم رو به رویند. اگر انتقال این اجزا با همنواختی و نظم خاص صورت پذیرد، حرکت قصّه مطلوب و خاطر نواز خواهدبود؛ همانند نغمه های گوناگون در یک اثر موسیقایی که هریک از سازی برمی آیند، امّا وقتی با نظم آهنگین کنار هم قرار می گیرند، از مجموعه آن ها اثری واحد و زیبا پدیدمی آید.

قصّه پرداز با همین «حرکت»، جهانی زنده و پویا پدید می آورد که همه کائنات آن در کنش و واکنشی منطقی و متعادل به سر می برند و در مجموع نظامی واحد را خلق می کنند. این حرکت که تابع حس و شعور

۱- هود / ۶۱ تا ۷۱. نیز این قصّه را بنگرید در: هود / ۷۷ تا ۸۳؛ عنکبوت / ۲۸ تا ۳۵.

قصّه پردازاست، از قانونی یکسان پیروی نمی کند و اصولاً ـ از پیش قابل تعریف و طرّاحی نیست؛ بلکه معمولاً ـ بعد از خلق حوادث وعناصر قصّه به تدریج در لوح خاطر و قلم نقش می گیرد و به این ترتیب، در هر دو قلمرو مادّی و معنوی، مسیر قصّه را رقم می زند.

۲ ـ ۵ ـ ۴. حرکت بر مدار واقعیّت ناب

۲ ـ ۵ ـ ۴. حرکت بر مدار واقعیّت ناب

در قصّه قرآنی، «حرکت» به گونه ای وصف ناپذیر جلوه می کند. قرآن یک حادثه را از ریشه و خاستگاه خویش برمی کشد و تا غایت آن سیر می دهد، همان سان که کمانداری تیر را از کمان رهامی کند و به هدف می نشانَد، بی آن که تیر لحظه ای بایستد یا از مسیر خود منحرف شود. این از آن روست که سیر یک حادثه در قصّه قرآنی، سراسر و لحظه به لحظه بر مدار واقعیّتِ ناب است و هیچ فاصله ای میان ظاهر و باطن اشیا و اشخاص نیست. آن که حق است، باطل نمانیست؛ و آن که باطل است، حق نما نیست. حتّی آن گاه که، به گمان ما، چهره حق و باطل آمیخته جلوه می کند، با قدری تأمّل چهره واقعی پیداست. مثلاً در این سخنِ برادران یوسف خطاب به پدر، ژرفای حقیقت کاملاً آشکار است:

مالَكَ لا تَأْمَنّا عَلی يُوسُفَ وَاِنّا لَهُ لَناصِحوُنَ.(۱)

چیست که ما را بر یوسف امین نمی شماری، حال آن که ما خیرخواه او هستیم؟

۱- یوسف / ۱۱.

چرا یعقوب به آنان اعتماد نـدارد؟ چرا آن ها با تکرار و تأکیـد، خود را خیرخواه یوسف قلمـداد می کننـد؟ وقتی به پاسـخ این پرسش ها می اندیشیم، می بینیم که قرآن با همین عبارت کوتاه چهره واقعی برادران یوسف را نشان می دهد.

۶ _ ۴. زمان

اشاره

۶ _ ۴. زمان

در قصّه، زمـان نقشـی شـگرف دارد. خـارج شـدن قصّه از حـدود زمـانی، آن را به درختی تبـدیل می کنـد که از ریشه هایش جداشـده است. چنین درختی شاخ و بال نمی گستراند و بار و بر نمی گیرد. قصّه موفّق آن است که با دقّت و ظرافت از عنصـر زمان بهره گیرد و به تناسب فضا و سـبک، آن را پر رنگ یا کم رنگ کند. برای بهره گیری از زمان نمی توان قاعده ای معیّن برنهاد. احساس و روح هنرمند است که برای هر قصّه، رنگی از زمان برمی گزیند.

۱ _ ۶ _ ۴. نقش زمان

۱ _ ۶ _ ۴. نقش زمان

در قصّه های قرآن، زمان به منزله دستی است که رویدادها را حمل می کند و آن ها را به حرکت درمی آوَرد. اگر این دست نباشـد، رویـدادها بی جان برزمین می افتنـد و از حرکت بازمیماننـد. به این ترتیب، حضور زمان در قصّه های قرآن حضوری زنده، آگاهانه، و معنادار است. برای نمونه، به قصّه یوسف بنگرید:

آن گـاه که برادران یوسـف او را در چـاه می اندازنـد، خود می داننـد که در چهره شـان نشـانه هـای پَسـتی و نیرنـگ و دروغ پیداست. پس زمان مناسب برای

بازگفتن خبر به پدر، در پیش بردن حرکت قصّه نقشی اساسی دارد. آنان شب را برمی گزینند تا چهره به چهره شدنشان با پدر در روشنایی صورت نپذیرد. و قرآن بر این عنصر زمانی تکیه می کند:

وَجآؤُا اَباهُمْ عِشآءً یَبْکُونَ.(۱)

و شبانگاهان نزد پدر خویش آمدند، در حالی که می گریستند.

همین عنصر زمانی است که در حسّ پدر نیز نقش دارد و او را به این اندیشه وامی دارد که اگر پسرانش صادق بودند، این هنگام دیر را برای بازگفتن خبر برنمی گزیدند.

در همین قصّه، دوران حبس یوسف کاملاً معیّن نمی شود، بلکه به درازای آن اشاره می شود، زیرا آنچه در روند قصّه نقش دارد همین است که یوسف گرچه «چند سال» را در محبس به سر بُرد، هرگز به گمراهی و آلودگی تن نداد و از دعوت الاهی خویش دست نکشید. پس ابهام یافتن زمان در این جا، عین روشنی و روشنایی است:

فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ.(۲)

و چند سال در زندان بمانْد.

۱- یوسف / ۱۶.

۲- یوسف / ۴۲.

۲_ ۶ _ ۴. حرکت زمانیِ رو به پیش

۲_ ۶ _ ۴. حرکت زمانیِ رو به پیش

حرکت زمانی در قصّه های قرآن، حرکتی رو به پیش است، زیرا طبیعتِ زمان اقتضای چنین حرکتی را دارد. خیال پروری در قصّه های معمولی گاه سبب می شود که زمان حرکتی قهقرایی بیابد یا در بستری جامد و ساکن(۱) قرارگیرد؛ امّا قصّه قرآن که روایت کننده صادق واقعیّات است، به همه عناصر طبیعی، همچنان که تحقّق یافته اند، نظر می کند. این ترتیب طبیعی زمانی در همه قصّه های قرآن، حتّی قصّه های دارای امتداد و تعدّد حوادث مختلف، لحاظ شده است. مثلاً ـ در سوره آل عمران، آن گاه که زنجیره ای از رویدادها را ذکر می کند، به ترتیب طبیعی زمانی کاملاً وفادار می مانَد:

۱. گزینش آل عمران به رسالت:

اِنَّ اللّه ٰاصْطَفی ادَمَ وَنُوحا وَالَ اِبْراهیمَ وَالَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ.(۲)

همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.

۲. نذر کردن مادر مریم که آنچه را در رَحِم دارد، وقف خدمت به خانه خدا کند:

اِذْ قالَتِ امْرَاَتُ عِمْرانَ رَبِّ اِنّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنّی اِنَّکَ اَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ.(۳)

و زن عمران گفت: ای پروردگار من، نذر کردم که آنچه در شکم دارم از کار این جهانی آزاد و تنها در خدمت تو باشد. این نذر را از من بپذیر که تو شنوا و دانایی.

۱- برای نمونه، مقایسه شود با برخی از فیلم های «کژیشتف کیشلفسکی».

۲- آل عمران / ۳۳.

۳- آل عمران / ۳۵.

۳. کمال یافتن مریم و تربیتش نزد زکریّا:

فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَاَنْبَتَها نَباتا حَسَنا وَكَفَّلَها زَكَريّا.(۱)

پس پروردگارش آن دختر را به نیکی از او بپذیرفت. و به وجهی پسندیده پرورشش داد و زکریّا را به سرپرستی او گماشت.

۴. بشارت آسمانی به مریم که باردار عیسی است:

اِذْ قالَتِ الْمَلئِكَهُ يا مَريَمُ اِنَّ اللّه َ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسيحُ عيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجيهًا فِى الدُّنيا وَالْاخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبينَ.(۲)

فرشتگان گفتند: ای مریم، خدا تو را به کلمه خود بشارت می دهد؛ نام او مسیح، عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.

۵. برانگیخته شدن عیسی به رسالت:

وَرَسُولاً اِلَى بَنى اِسْرآئيلَ اَنّى قَدْجِئْتُكُمْ بِايَهٍ مِنْ رَبِّكُمْ.(۳)

و به رسالت، سوی بنی اسرائیلش می فرستد که: من با معجزه ای از پروردگارتان نزد شما آمده ام.

۳ _ ۶ _ ۴. استثنا در حرکت زمانی: قصّه بنی اسرائیل و گاو

۳ _ ۶ _ ۴. استثنا در حرکت زمانی: قصّه بنی اسرائیل و گاو

در موارد استثنایی، قرآن حرکت طبیعی زمان را در قصّه نادیده گرفته است. یکی از این موارد در قصّه «بنی اسرائیل و گاو» رخ نموده است. در این قصّه،

۱- آل عمران / ۳۷.

۲- آل عمران / ۴۵.

۳- آل عمران / ۴۹.

سیر حوادث به طور طبیعی روایت نمی شود. سیر طبیعی قصّه این است:

۱. کسی میان بنی اسرائیل کشته می شود.

۲. مردم اختلاف نظر می یابند که قاتل کیست و نزدیک است که این اختلاف به فسادی بزرگ بینجامد.

۳. از موسی می خواهند تا با معجزه ای قاتل را معرّفی کند.

۴. موسی فرمان می دهد که گاوی ذبح کنند و پاره ای از گوشت آن را برکشته زنند تا زنده شود و قاتل را معرّفی کند.

۵. مردم بهانه های گوناگون می آورند تا سرانجام گاوی را که باید، ذبح می کنند.

قرآن مرحله های چهارم و پنجم را نخست می آورد و آن گاه از مراحل سه گانه آغازین سخن می گوید:

وَاِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّه َ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَهً قالُوا أَتَتَّخِذُنا هُزُوًا قالَ اَعُوذُ بِاللّه ِ اَنْ أَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ . قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ماهِیَ قالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّها بَقَرَهٌ لافارِضٌ وَلابِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ. قالوُا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّها بَقَرهٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظرینَ . قالوُا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ماهِیَ اِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَاِنّا اِنْ شآءَ اللّه ُ لَمُهْتَدونَ . قالَ اِنَّهُ یَقُولُ اِنَّها بَقَرَهٌ لاذَلوُلٌ تُثیرُ الاَرْضَ وَلاتَسْقِی الْحَرْثَ مُسَلَّمَهٌ لاشِیَهَ فیها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَماکادُوا یَفْعَلُونَ . وَاِذْقَتَلْتُمْ نَفْسا فَادّارَءْتُمْ فیها وَاللّه ُ مُخْرِجٌ ماکُنْتُمْ تَکْتُمُونَ . فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذالِکَ یُحْیِ اللّه ُ الْمَوتی وَیُریکُمْ اٰیاتِهِ لَعَلَّکُم تَعْقِلوُنَ.(۱)

و به یاد آرید آن هنگام را که موسی به قوم خود گفت: خدا فرمان می دهد که گاوی را

۱- بقره / ۶۷ تا ۷۳.

بکشید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می گیری؟ گفت: به خدا پناه می برم اگر از نادانان باشم . گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بیان کند که آن چگونه گاوی است؟ گفت: می گوید: گاوی است نه سخت پیر و از کار افتاده، نه جوان وکارناکرده، میانسال. اکنون بکنید آنچه شما را می فرمایند . گفتند: برای ماپروردگارت را بخوان تا بگوید که رنگ آن چیست؟ گفت: می گوید: گاوی است به زرد تند که رنگش بینندگان را شادمان می سازد . گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا بگوید آن چگونه گاوی است؟ که آن گاو بر ما مشتبه شده است، واگر خدا بخواهد ما بدان راه می یابیم . گفت: می گوید: از آن گاوان نیست که رام باشد و زمین را شخم زند و کِشته را آب دهد. بی عیب است و یکرنگ. گفتند: اکنون حقیقت را گفتی. پس آن را کشتند، هرچند که نزدیک بود که از آن کار سر باز زنند . و به یاد آرید آن هنگام را که کسی را کشتید و بر یگدیگر بهتان زدید و پیکار درگرفتید و خدا آنچه را که پنهان می کردید آشکار ساخت . سپس گفتیم: پاره ای از آن را بر آن کشته بزنید. خدا مردگان را اینچنین زنده می سازد، و نشانه های قدرت خویش را اینچنین به شما می نمایاند، باشد که به عقل دریابید.

و امّا راز این جابه جایی و استثنا: قرآن در این جا نیز به طبیعت و حقیقت رویداد نظر می کند؛ لیکن این طبیعت، خود، منقلب و وارونه است. انسان، به عنوان اصلی ترین عنصر قصّه، مسخ شده و واژگون گشته است. تردید و بد دلی همه وجود آدم ها را انباشته و آنچه را باید در آغاز بنگرند، در پایان، آن هم پس از چند و چون های بسیار می نگرند. پس طبیعت اینان اقتضامی کند که قصّه شان واژگون نقل شود تا زمان و آدم ها اتّحاد طبیعت یابند.

۴ _ ۶ _ ۴. رنگ زمان: ماضی

۴ _ ۶ _ ۴. رنگ زمان: ماضی

تنها رنگی که از زمان در قصّه های قرآن پیداست، ماضی بودن است. همه حوادث در ظرف گذشته تحقّق می یابند، امّا این گذشته دارای حدّ و مرز

خاص نیست. به سال ها و ماه ها اشاره نمی شود؛ و فاصله زمانی مخاطب، هرچند مخاطبِ دوران پیامبر، با زمان رویداد مورد تأکید قرار نمی گیرد. این پرهیز از محدودسازی زمان، از آن روست که آنچه قصّه را پیش می بَرَد و در ابلاغ پیام عبرت زای آن نقش دارد، تنها همین ظرف ماضی است و تعیّن زمانی در آن هیچ اثری ندارد.

۷ _ ۴. مکان

اشاره

۷ _ ۴. مکان

زیر فصل ها

۱ _ ۷ _ ۴. نقش مکان

۱ _ ۷ _ ۴. نقش مکان

مکان همچون ظرفی است که رویدادهای قصّه در آن جای می گیرند و زمان همانند دستی است که آن را حمل می کند. به این ترتیب، نقش مکان در قصّه به اهمّیّت و تأثیر نقش زمان نیست. بسیار ممکن است که مکان رویدادها در ابلاغ پیام قصّه اثری خاص نداشته باشد. به همین دلیل، قرآن اصولاً از مکان قصّه یادنمی کند، مگر آن که نقشی خاص در سیر حوادث و عبرت دهی داشته باشد، مانند مصر و مدین و طور و اَحقاف.

۲ _ ۷ _ ۴. نمونه تأثیر مکان در قصّه «اِسراء»

۲ _ ۷ _ ۴. نمونه تأثیر مکان در قصّه «اِسراء»

از نمونه های روشن تأثیر مکان، قصّه «اِسراء»است. «مسجد حرام» و «مسجد اقصی» و فاصله میان این دو، همراهِ عنصر زمانی «شب»، روشنگر حدود این قصّه اند و بدون آن ها قصّه معراج در هاله ای از ابهام باقی می مانَد. حسّ افتخار و عظمتی که با شنیدن این قصّه برای مؤمنان پدیدمی آید، وامدار همین عناصر مکانی و زمانی است. اگر از این دو مسجد و هنگامه شب،

ذکری نمی رفت، هرگز چنین تأثیر عاطفی و احساسی ژرفی از قصّه

برنمی آمد:

سُبْحانَ الَّذی اَسْری بِعَبْدِه لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرام اِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَا الَّذی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ ایاتِنآ اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ.(۱)

منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی که گرداگردش را برکت داده ایم سیرداد، تا بعضی از آیات خود را به او بنمایم، هرآینه او شنوا وبیناست.

۳ _ ۷ _ ۴.مکان در قصّه یوسف

۳ _ ۷ _ ۴.مکان در قصّه یوسف

نمونه دیگر ذکر مکان را در قصّه یوسف ملاحظه می کنیم. در این قصّه، از سرزمین مصر نام برده می شود که یوسف به آن برده شد و آن گاه از کاردانی یوسف در اداره امور آن، آمدن یعقوب و فرزندانش به آن جا، و شکل گیری هسته بنی اسرائیل در آن سرزمین سخن می رود. این، زمینه ای است هم برای فهم دقیق و عمیق رخدادهای قصّه یوسف، و هم برای دریافت آنچه در قصّه موسی می آید؛ زیرا فرعون همین بنی اسرائیل را در این سرزمین زیر ستم گرفت و خداوند موسی را برای نجات آنان برانگیخت. پس این هشدار و عبرتی است برای یهودِ همزیست با مسلمانان تا دریابند همان گونه که خداوند پیامبری را برای رهاسازی پدرانشان در مصر برانگیخت، اینک نیز برآنان منّت نهاده و محمّد را برای رهایی و نجات انسان ها مبعوث کرده است. به این ترتیب، یادکردن از مصر با مقصودی چند جانبه صورت پذیرفته است.

۱- اِسراء / ۱.

۴ _ ۷ _ ۴. مکان در قصّه اصحاب کهف

۴ _ ۷ _ ۴. مکان در قصّه اصحاب کهف

اینك به قصّه اصحاب کهف می نگریم تا وضع مکان را در آن دریابیم. از آن جا که مکان گسترده در این قصّه نقشی ندارد، از آن نامی به میان نمی آید؛ یعنی روشن نیست که قصّه در کدام کشور و شهر می گذرد. امّا از مکان های خاص، مانند غاری دور از شهر و سپس از مطلقِ شهر سخن به میان می آید؛ زیرا این ها در انتقال روح قصّه و وضع روحی و فکری قهرمانان آن کاملاً مؤثّرند.

۸ _ ۴. گفت و گو

اشاره

۸ _ ۴. گفت و گو

زیر فصل ها

۱ _ ۸ _ ۴. نقش گفت و گو

۱ _ ۸ _ ۴. نقش گفت و گو

«گفت و گو» روحِ دمیده شده در کالبد یک قصّه است. بدون این روح، مجموع واژه های قصّه همچون توده ای از سنگ جلوه می کنند. تنّوع و رنگارنگی در گفت و گو، به حرکت قصّه جمال ومتانت می دهد. گفت و گو هرچند ظاهری ساده وسهل دارد، از باطنی پیچیده و بس ظریف برخورداراست. قصّه پرداز در نقل یک گفت و گو باید چنان چیره دست باشد که گرمی و پویایی و زندگی را از همین رهگذر به قصّه تزریق کند. به بیان دیگر، گفت و گو باید آن قدر دقیق و لطیف باشد که اشارات و حرکات و احساسات نهفته در جان و خاطر شخصیّت های قصّه را به نمایش گذارَد.

۲ ـ ۸ ـ ۴. تنوّع اسلوبی در گفت و گو

۲ ـ ۸ ـ ۴. تنوّع اسلوبی در گفت و گو

قرآن شیوه ای واحد را در ساختِ گفت و گوی قصّه های خود

برنگزیده است. قصّه باید از همه قید و بندهای پیش ساخته آزاد باشد و به تناسب فضا و حال و هوای خود، شیوه ای را جاری کند. از همین رو، اسلوب های گونه گون گفت و گو، در قصّه های قرآن به کارگرفته شده اند. مثلاً ـ از لحاظ کوتاهی یا بلندی، اشاره ورزی یا صریح گویی، و اجمال یا شرح جزئیات، همه گفت و گوها همسان نیستند. گاه واقعه مختصر است و گفت و گو بلند؛ و گاه واقعه مفصّل است و گفت و گو کوتاه. گاه همان گفت و گوی بلند تنها تصویری از یک وجه واقعه را ترسیم می کند و گاه همین گفت و گوی کوتاه همه وجوه واقعه را بازمی نمایاند.

۳ ـ ۸ ـ ۴. نمونه گفت و گو در قصّه موسی و دو دختر

۳ ـ ۸ ـ ۴. نمونه گفت و گو در قصّه موسی و دو دختر

اینك نمونه ای را بنگرید از گفت و گویی بلند در واقعه ای مختصر؛ گفت و گو میان موسی و آن دو دختر:

ـ ما خَطْبُکُما؟

ـ شما چه می کنید؟

ـ لا نَسْقی حَتّی یُصْدِرَ الرِّعآءُ وَاَبُونا شَیْخٌ کَبیرٌ.(۱)

ـ ما آب نمی دهیم تا آن گاه که چوپانان باز گردند؛ که پدر ما پیری بزرگوار است.

با آنکه پرسش موسی بسیار مختصراست، پاسخ دختران به تفصیل می انجامد. سبب این است که بدون چنین پاسخی، فضای قصّه ترسیم نمی شود: موسی نمی فهمد چرا دختران برکناره ای ایستاده اند؛ پیر بودنِ

۱- قصص / ۲۳.

پـدر آنـان زمینه طرح حوادث بعـدی را فراهم نمی آوَرَد؛ و جوانمردیِ موسـی مجال بروز منطقی نمی یابـد. همچنین در همین پاسخ، تصویری روشن و هنرمندانه از تیره قلبی و ناجوانمردی مردم مَدْیَن، بدون تصریح واژگانی، به چشم می خورَد.

۴ ـ ۸ ـ ۴. حفظ هویّت گفت و گوگران

۴ ـ ۸ ـ ۴. حفظ هویّت گفت و گوگران

گفت و گو در قصّه قرآنی دارای یـک ویژگی ممتـاز است که بعضـی آثـار ادبی دیگر از آن بی بهره انـد. این ویژگی عبارت است از: حفـظ هویّت و شخصـیّت گفت و گوگران. به هنگام خوانـدن قصّه های قرآن، همواره از این توجّه برخورداریم که با شخصـیّت هـایی کاملاً واقعی روبه روییم؛ شخصـیّت هایی با وجود مسـتقل، منطق و تفکّر خاص، و روش ویژه. یعنی هیـچ گاه احتمال نمی دهیم که این کلمات را قلم و قوّه خیال یک هنرمند بر زبان شخصیّت قصّه جاری کرده یا او را به گونه ای حرکت داده باشد که خواه ناخواه به سوی این کلمات سوق داده شود.

مثـال روشن، کلمـات هدهـد است نزد سـلیمان. وقتی «کلیله و دمنه» را می خوانیم، حسّـی درونی به ما پیام می دهـد که حیوان هـای قصّـه هـا واقعی نیسـتند، بلکـه نمـادین و برسـاخته انـد. امّـا در قصّه هدهـد، صادقـانه حس می کنیم چنین پرنـده ای واقعا وجودداشته و به راستی چنین حرف هایی زده است. همین صداقت در کلام خود او نیز موج می زند:

اَحَطْتُ بِما لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُکَ مِنْ سَبَأٍ بِنَبَأٍ یَقینٍ . اِنّی وَجَدْتُ امْرَاَةً تَمْلِکُهُمْ وَاُوتِیَتْ مِنْ

كُلِّ شَيْ ءٍ وَلَها عَرْشٌ عَظيمٌ.(۱)

به چیزی دست یافته ام که تو دست نیافته بودی واز سبا برایت خبری درست آورده ام . زنی را یافتم که بر آنها پادشاهی می کند. از هر نعمتی برخوردار است و تختی بزرگ دارد.

به دلیل همین ویژگی است که گفت وگو در قصّه قرآن، اثری ژرف و شگرف بر مخاطب می نهد؛ اثری که معمولاً «کلمه» در آثار مکتوب و «صدا» و «تصویر» در آثار دیداری ــ شنیداریِ ما از آن برخوردارنیست.

۵ ــ ۸ ــ ۴. تناسب گفت و گو با شخصیّت

۵ ــ ۸ ــ ۴. تناسب گفت و گو با شخصیّت

از ویژگی های گفت وگو در قصّه قرآنی این است که با شخصیّت گفت و گوگر تناسب کامل دارد. ایمان و کفر، قوّت و ضعف، طبقه اجتماعی، و بسیاری ویژگی های دیگر از رهگذر همین گفت و گوها چهره می نمایند. در مناجات که گفت و گوی فرد با خداست و حتّی سخنِ یک فرد با خود (= گفتمان درونی) نیز این ویژگی ها تجلّی دارند. حتّی نوع واژه ها و تعابیری که در این گفت و گوها، مناجات ها، و گفتمان های درونی به کاررفته اند، در تبیین ویژگی های شخصیّت هاو فضاسازی بسیار مؤثّرند. مثلاًـ از میان انواع عباراتی که در مقام کمک خواستن از پروردگار می توان آورد، سوز و گداز خاصّ این عبارت کاملاً برجسته است و نشان می دهد از آنِ کسانی است که در تنگنایی عظیم افتاده اند و چشم امیدشان از هرکس و هر چیز جز خدا و لطف او بریده شده است:

۱- نمل / ۲۲ و ۲۳.

رَبَّنا اَفرِغْ عَلَیْنا صَبْرًا وَتَوَفَّنا مُسْلِمینَ.(۱)

ای پرورگار ما! بر ما شکیبایی ببار و ما را مسلمان بمیران.

این سخن از آنِ جادوگرانی است که ایمان آوردند و از فرعون و تهدیدهایش به پناهگاه لطف خدا روی کردند و با حال فزع مطلق به درگاه او گراییدند.

۶ _ ۸ _ ۴. ایجاز در گفت و گو

۶ _ ۸ _ ۴. ایجاز در گفت و گو

بلاغت قرآن در همه اجزای آن، از جمله قصّه هایش، جریان دارد. بلاغت اقتضا می کند که اِطناب و زیاده گوییِ ناروا در کلام راه نیابد. از این رو، گفت و گو در قصّه های قرآن، با همه تفاصیل و شاخ و برگ ها نمی آید. قرآن تنها عناصر زنده، پویا، بنیادین، و اثرگذار یک گفت و گو را ذکر می کند؛ همان عناصری که از حقیقت راستین و مکنون در ذات اشیا واشخاص پرده برمی دارند.

این ایجاز و بلاغت مَداری، البتّه، یک فایده هنری بزرگ دارد: آن گاه که گفت و گو بر مدار بلاغت می چرخد، مخاطب فرصت می یابد که حقیقتِ ناگفته را در قلمرو صورت های اندیشه اِی خود بجوید و به این ترتیب، با جولان دادن رَخْشِ اندیشه به اقلیم های دور سفرکند. امّا گمان نکنید که این فایده هنری سبب می شود تا حقیقت و خیال در قصّه های قرآن با یکدیگر درآمیزند؛ زیرا دیگر ویژگی های محوری این قصّه ها همواره مخاطب را به

۱- اعراف / ۱۲۶.

مرکزیّت حقیقت توجّه می بخشند و نیروی اندیشه او را بر مدار همین مرکز به حرکت درمی آورند. به این سان، هم مخاطب فرصت باریک اندیشی و جولانِ خاطر می یابد و هم حقیقت به عنوان هسته مرکزی قصّه قرآنی حفظ می شود.

۷ _ ۸ _ ۴. «التفات» در گفت و گو

۷ _ ۸ _ ۴. «التفات» در گفت و گو

فنون بلاغی که قرآن را بر جایگاه اعجاز ادبی نشانده اند، در قصّه های قرآنی نیز به کارگرفته شده اند. یکی از این فنون «التفات» است. التفات (= گرداندنِ گفتار از گونه ای به گونه دیگر) در گفت و گوهای قرآنی، از جمله قصّه های قرآنی، نیز مشاهده می شود. از نمونه های التفات، سخنی درباره مسیح است که ناگاه به گفتار خود او (= غایب به متکلّم) تبدیل می شود:

قالَتْ رَبِّ اَنّی یَکُونُ لی وَلَدٌ یَمْسَسْنی بَشَرٌ قالَ کَذلِکَ اللّه ُیَخْلُقُ ما یَشآءُ اِذا قَضی اَمْرًا فَاِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ . وَیُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَهَ وَالتَّوْرئهَ وَالاْنْجیلَ . وَرَسُولاً اِلی بَنی اِسْرائیلَ اَنّی قَدْ جِئْتُکُمْ بِایَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ اَنّی اَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْرًا بِاِذْنِ اللّه ِ وَاُبْرِئُ الاْکْمَهَ وَالاَبْرَصَ وَاُحْیِ الْمَوْتی بِاِذْنِ اللّه ِ وَاُنَبِّئُکُمْ بِما تَأْکُلُونَ وَما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ.(۱)

مریم گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا فرزندی باشد، در حالی که بشری به من دست نزده است؟ گفت: بدین سان که خدا هرچه بخواهد می آفریند. چون اراده چیزی کند به او گوید موجود شو، پس موجود می شود . خدا به او کتاب و حکمت و تورات وانجیل می آموزد .

۱- آل عمران / ۴۷ تا ۴۹.

و به رسالت بر بنی اسرائیلش می فرستد: من با معجزه ای از پروردگارتان نزد شما آمده ام. برایتان از گل چیزی چون پرنده می سازم و در آن می دمم، به اذن خدا پرنده ای شود، و کور مادرزاد را و گرفته را شفا می دهم. و به فرمان خدا مرده را زنده می کنم. و به شما می گویم که چه خورده اید و در خانه های خود چه ذخیره کرده اید. اگر از مؤمنان باشید، اینها برای شما نشانه های حقانیت من است.

اهل فن برآنند که التفات در چنین مواردی به قصد تنبّه ذهنی صورت می گیرد و سبب می شود که فضای قصّه در ذهن خواننده بیش تر تجسّم و عینیّت یابد.

۸ _ ۸ _ ۴. نمونه گفت و گو در قصّه موسی

۸ _ ۸ _ ۴. نمونه گفت و گو در قصّه موسی

اکنون به نمونه ای زیبا از گفت و گو در قصّه های قرآن بنگرید و تأثیر آن را تحلیل کنید. این نمونه را از قصّه موسی می آوریم.

در آغاز، گفت و گویی است میان خداوند و موسی:

_ اِئْتِ الْقَوْمَ الظّالِمینَ . قَوْمَ فِرْعَوْنَ اَلا یَتَّقُونَ.(۱)

به سوی آن مردم ستمکار برو: قوم فرعون. آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند؟

_ قالَ رَبِّ اِنّی اَخافُ اَنْ یُکَذِّبُونِ . وَیَضیقُ صَدْری وَلا یَنْطَلِقُ لِسانی فَاَرْسِلْ اِلی هرُونَ . وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنْبٌ فَاَخافُ اَنْ یَقْتُلُونِ.(۲)

گفت: ای پروردگار من، می ترسم که دروغگویم خوانند . و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را رسالت ده . و بر من به گناهی ادعایی دارند، می ترسم که مرا بکشند.

۱- شعرا / ۱۰ و ۱۱.

۲- شعرا / ۱۲ تا ۱۴.

ــ قالَ کَلاّ فَاذْهَبا بِایاتِنا اِنّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ.(۱)

گفت: هرگز، آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی دهیم.

از این پس، موسی و برادرش نزد فرعون می شتابند. امّا قرآن می خواهد ما را از مجلس گفت و گوی خداوند و موسی بی هیچ واسطه به مجلس گفت و گوی موسی و فرعون برساند و این دو فضا و مکالمه را در کنار هم قراردهد تا بر تأثیر گفت و گوها بیفزاید؛ از این رو، ذکری از ملاقات موسی و فرعون و چگونگی آن به میان نمی آورَد. پس آن گاه یکسره به مکالمه موسی و فرعون می پردازد و در آغاز، سخن فرعون را ذکر می کند:

ــ اَلَمْ نُرَبِّکَ فینا وَلیدًا وَلَبِثْتَ فینا مِنْ عُمُرِکَ سِنینَ . وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتی فَعَلْتَ وَاَنْتَ مِنَ الْکافِرینَ.(۲)

آیا به هنگام کودکی نزد خود پرورشت ندادیم و تو چند سال از عمرت را در میان ما نگذرانیدی؟ و آن کار را که از تو سر زد مرتکب نشدی؟ پس تو کافر نعمتی.

ــ فَعَلْتُها اِذًا وَاَنَا مِنَ الضّآلّینَ . فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لی رَبّی حُکْمًا وَجَعَلَنی مِنَ الْمُرْسَلینَ . تِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّها عَلَیَّ اَنْ عَبَّدْتَ بَنیاِسْرائیلَ؟(۳)

آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم . و چون از شما ترسیدم گریختم، ولی پروردگار من به من نبوت داد و مرا در شمار پیامبران آورد . و مِنّت این نعمت را بر من می نهی که بنی اسرائیل را برده ساخته ای؟

ــ وَما رَبُّ الْعلَمینَ؟

۱- شعرا / ۱۵.

۲- شعراء / ۱۸ تا ۱۹.

۳- شعراء / ۲۰ تا ۲۲.

پروردگار جهانیان چیست؟

ــ رَبُّ السَّمواتِ وَالاَرْضِ وَما بَیْنَهُما اِنْ کُنْتُمْ مُوقِنینَ.

اگر به یقین می پذیرید، پروردگار آسمانها و زمین و هرچه میان آنهاست.

ــ [فرعون خطاب به اطرافیانش:] اَلا تَسْتَمِعُونَ؟

آیا نشنیدید؟

ــ رَبُّکُمْ وَرَبُّ ابآئِکُمُ الاَوَّلینَ.

پروردگار شما و پرودگار نیاکان شما.

ــ اِنَّ رَسُولَکُم الَّذی اُرْسِلَ اِلَیْکُمْ لَمَجْنُونٌ.

این پیامبری که بر شما فرستاده شده، دیوانه است.

ــ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَما بَیْنَهُما اِنْ کُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

اوست پروردگار مشرق و مغرب و هرچه میان آن دوست، اگر تعقل کنید.

ــ لَئِنِ اتَّخَذْتَ اِلهًا غَیْری لَاَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونینَ.

اگر جز من کس دیگری را به خدایی گیری به زندانت می افکنم.

ــ اَوَ لَوْ جِئْتُکَ بِشَیْ ءٍ مُبینٍ؟

حتی اگر معجزه ای روشن برای تو آورده باشم؟

ــ فَأْتِ بِه اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ.(۱)

اگر راست می گویی، بیاورش.

از این جاست که معجزه موسی رخ می نماید. می بینید که پیاپی آوردن این دو مجلس و حذف صحنه واسطه و زمان و مکان آن، سبب می شود که مخاطب بیش تر با آن فضا احساس همراهی کند و خود را در این گفت و

۱- شعرا / ۱۹ تا ۳۱.

گوها شریک بیند. نیز می بینید که در متن گفت و گوها عنصر صداقت و واقعیّت تا چه حد موج می زند. مثلاً وقتی فرعون عمل پیشین موسی (کشتنِ قبطی) را به رخ او می کشد، وی در پی انکار و رفع اتّهام برنمی آید، بلکه خیلی ساده جواب می دهد:

ـ آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم.

از این مهم تر، هماهنگی مکالمه با واقعیّت های احساسی و روحی است. وقتی گفت وگو در اوج شدّت و کشاکش است، کلمات طولانی و سنگین هستند. حتّی امتداد طولی آن ها نیز بیش تراست. مثلاً به همین پاسخ موسی بنگرید که کاملِ آن چنین است:

ـ آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم. و چون از شما ترسیدم، گریختم. ولی پروردگار من به من نبّوت داد و مرا در شمار پیامبران آورد. و منّت این نعمت را بر من می نهی که بنی اسرائیل را برده ساخته ای؟

امّا وقتی از شدت مکالمه کاسته می شود، واژه ها ضرب آهنگی روان ترمی یابند و از امتداد طولی شان نیز کاهیده می شود. فرعون این بخش را چنین آغازمی کند:

ـ پروردگار جهانیان چیست؟

و مکالمه به همین سان ادامه می یابد. این، هرگز صنعتی متکلّفانه و شگردی برای قصّه گویی نیست، بلکه بازتاب همان واقعیّت های جاری در زمان و مکان واقعه است. این گفت و شنیدهای پیاپی و بی مکث، این فراز و

فرودها، این تندی ها و کندی ها، همه، از درون موسی و فرعون و بطن حادثه سرچشمه می گیرند و قرآن فقط آن ها را روایت می کند.

صحنه ای که شرح آن گذشت، ظاهرا نخستین دیدار موسی و فرعون را روایت می کند. اگر به دیدار دیگر این دو در صحنه ای پَسین بنگرید، بازمی بینید که به تناسب زمینه پیشین و آمادگی فرعون برای برخورد خصمانه، گفت و گو در همه ابعادِ ساختاری و آهنگی و کلامی، رنگ تندی و هیجان می پذیرد.(۱) نیز همین تناسب و همگونی را بنگرید در گفت و گوی موسی با برادرش هارون، آن گاه که از میعاد خویش با پروردگار بازگشت و قوم خود را گمراه گشته دید. به آهنگ خشمگینانه، واژه های سنگین، و فضای مِه آلود این گفتار موسی عنایت کنید:

یا هرُونُ ما مَنَعَکَ اِذْ رَاَیْتَهُمْ ضَلُّوآ . اَلّاَ تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَیْتَ اَمْری؟(۲)

ای هارون، هنگامی که دیدی گمراه می شوند، چرا از پی من نیامدی؟ آیا تو نیز از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟

۱- بنگرید به: طه / ۴۹ تا ۷۱.

۲- طه / ۹۲ و ۹۳.

فصل ۵: مفاهیم و آثار قصّه قرآنی

اشاره

فصل ۵: مفاهیم و آثار قصّه قرآنی

زیر فصل ها

۱ _ ۵. پیام های فکری

اشاره

۱ _ ۵. پیام های فکری

زیر فصل ها

۴ _ ۱ _ ۵. معجزه

۱ _ ۱ _ ۵. طبیعتِ قصّه های قرآن که بیش تر مکّی اند

۱ _ ۱ _ ۵. طبیعتِ قصّه های قرآن که بیش تر مکّی اند

بیش تر قصّه های قرآن مکّی اند واز این رو عمدتا به مسائل کلّی دین نظر دارند. طبیعت دعوت دینی در آن برهه اقتضا می کرده است که نخست پایه های دیانت استوارگردد و از مسائل درجه دوم چندان سخن به میان نیاید. بنابراین، پیام های عقیدتی قصّه های قرآن عمدتا به همین ارزش های کلّی و درجه یکم مربوطند. البتّه گاه نیز از مسائل اخلاقی درجه دوم سخن رفته است، مانند مسأله «کم فروشی» که در قصّه شعیب به آن اشاره شده است. شاید دلیل این باشد که حتّی پس از استقرار ایمان نیز سودجویی های اقتصادی، جامعه مؤمنان را آزارمی دهد و از این رو قرآن آن را در شمار مسائل زیربنایی مورد عنایت قرارداده است. اینک پیام های برجسته عقیدتی را در قصّه های قرآن از نظر می گذرانیم.

۲ _ ۱ _ ۵. دینداری

۲ _ ۱ _ ۵. دینداری

حسّ دینداری در انسان ریشه ای فطری دارد، پس فراگستر و جاودانه است و همه از آن یکسان سهم دارند:

فِطْرَتَ اللّه ِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لاتَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّه ِ ذلِکَ الدّینُ الْقَیِّمُ.(۱)

فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاك و پایدار این است.

همین حس در گونه های تحریف شده، ولی برخاسته از ریشه فطری دینداری، به جنگ با حسّ ناب و سلیم می پرداخته است. قوم عاد خدایان خود ساخته را می پرستیدند و با همان پرستش، به احتجاج با پیامبر خدا بر می خاستند:

قالُوا اَجِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللّه َوَحْدَهُ وَنَذَرَ ما کانَ یَعْبُدُ اباؤُنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا اِنْ کُنْتَ مِنَ الْصّادِقینَ . قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ اَتُجادِلُونَنی فی اَسْماءٍ سَمَّیْتُمُوها اَنْتُمْ وَاباؤُکُمْ ما نَزَّلَ اللّه ُبِها مِنْ سُلْطانٍ فَانْتَظِرُوا اِنّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ.(۲)

گفتند: آیا نزد ما آمده ای تا تنها اللّه را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می گویی آنچه را که به ما وعده می دهی بیاور. گفت: عذاب و خشم پروردگارتان حتما بر شما نازل خواهدشد. آیا درباره این بتهایی که خود و پدرانتان بدین نامها نامیده اید وخدا هیچ دلیلی بر آنها نازل نساخته است، با من ستیزه می کنید؟ به انتظار بمانید، من هم با شما به انتظار می مانم.

و همین مردم می پنداشتند ــ و حقیقتا می پنداشتند ــ که خدایان ساختگی شان به هود آزار رسانده اند:

قالوا یا هُودُ ما جِئْتَنا بِبَیِّنَهٍ وَما نَحْنُ بِتارِکی الِهَتِنا عَنْ قَوْلِکَ وَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤمِنینَ . اِنْ

۱- روم / ۳۰.

۲- اعراف / ۷۰ و ۷۱.

نَقُولُ اِلَّا اعْتَرئکَ بَعْضُ الِهَتِنا بِسُوءٍ.(۱)

گفتند: ای هود، تو برای ما دلیل روشنی نیاورده ای و ما به گفتار تو خدایان خویش را ترک نمی کنیم و به تو ایمان نمی آوریم . جز این نگوییم که بعضی از خدایان ما به تو آزاری رسانده اند.

این حسّ دینداری آن قدر قدرتمند بود که میان مردم و خدایانشان «محبّت» و «مودّت» برقرار می کرد؛ البتّه محبّت و مودّتی این جهانی:

وَقالَ اِنَّما اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّه ِ اَوْثانًا مَوَدَّة بَیْنِکُمْ فِی الْحَیوهِ الدُّنیا.(۲)

گفت: شما بتانی را به جای خدای یکتا به خداگرفته اید تا در این زندگانی دنیا میانتان دوستی باشد.

از همین رو، قرآن اندیشه این مردم را به نحوی ملموس و محسوس برمی انگیزد تا بیندیشند که آیا این خدایان همان ویژگی هایی را دارند که به خاطرشان پرستش می شوند. روشن ترین نمونه این انگیزش فطری در داستان ابراهیم دیده می شود:

وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ اِبرهیمَ . اِذْ قالَ لاَِبیهِ وَقَوْمِه ما تَعْبُدُونَ . قالُوا نَعْبُدُ اَصْنامًا فَنَظَلُّ لَها عاکِفینَ . قالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ اِذْتَدْعُونَ . اَوْیَنْفَعُونَکُمْ اَوْیَضُرُّونَ . قالوا بَلْ وَجَدْنآ ابآءَنا کَذلِکَ یَفْعَلُونَ . قالَ اَفَرَءَیْتُم ما کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ . اَنْتُمْ وَاباآؤُکُمُ الاَقْدَمُونَ . فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لی اِلاّ رَبَّ الْعالَمینَ . اَلَّذی خَلَقَنی فَهُوَ یَهْدینِ . وَالَّذی هُوَ یُطْعِمُنی وَیَسْقینِ . وَاِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفینِ . وَالَّذی یُمیتُنی ثُمَّ یُحْیینِ . وَالَّذی اَطْمَعُ اَنْ یَغْفِرَلی خَطیئَتی یَوْمَ الدّینِ.(۳)

۱- هود / ۵۳ و ۵۴.

۲- عنکبوت / ۲۵.

۳- شعرا / ۶۹ تا ۸۲.

و داستان ابراهیم را برایشان تلاوت کن . آنگاه که به پدر و قوم خود گفت: چه می پرستید؟ گفتند: بتانی را می پرستیم و معتکف آستانشان هستیم . گفت: آیا وقتی آنها را می خوانید صدایتان را می شنوند. یا برای شما سود و زیانی دارند؟ گفتند: نه، پدرانمان را دیده ایم که چنین می کرده اند. گفت: آیا می دانید که چه می پرستیده اید، شما و نیاکانتان؟ آنها دشمنان منند، ولی پروردگار جهانیان دوست من است: آن که مرا بیافریده سپس راهنماییم می کند، و آن که به من طعام می دهد و مرا سیراب می سازد، و چون بیمار شوم شفایم می بخشد، و آن که مرا می میراند و سپس زنده می کند، و آن که امید می دارم که در روز قیامت خطایم را ببخشاید.

همین برخورد حسّی و بسیار ملموس که رگ دینداری سلیم را می جنبانَد، در سخن قرآن با امّت محمّد نیز جلوه گر است:

اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّه ِ عِبادٌ اَمْثالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ . اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِها اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها اَمْ لَهُمْ اذانٌ يَسْمَعُونَ بِها قُلِ ادْعُوا شُرَكآءَكُمْ ثُمَّ كيدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ . اِنَّ وَلِيِّىَ اللّه ُالَّذى نَزَّلَ اَلْكِتابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصّالِحينَ . وَالَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِه لايَسْتَطيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلا اَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ . وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدى لا يَسْمَعُوا وَتَرئهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ وَهُمْ لايُبْصِرُونَ.(۱)

آنهایی که جز اللّه به خدایی می خوانید، بندگانی چون شمایند. اگر راست می گویید، آنها را بخوانید، باید شما را اجابت کنند . آیا آنها را پاهایی هست که با آن راه بروند یا آنها را دستهایی هست که با آن حمله کنند یا چشمهایی هست که با آن ببینند یا گوشهایی هست که با آن بشنوند؟ بگو: شریکانتان را بخوانید و بر ضد من تدبیر کنید و مرا مهلت مدهید . یاور من اللّه است که این کتاب را نازل کرده و او دوست شایستگان است . آنان را که به جای اللّه به خدایی می خوانید، نه شما را می توانند یاری کنند و نه خود را . و اگر آنها را به راه هدایت

۱- اعراف / ۱۹۴ تا ۱۹۸.

بخوانی نمی شنوند و می بینی که به تو می نگرند ولی گویی که نمی بینند.

در آینه قصّه های قرآن، دعوت اساسی پیامبران نیز در همین آگاه گری جلوه می کند: دعوت به پرستش خدای یگانه و دست شستن از پرستش خدایان ساختگی:

اُعْبُدُوا اللّه ـ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ.(۱)

خدا را عبادت کنید که جز او برای شما معبودی نیست.

۳ _ ۱ _ ۵. رازدانیِ پیامبران

۳ _ ۱ _ ۵. رازدانیِ پیامبران

خـدای حکیم، رسولان خویش را که از میان مردم برگزیـده است، به علم غیب، در محدوده ای که خود می خواهد، آگاه می کند. و این از آن روست که پیامبران بتوانند آفاق ناپیدای سعادت را در چشم مردم پدیدار سازند.

نحوه این ارتبـاط، به تناسب وضـعیّت و فضای دعوت پیامبران، متفاوت بوده است: ابراهیم و یوسف با خواب راستین (= رؤیای صادق)، موسی با گفت و گوی بی پرده (= تکلیم)، ابراهیم به واسطه فرشتگانی بشرگونه، و... :

فَلَمّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ قالَ یا بُنَیَّ اِنّی اَری فِی الْمَنامِ اَنّی اَذْبَحُکَ.(۲)

چون با پدر به جایی رسید که باید به کار بپردازند، گفت: ای پسرکم! در خواب دیده ام که تو را ذبح کنم.

۱- اعراف / ۵۹ و ۶۵ و ۷۳ و ۸۵؛ هود / ۵۰ و ۶۱ و ۸۴؛ مؤمنون / ۲۳ و ۳۲.

۲- صافّات / ۱۰۲.

اِذْ قالَ یُوسُفُ لِاَبیهِ یآ اَبَتِ اِنّی رَاَیْتُ اَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَاَیْتُهُمْ لی ساجِدینَ.(۱)

آنگاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر، من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم، دیدم که سجده ام می کنند.

وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنا هُمْ عَلَیْکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ وَکَلَّمَ اللّه ُمُوسی تَکْلیما.(۲)

و پیامبرانی که پیش از این داستانهاشان را برای تو گفته ایم و آنان که داستانهاشان را برای تو نگفته ایم. و خدا با موسی سخن گفت، چه سخن گفتنی بی میانجی.

هَلْ اَتیٰکَ حَدیْثُ ضَیفِ اِبْراهیمَ الْمُکْرَمینَ . اِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلامًا قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ . فَراغَ اِلی اَهْلِه فَجآءَ بِعِجْلٍ سَمینٍ . فَقَرَّبَهُ اِلَیْهِمْ قالَ اَلا تَأْکُلُونَ . فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خیفَةً قالُوا لاتَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلیمٍ.(۳)

آیا داستان مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟ آنگاه که نزد او آمدند و گفتند: سلام. گفت: سلام، شما مردمی ناشناخته اید . در نهان و شتابان نزد کسان خود رفت و گوساله فربهی آورد . طعام را به نزدشان گذاشت و گفت: چرا نمی خورید؟ و از آنها بیمناک شد. گفتند: مترس. و او را به فرزندی دانا مژده دادند.

و البتّه روش عمومی ارتباط با پیامبران، که بیش از شیوه های دیگر جریان داشته است، گفتار اِلاهی با واسطه فرشته وحی بوده است.

۴ـ ۱ـ ۵. معجزه

۴ ـ ۱ ـ ۵. معجزه

قرآن در زمانه ای فرودآمد که دو عقیده رایج در باب پیامبران بر ذهن مردم

۱- یوسف / ۴.

۲- نساء / ۱۶۴.

۳- ذاریات / ۲۴ تا ۲۸. نیز بنگرید به: حجر / ۵۱.

حاکم بود: یکی آن که پیامبر بایـد از فرشـتگان خـدا باشـد؛ و دیگر این که اگر هم پیامبر از میان آدمیان برگزیـده شود، باید همـواره بـا معجزات اِلاـهی مـدد یابـد و برای آنـان آیه و بیّنه ای معجزه گـون بیـاورد. قرآن اقرار می کنـد که معجزه آوری از ویژگی های پیامبران است، امّا به این مطلب تن نمی دهـد که ایمان آوردن متوقّف بر معجزه باشد. این حقیقت را که معجزات با پیامبران پیشین همراه بوده اند ولی کم تر سود بخشیده اند، بارها در قصّه های قرآن می نگریم:

وَما مَنَعَنآ اَنْ نُرْسِلَ بِالْآیاتِ اِلّا اَنْ کَذَّبَ بِهَا الاَوَّلوُنَ وَاتَیْنا ثَمُودَ النّاقَهَ مُبْصِرَهً فَظَلَمُوا بِها وَما نُرْسِلُ بِالْآیاتِ اِلّا تَخْویْفا.(۱)

ما را از نزول معجزات بازنداشت، مگر اینکه پیشـینیان تکذیبش می کردند. به قوم ثمود به عنوان معجزه های روشنگر ماده شتر را دادیم. بر آن ستم کردند. و ما این معجزات را جز برای ترسانیدن نمی فرستیم.

وَلَوْ اَنَّنـا نَزَّلْنـا اِلَیْهِمُ الْمَلئِکَهَ وَکَلَّمَهُمُ الْمَـوْتی وَحَشَـرْنا عَلَیْهِمْ کُـلَّ شَـیءٍ قُبُلاًـ مـا کـانُوا لِیُؤْمِنُوا اِلاّـ اَن یَشـآءَ اللّه وَلکِنَّ اَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ.(۲)

و اگر ما فرشـتگان را بر آنها نازل کرده بودیم و مردگان با ایشان سـخن می گفتند و هر چیزی را دسته دسته نزد آنان گرد می آوردیم، باز هم ایمان نمی آوردند، مگر اینکه خدا بخواهد. ولیک بیشترشان جاهلند.

۱- اسراء / ۵۹.

۲- انعام / ۱۱۱.

۲ _ ۵. پیام های اخلاقی

اشاره

۲ _ ۵. پیام های اخلاقی

زیر فصل ها

۱ _ ۲ _ ۵. سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی

اشاره

۱ _ ۲ _ ۵. سه شیوه تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی

در قصّه های قرآن، سه شیوه رادر تثبیت و انتقال پیام های اخلاقی می نگریم:

۱. نهی صریح

۱. نهی صریح

بر خلاف آنچه در ادبیّات و هنر امروز معمول است، یکی از شیوه های پیامدهی اخلاقی در قصّه های قرآن «نهی صریح» است. این شیوه در جایی به کارگرفته می شود که آن ضدّ ارزش از امور عادی زندگی مردم شمرده شود و همچون سنّتی اجتماعی میان آنان رایج گشته باشد. نمونه این شیوه، نهی از کم فروشی در قصّه شعیب است. نیز همین شیوه در مورد ضدّ ارزش هایی که در رفع نیاز عاطفی جامعه به کارگرفته می شوند، تجلّی می کند. مثال مهّم این نوع، تلاش برای «بازداشتنِ مؤمنان و سد کردن راه بر ایشان» است:

وَاِلی مَدْیَنَ اَخاهُمْ شُعَیْبًا قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُواللّه مالَكُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ قَدْجاءَتْكُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَوْفُوا الْكَیْلَ وَالْمیزانَ وَلا تَبْخَسُوا النّاسَ اَشْیآءَهُمْ وَلا تُفْسِدُوا فِی الاَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها ذلِكُمْ خَیْرٌلَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤمِنینَ . وَلا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِ مَنْ امَنَ بِه وَتَبْغُونَها عِوَجًا وَاذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلیلاًفَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَیْفَ كانَ عاقِبَهُ الْمُفْسِدینَ.(۱)

و بر مردم مـدین برادرشـان شُـعَیب را فرسـتادیم. گفـت: ای قـوم مـن، اللّه را بپرستیـد، شـما را خـدایی جز او نیست، از جـانب پروردگارتـان نشـانه ای روشـن آمـده است. پیمـانه و ترازو را تمـام ادا کنیـد و به مردم کم مفروشـید و از آن پس که زمین به صلاح آمده است در آن فساد مکنید، که

۱- اعراف / ۸۵ و ۸۶.

اگر ایمان آورده اید، این برایتان بهتر است . و بر سر راهها منشینید تا مؤمنان به خدا را بترسانید و از راه خدا بازدارید و به کجروی وادارید. و به یادآرید آنگاه که اندک بودید، خدا بر شمار شماافزود. و بنگرید که عاقبت مفسدان چگونه بوده است.

۲. تعجّب یا پرسشِ نکوهشی (= استفهام انکاری)

۲. تعجّب یا پرسشِ نکوهشی (= استفهام انکاری)

این شیوه نیز در مورد ضدّ ارزش هایی به کاررفته که در قالب عادت های زشت و رایج مردم جلوه می کنند و خُلقی عام به شمار می روند. مثال برجسته این مورد، عمل لواط است:

وَلُوطًا اِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اَتَأْتُونَ الْفاحِشَةَ ما سَبَقَكُمْ بِها مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعالَمينَ؟(۱)

و لوط را فرستادیم. آنگاه به قوم خود گفت: آیا کاری زشت می کنید، که هیچ کس از مردم جهان پیش از شما نکرده است؟

۳. نمایش دادن اخلاق دیگران

در این شیوه، قرآن اخلاق بعضی از گروه های اجتماعی را به نمایش می نهد. در این جا نیز همانند دیگر بخش ها و ابعاد، هرچه بر زبان قرآن جاری می شود صدق محض است. برخلاف نظریّه دکتر خلف اللّه، می توان از همین تصویرهای قرآنی به روحیات و خُلقیّات حقیقی این گروه های اجتماعی پی برد.

۱- اعراف / ۸۰. نیز بنگرید به: نمل / ۵۴.

۲ _ ۲ _ ۵. نظریّه «سمبل پردازی در نمایش اخلاق دیگران»

۲ _ ۲ _ ۵. نظریّه «سمبل پردازی در نمایش اخلاق دیگران»

دکتر خلف اللّه عقیده دارد که در این مورد نیز، همانند رویدادهای تاریخی، قصّه های قرآن گاه در مقام تعبیر ادبی و هنری اند ونه بیان واقعیّت.(۱) اگر به راستی چنین باشد، چگونه می توان مرزی میان تعابیر صرفا ادبی و ترسیم های واقعی بازشناخت؟ از این گذشته، مگر قرآن کتاب ادبیّات و فنون ادبی است که وقتی ظاهرش به روشنی از ارزش ها یا ضدّ ارزش های اخلاقی یک قوم سخن می گوید، ما گمان بریم که مُرادی دیگردارد و در مقام سمبل پردازی و تمثیل است؟

بسیار حیرت آور است که دکتر خلف اللّه، در مقام استدلال، می گوید:

در این جا، واقعیّت روانی بیش از صدق و صحّت قضایا مورد ملاحظه قرارمی گیرد. این از آن روست که مسأله مهم، جنگ روانی است، نه بیش تر و نه کم تر. چه بسا آنچه درباره ویژگی های یهود آمده است، از همین باب باشد؛ زیرا قرآن، به ویژه در دوران مَدَنی، هجومی سرسختانه را ضدّ یهود سامان می داد.(۲)

آیا معنای این سخن چیزی جز این است که قرآن برای مبارزه بایهود و جنگ روانی با آنان، ویژگی هایی را به ایشان نسبت داده که چه بسا خلاف واقع بوده است؟ و در این صورت، چه تفاوتی است میان بشر وخداوند؟ هر

۱- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۱۱.

۲- الفنّ القصصی فی القرآن الکریم، ص ۱۱۱.

دو در مقام درگیری و نبرد، شایعه می پراکنند و دروغ می گویند؟ اصولاً اگر این ویژگی های منفی وضدّ ارزشی در یهود نبود، چرا قرآن تا این اندازه سرسختانه در برابرشان موضع گرفت و پیامبر و یاران خاصّ ش چنان یهود ستیزی به راه انداختند؟ آیا هجوم سرسختانه ضدّ یهود هم، به تعبیر دکتر خلف اللّه، نمادین و تمثیلی بوده است؟

۳ ـ ۲ ـ ۵. برخی از ویژگی های مهمّ یهود و مصریان

اشاره

۳ ـ ۲ ـ ۵. برخی از ویژگی های مهمّ یهود و مصریان

از هر روی، اینک برخی از ویژگی های مهّم یهود و نیز مصریان را مرور می کنیم:

۱. عهد شکنی

۱. عهد شکنی

برجسته ترین ویژگی یهود که در قرآن به تصویر کشیده شده است، پایبند نبودن به عهداست. در قصّه موسی می نگریم که قوم او بسیاری از عهدهایی را که با وی بسته بودند، ناجوانمردانه زیر پا نهادند:

وَلَقَدْ اَنْزَلْنا اِلَیْکَ ایاتٍ بَیِّناتٍ وَما یَکْفُرُبِها اِلاَّ الْفاسِقُونَ . اَوَ کُلَّما عاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِیْقٌ مِنْهُمْ بَلْ اَکْثَرُهُمْ لایُؤْمِنُونَ . وَلَمّا جآءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللّه ِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَریقٌ مِنَ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ کِتابَ اللّه ِ وَرآءَ ظُهُورِهِمْ کَاَنَّهُمْ لایَعْلَمُونَ.(۱)

هر آینه که بر تو آیاتی روشن نازل کردیم. و جز فاسقان کسی منکر آنها نخواهدشد . آیاهر بار که با خدا پیمانی بستند گروهی از ایشان پیمان شکنی کردند؟ آری بیشترشان ایمان نخواهندآورد . و گروهی از اهل کتاب چون پیامبری از جانب خدا بر آنان مبعوث شد که به

۱- بقره / ۹۹ تا ۱۰۱.

کتابشان هم گواهی می داد، کتاب خدا را چنان که گویی از آن بی خبرند، پسِ پشت افکندند.

از همین ویژگی اخلاقی با تصویری بس هنرمندانه در جایی دیگر یادشده است:

وَمِنْ اَهْلِ الْکِتابِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ یُؤَدِّه اِلَیْکَ وَمِنْهُمْ مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ بِدینارٍ لایُؤَدِّه اِلَیْکَ اِلّا ما دُمْتَ عَلَیْهِ قآئِمًا ذلِکَ بِاَنَّهُمْ قالُوا لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْاُمِّیینَ سَبیلٌ وَیَقُولُونَ عَلَی اللّه ِ الْکَذِبَ وَهُمْ یَعْلَمُونَ.(۱)

از میان اهل کتاب کسی است که اگر او را امین شمری و قنطاری به او بسپاری آن را به تو باز می گرداند، و از ایشان کسی است که اگر امینش شمری و دیناری به او بسپاری جز به تقاضا و مُطالبت، آن را بازنگرداند. زیرا می گوید: راه اعتراض مردم مکه بر ما بسته است و کس ما را ملامت نکند. اینان خود می دانند که به خدا دروغ می بندند.

همین ویژگی از مصریان نیز به تصویر کشیده شده است. آنان کسانی هستند که عهد خویشتن با خدا را شکسته اند:

وَلَقَدْ اَخَذْنآ الَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنینَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ . فَاِذا جآءَتْهُمُ الْحَسَنَهُ قالُوا لَنا هذِهِ وِاِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَمَنْ مَعَهُ اَلا اِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَاللّه ِ وَلکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لایَعْلَمُونَ . وَقالُوا مَهْماتَأْتِنا بِه مِنْ ایَهٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنینَ . فَاَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُّوفانَ وَالْجَرادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفادِعَ وَالدَّمَ اایاتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَکْبَرُوا وَکانُوا قَوْمًا مُجْرِمینَ . وَلَمّا وَقَعَ عَلَیْهِم الرِّجْزُ قالُوا یا مُوسی ادْعُ لَنا رَبِّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ لَئِنْ کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنی اِسْرائیلَ . فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُمُ الرِّجْزَ اِلی اَجَلٍ هُمْ بالِغُوهُ اِذا هُمْ یَنْکُثُونَ .

۱- آل عمران / ۷۵.

فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْنا هُمْ فِی الْیَمِّ بِاَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِایاتِنا وَکانُوا عَنْها غافِلینَ.(۱)

قوم فرعون را به قحط و نقصان محصول مبتلاکردیم، شاید پندگیرند . چون نیکیی نصیبشان می شد می گفتند: حق ماست. و چون بدیی به آنها می رسید، موسی و همراهانش را بدشگون می دانستند. آگاه باشید، آن نیک و بد که به ایشان رسد از خداست، ولی بیشترینشان نمی دانند . و گفتند: هرگونه نشانه ای برایمان بیاوری که ما را بدان مسحور کنی به تو ایمان نخواهیم آورد . ما نیز بر آنها نشانه هایی آشکار و گوناگون چون طوفان و ملخ و شپش و قورباغه وخون فرستادیم. باز سرکشی کردند، که مردمی مجرم بودند . و چون عذاب بر آنها فرودآمد، گفتند: ای موسی، بدان عهدی که خدا را با تو هست او را بخوان، که اگر این عذاب از ما دور کنی به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو می فرستیم . چون تا آن زمان که قرار نهاده بودند عذاب را از آنها دور کردیم، پیمان خود را شکستند. پس، از ایشان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم. زیرا آیات ما را دروغ می انگاشتند و از آنها غفلت می ورزیدند.

۲. ضعف و بی ارادگی

۲. ضعف و بی ارادگی

همچنین مصریان در پیروی از فرعون و عبادت او، گروهی خوار و ضعیف و بی اراده قلمداد می شوند:

وَقالُوا یا اَیُّهَ السّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّکَ بِما عَهِدَ عِنْدَکَ اِنَّنا لَمُهْتَدُونَ . فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُم الْعَذابَ اِذا هُمْ یَنْکُثُونَ . وَنادی فِرْعَوْنُ فی قَوْمِه قالَ یا قَوْم اَلَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ وهذِهِ الاَنْهارُ تَجْری مِنْ تَحْتی اَفَلاتُبْصِرُونَ. اَمْ اَنَا خَیْرٌ مِنْ هذَاالَّذی هُوَ مَهینٌ وَلایَکادُ یُبینُ. فَلَوْلا اُلْقِیَ عَلَیْهِ اَسْوِرَهٌ مِنْ ذَهَبٍ اَوْجآءَ مَعَهُ الْمَلئِکَهُ مُقْتَرِنینَ. فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطاعُوهُ اِنَّهُمْ کانُوا فاسِقینَ.(۲)

گفتند: ای جادوگر، پروردگارت را با آن عهدی که با تو نهاده است برای ما بخوان که ما

۱- اعراف / ۱۳۰ تا ۱۳۶.

۲- زخرف / ۴۹ تا ۵۴.

هدایت شدگانیم . چون عذاب را از آنها برداشتیم، پیمان خود را شکستند . فرعون در میان مردمش نداداد که: ای قوم من، آیا پادشاهی مصر و این جویباران که از زیر پای من جاری هستند از آنِ من نیستند؟ آیا نمی بینید؟ آیا من بهترم یا این مرد خوار ذلیل که درست سخن گفتن نتواند؟ چرا دستهایش را به دستبندهای طلا نیاراسته اند؟ و چرا گروهی از فرشتگان همراهش نیامده اند . پس قوم خود را گمراه ساخت تا از او اطاعت کردند، که مردمی تبهکاربودند.

۳ _ ۵. سنّت های انسانی

اشاره

۳ _ ۵. سنّت های انسانی

بارها تأکید کرده ایم و می کنیم که قصّه های قرآن پیام آور تاریخ و علم و ادب و هنر نیستند. هدف و پیام این قصّه ها، ارائه صورتی اصیل و صحیح از ناموس ها و سنّت های انسانی است. عبرت و موعظه ای که در قصّه های قرآن نهفته است، یادآوریِ همین سنّت هاست. اگر انسان ها این پیام های جاودان را به روشنی درک کنند، افقِ فراپیش را بصیرانه می بینند و راه را از بیراهه تشخیص می دهند. اکنون به سنّت های برجسته انسانی در قصّه های قرآن اشاره می کنیم.

۱ _ ۳ _ ۵. نقش تربیتی پیامبران در محیط اجتماع

۱ _ ۳ _ ۵. نقش تربیتی پیامبران در محیط اجتماع

پیامبران با افکار بلند خویش جامعه را می ساختند و میان نیازهای امّت ها و مقتضیات زمان سازگاری پدیدمی آوردند. آبادی و اصلاح و زندگی جوامع از پیامبران بود.(۱) اگر پیامبران نبودند، امّت ها نمی توانستند از گذشته خویش

۱- برگرفته از: هود / ۱۲؛ نوح / ۲ تا ۴.

رهایی یابند و به آینده پرامید پیوندند.(۱) وحدت امّت ها بر پایه دعوت پیامبران بود و بر مدار تعالیم آن ها اختلافات شخصی و سیاسی و اجتماعی به وحدت می گرایید.

پیامبران فرزندان محیط خویش بودند: از همان جنس، با همان زبان، برادرِ مردم، و غمخوار آن ها. پیامبران در محیط خود پرورده می شدند و کودکی و نوجوانی خویش را در میان همانان به سر می بردند، امّا سنّت ها وآداب ناشایست ایشان را مرتکب نمی شدند. آنان تا روزگاری که خداوند برای بعثتشان برمی گزید، به ظاهر بر آیین مردم بودند، ولی هرگز در کفر والحاد با ایشان همراهی نمی کردند. این نشان می دهد که پیامبران بر محیط خود تأثیر می نهادند و هرگز محیطْ آن ها را به کفر و فساد برنمی انگیخت.

۲ _ ۳ _ ۵. انشعاب و تجزیه کافران از مؤمنان

اشاره

۲ _ ۳ _ ۵. انشعاب و تجزیه کافران از مؤمنان

در هر جامعه، انشعاب و تجزیه رهاورد تعصّب است. آن گاه که پیامبران با آیات الاهی می آمدند، گروهی به مخالفت متعصّبانه با آن ها برمی خاستند و جامعه را به تجزیه و انشعاب می کشاندند، با آن که می دانستند آنچه پیامبران آورده اند حق است:

كانَ النّاسُ اُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّه ُالنَّبِيّينَ مُبَشِّرينَ وَمُنْذِرينَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّاسِ فيمَااخْتَلَفُوا فيهِ وَمَااخْتَلَفَ فيهِ اِلاَّ الَّذينَ اُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ماجآءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْيًا

۱- برگرفته از: یس / ۶.

بَیْنَهُمْ فَهَدَی اللّه ُالَّذینَ امَنُوا لِمَااخْتَلَفُوا فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ وَاللّه ُیَهْدی مَنْ یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیم.(۱)

مردم یک امت بودند، پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد، و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارنـد میانشان حکم کند، ولی جز کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجتها آشکار گشته بود از روی حسـدی که نسبت به هم می ورزیدنـد در آن اختلاف نکردنـد. و خدا مؤمنان را به اراده خود در آن حقیقتی که اختلاف می کردند راه نمود، که خدا هرکس را که بخواهد به راه راست هدایت می کند.

این اختلاف و جدایی ناموس اجتماع است و اگر نباشد، باید تعجّب کرد:

وَلَوْ شآءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ اُمَّهً واحَدهً وَلا یَزالُونَ مُخْتَلِفینَ.(۲)

و اگر پروردگار تو خواسته بود، همه مردم را یک امت کرده بود، ولی همواره گونه گون خواهند بود.

وجود دشمنان و مخالفان سرسخت برای هر پیامبر، سنّتی طبیعی و تغییرناپذیراست:

وَکَذالِکَ جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمینَ وَکَفی بِرَبِّکَ هادِیًا وَنَصیرًا.(۳)

اینچنین هر پیامبری را از میان مجرمان دشمنی پدیدآوردیم. و پروردگار تو برای راهنمایی و یاری تو کافی است.

به همین دلیل، هیچ جای تعجّب نیست که حتّی در یک خانواده نیز آثار

۱- بقره / ۲۱۳.

۲- هود / ۱۱۸. نیز بنگرید به: مائده / ۴۸؛ نحل / ۹۳.

۳- فرقان / ۳۱. نیز بنگرید به: انعام / ۱۱۲.

این جدایی و انشعاب پدیدار گردد:

وَضَرَبَ اللّه ُمَثَلاً لِلَّذینَ امَنُوا امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ اِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتًا فِی الْجَنّهِ وَنَجِّنی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِه وَنَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ.(۱)

و خدا برای کسانی که ایمان آورده انـد، زن فرعون را مَثَل می زند آنگاه که گفت: ای پروردگار من، برای من در بهشت نزد خود خانه ای بناکن و مرا از فرعون و عملش نجات ده و مرا از مردم ستکاره برهان.

همین تجزیه است که مؤمن را در برابر کافر برمی خیزانَد، حتّی اگر این سو فرزند باشد و آن سو پدر و مادر:

وَالَّذی قالَ لِوالِدَیْهِ اُفٍّ لَکُما اَتَعِدانِنی اَنْ اُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلی وَهُما یَسْتَغیثانِ اللّه َوَیْلَکَ امِنْ اِنَّ وَعْدَاللّه ِ حَقٌّ فَیَقُولُ ما هذا اِلّا اساطیرُ الاْوَّلینَ.(۲)

و آن که به پدر و مادرش گفت: اف بر شـما، آیا به من وعده می دهید که از گورم برخیزانند و حال آنکه مردمی پیش از من بوده اند که برنخاسته اند؟ و آن دو به درگاه خدا استغاثه می کنند و گویند: وای بر تو ایمان بیاور که وعده خدا حق است. می گوید: اینها چیزی جز همان افسانه پیشنیان نیست.

و امّا عوامل عمده این رویارویی:

یکم. وضع معیشتی و اقتصادی

یکم. وضع معیشتی و اقتصادی

از عوامل مهمّ مخالفت متعصّبانه گروهی از مردم با پیامبران، اتراف و خوش زیستی و دنیا خواهی آنان بود:

۱- تحریم / ۱۱.
۲- احقاف / ۱۷.

وَما اَرْسَلْنا فی قَرْیَهٍ مِنْ نَذیرٍ اِلاّ قالَ مُتْرفُوها اِنّا بِمآ اُرْسِلْتُمْ بِه کافِرونَ . وَقالُوا نَحْنُ اَکْثَرُ اَمْوالاً وَاَوْلادًا وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ.(۱)

ما هیچ بیم دهنده ای به قریه ای نفرستادیم، جز آنکه توانگران عیاشـش گفتند: ما به آنچه شـما را بدان فرستاده اند ایمان نمی آوریم . و گفتند: اموال و اولاد ما از همه بیشتر است وکس ما را عذاب نکند.

این رویارویی تا آن حد دامن می گسترد که همین دنیا خواهان و پول پرستان حاضر می شدند هرچه را دارند در راه مبارزه با آرمان های پیامبران صرف کنند:

اِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ لِیَصُدُّوا عَنْ سَبیلِ اللّه ِفَسَیُنْفِقُونَها ثُمَّ تَکُونَ عَلَیْهِمْ حَسْرَهً ثُمَّ یُغْلَبُونَ وَالَّذینَ کَفَرُوا اِلی جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ.(۲)

کافران اموالشان را خرج می کنند تا مردم را از راه خدا بازدارند. اموالشان را خرج خواهند کرد و حسـرت خواهند برد، سپس مغلوب می شوند. و کافران را در جهنم گردمی آورند.

به عکس، لایه های فُرودینِ اجتماع معمولاً دعوت پیامبران را اجابت می کردند واز یاوران پایدار آنان می شدند:

قالَ الْمَلاُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِه لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ امَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّه قالُوا اِنّا بِمآ اُرْسِلَ بِه مُؤْمِنُونَ . قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا اِنّا بِالَّذی امَنْتُمْ بِه کافِرُونَ.(۳)

۱- سبأ / ۳۴ و ۳۵.

۲- انفال / ۳۶.

۳- اعراف / ۷۵ و ۷۶.

مهتران قومش که گردنکشی می کردند، به زبون شدگان قوم که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می دانید که صالح از جانب پرودرگارش آمده است؟ گفتند: ما به آیینی که بدان مأمور شده ایمان داریم . گردنکشان گفتند: ما به کسی که شما ایمان آورده اید ایمان نمی آوریم.

ریشه جنگ پایدار و همیشگی میان فقر و غَنا در همین خصلت است. به همین دلیل بود که ثروتمندان به پیامبران طعنه می زدند که فقیران را به پشتیبانی و همراهی می گیرند:

فَقالَ الْمَلاَءُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِه ما نرئکَ اِلاّ بَشَرا مِثْلُنا وَما نَرئکَ اتَّبَعَکَ اِلاَّ الَّذینَ هُمْ اَراذِلُنا بادِیَ الرَّأیِ وَما نَری لَکُمْ عَلَیْنا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّکُمْ کاذِبینَ.(۱)

مهتران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی بینیم. و نمی بینیم که جز اراذل قوم از تو متابعت کنند. و نمی بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه پنداریم که دروغ می گویید.

قالُوا اَنُؤْمِنُ لَکَ وَاتَّبَعَکَ الاَرْذَلُونَ؟(۲)

گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان پیرو تو هستند؟

قرآن، خود، ریشه این درگیری را بازمی گوید. ثروتمندان همواره در تنعّم و لذّت بودند واز وضع موجود بهره می بردند، پس هرگز خشنود نبودند که این وضع دگرگون شود و منافع ایشان در خطر افتد:

بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَاباَءَهُمْ حَتّی جآءَ هُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبینٌ . وَلَمّا جآءَهُمُ الْحَقُّ قالُوا هذا سِحْرٌ

۱- هود / ۲۷.

۲- شعرا / ۱۱۱.

وَاِنّا بِه کافِرُونَ.(۱)

و من اینان و پدرانشان را از زندگی بهره مند کردم تا آنگاه که حق و پیامبری روشنگر به سویشان آمد. چون حق بر آنها آشکارشد گفتند: این جادوست و ما بدان ایمان نمی آوریم.

از این گذشته، اصولاً ثروت استکبار می آورد:

کَلّا اِنَّ الْاِنْسانَ لَیَطْغی . اَنْ رَاهُ اسْتَغْنی.(۲)

حقا که آدمی نافرمانی می کند، هرگاه که خویشتن را بی نیاز بیند.

امّا فقر معمولاً نفس را رام و آرام می کند و زمینه پذیرش دعوت حق را فراهم می سازد، اگر مستکبران و صاحبان زر و زور بگذارند:

وَ بَرَزُوا للّه ِ جَمیعًا فَقالَ الضُّعَفؤُ لِلَّذینَ اسْتَکْبَرُوا اِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا مِنْ عَذابِ اللّه ِ مِنْ شَیءٍ قالُوا لَوْ هَدئنَااللّه ُ لَهَدَیْناکُمْ سَواءٌ عَلَیْنآ اَجَزِعْنا اَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحیصٍ.(۳)

همه در پیشگاه خدا حاضر آیند. ناتوانان به آنان که گردنکشی می کردند گویند: ما پیرو شما بودیم. آیا اکنون می توانید ما را به کار آیید واندکی از عذاب خدا را از ما دفع کنید؟ گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می کردیم. حال ما را راه خلاصی نیست، برای ما یکسان است چه بیتابی کنیم، چه شکیبایی ورزیم.

دوم. وضع فرهنگی و فکری

کسانی که از پیش، آمادگی های فکری و فرهنگی یافته اند و دانش دین را

۱- زخرف / ۲۹ و ۳۰.

۲- علق / ۶ و ۷.

۳- ابراهیم / ۲۱.

صادقانه در جان های خود راه داده اند وزندگی به غفلت نمی گذرانند، برای پذیرش دعوت پیامبران آماده ترند:

تَنْزیلَ الْعَزیزِ الرَّحیم . لِتُنْذِرَ قَوْمًا ما اُنْذِرَ اباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ . لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لایؤْمِنُونَ . اِنّا جَعَلْنا فی اَعْناقِهِمْ اَغْلالاً فَهِیَ اِلَی الاَذْقانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ . وَجَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لایُبْصِرُونَ . وَسَواءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لایؤْمِنُونَ . اِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَخَشِیَ الرَّحمنَ بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَهٍ وَاَجْرٍ کَریمٍ.(۱)

قرآن از جانب آن پیروزمند مهربان، نازل شده . تا مردمی را بیم دهی که پدرانشان بیم داده نشدند و در بی خبری بودند . و عده خدا درباره بیشترشان تحقق یافته و ایمان نمی آورند . و ما بر گردنهایشان تا زنخها غلها نهادیم، چنان که سرهایشان به بالاست و پایین آوردن نتوانند . در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری. و بر چشمانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند دید . تفاوتشان نکند چه آنها را بترسانی و چه نترسانی، ایمان نمی آورند . تنها، توکسی را بیم می دهی که از قرآن پیروی کند واز خدای رحمان در نهان بترسد. چنین کس را به آمرزش و مزد کرامند مژده بده.

اساسا مقصود پیامبران پیشین نیز همین آماده سازی و انذار امّت ها برای دریافت پیام پیامبرانِ پَسین بوده است. انسان پدیده های اجتماعی را بر پایه برداشت ها و داشته های ذهنی اش تفسیر می کند. هرچه ایمان و باور در جان فرد یا گروهی بیش تر ریشه گیرد، آمادگی او یا آن ها برای پذیرش دعوت حق بیش تر می شود. کسانی که با اهل کتاب خو گرفته و فروغی از تعالیم منذرانه و مبشّرانه پیامبران پیشین را دیده بودند، برای پذیرش دعوت محمّد صلی الله علیه و آله آماده تر بودند. از همین رو، مردم یثرب آن گونه پایدار و استوار به وی

۱- یس / ۵ تا ۱۱.

پیوستند؛ در حالی که مردم مکّه به دلیل خو گرفتن با افکار ثَنوی و مشرکانه از این آمادگی دور بودند:

وَاِذا ما اُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ اَیُّکُمْ زادَتْهُ هذهِ ایمانًا فَاَمَّا الَّذینَ امَنُوا فَزادَتْهُمْ ایمانًا وَهُمْ یَسْتَبْشِرُونَ . وَاَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْسًا اِلی رِجْسِهِمْ وَماتُوا وَهُمْ کافِرُونَ.(۱)

و چون سوره ای نازل شود، بعضی می پرسند: این سوره به ایمان کدام یک از شما در افزود؟ آنان که ایمان آورده اند به ایمانشان افزوده شود، و خود شادمانی می کنند . امّا آنان که در دلهایشان مرضی است، جز انکاری بر انکارشان نیفزود و همچنان کافر بمردند.

به همین دلیل است که قرآن اهل کتاب را بیش تر عتاب می کند که چرا حق را نمی پذیرند، با آن که زمینه پذیرش دعوت حق در آنان وجوددارد:

یآ اَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِایاتِ اللّه ِ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ؟ یآ اَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَتَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟(۲)

ای اهل کتاب، با آنکه خود به آیات خدا شهادت می دهید، چرا انکارشان می کنید؟ ای اهل کتاب، با آنکه از حقیقت آگاهید، چرا حق را به باطل می آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید؟

قُلْ یآ اَهْلَ الْکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّه ِ مَنْ امَنَ تَبْغُونَها عِوَجًا وَاَنْتُمْ شُهَدآءُ وَمَااللّه ُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ.(۳)

بگو: ای اهل کتاب، به چه سبب آنها را که ایمان آورده اند از راه خدا باز می دارید و

۱- توبه / ۱۲۴ و ۱۲۵.

۲- آل عمران / ۷۰ و ۷۱.

۳- آل عمران / ۹۹.

می خواهید که به راه کج روند؟ و شما خود به زشتی کار خویش آگاهید و خدا نیز از آنچه می کنید غافل نیست.

سوم. حاکمیّت پدران و سنّت های پیشین

پیشینه یک ملّت، اگر روشن و مثبت باشد، پشتوانه ای قوی و سودمند برای اوست؛ و اگر منفی وتاریک باشد، همچون باری گران بر پشتش سنگینی می کند و دست و پایش را برای حرکت و تکاپو برمی بندد. از عوامل مهمّ انشعاب در جامعه مورد دعوت پیامبران، همین بود که گروهی زیر بار حاکمیّت سنّت های پدران خود دست و پا بسته بودند و نمی توانستند از سلطه آن افکار شوم رهایی یابند. قوم ابراهیم می گفتند:

بَلْ وَجَدْنآ ابآءَنا کَذلِکَ یَفْعَلُونَ.(۱)

بلکه پدران خویش را یافتیم که چنین می کردند.

قوم هود می گفتند:

اِنْ هذا اِلاّ خُلُقُ الاَوَّلینَ . وَما نَحْنُ بِمُعَذَّبینَ.(۲)

این جز همان دروغ و نیرنگ پیشینیان نیست و ما عذاب نخواهیم شد.

قوم موسی می گفتند:

قالوا اَجِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَیْهِ اباءَنا؟(۳)

۱- شعرا / ۷۴.

۲- شعرا / ۱۳۷ و ۱۳۸.

۳- یونس / ۷۸.

آیا آمده ای تا ما را از آن آیین که پدرانمان را بر آن یافته ایم، منصرف سازی؟

و قوم محمّد می گفتند:

حَسْبُنا ما وَجَدْنا عَلَیْهِ ابآءَنا.(۱)

آن آیینی که پدران خود را به آن معتقد یافته ایم، ما را بس است.

۳ _ ۳ _ ۵. استواری و پایداریِ عقیدتیِ مؤمنان

۳ _ ۳ _ ۵. استواری و پایداریِ عقیدتیِ مؤمنان

کسی که به آیین و راهی ایمان آورده است، از لحاظ عاطفی و روحی در فضایی قرارمی گیرد که هر اندیشه مخالف در نظرش ناصواب جلوه می کند. ارتباط فکری میان مؤمن واندیشه اش، هر مؤمنی که باشد و هر اندیشه ای که داشته باشد، ارتباطی حبیبانه است:

وَمِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّه ِ اَنْدادًا یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّه ِ وَالَّذینَ امَنُوا اَشَدُّ حُبًّا للّه ِ.(۲)

بعضی از مردم برای خدا همتایانی اختیار می کنند و آن ها را چنان دوست می دارند که خدا را. ولی آنان که ایمان آورده اند، خدا را بیش تر دوست می دارند.

وجود این جَوّ روانی سبب می شود که مؤمن به یک عقیده، بر اندیشه خود پای فشارد و صاحب اندیشه مقابل را گمراه شمارد:

وَقالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصاری عَلی شی ءٍ وَقالَتِ النَّصاری لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلی شَیْ ءٍ وَهُمْ یَتْلُونَ الْکِتابَ کَذلِکَ قالَ الَّذینَ لایَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّه ُیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیمَهِ فیما کانُوا فیهِ

۱- مائده / ۱۰۴.

۲- بقره / ۱۶۵.

یَخْتَلِفُونَ.(۱)

با آنکه کتاب خـدا را می خوانند، یهودان گفتند که ترسایان بر حق نیند و ترسایان گفتند که یهودان بر حق نیند. همچنین آنها که ناآگاهنـد سـخنی چون سـخن آنان گویند. خدا در روز قیامت درباره آنچه در آن اختلاف می کنند، میانشان حکم خواهد کرد.

قوم نوح به راستی و از صمیم جان، می پنداشتند که خود بر حقّ و هدایتند و نوح گمراه گشته است:

قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ اِنّا لَنَرئکَ فی ضَلالٍ مُبینٍ . قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بی ضَلالَةٌ وَلکِنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ.(۲)

مهتران قومش گفتند: تو را به آشکارا در گمراهی می بینیم . گفت: ای قوم من، گمراهی را در من راهی نیست، من پیامبری از جانب پروردگار جهانیانم.

همین اسـتواری بر عقیده است که مؤمنان را اتّحاد و همبسـتگی می بخشد و عواطف و سلایق گوناگون را گرداگرد یک مدار گرد می آورَد. پس راز نیرومنـدی یـک قـوم در همین همبسـتگی فکری و اعتقـادی شـان نهفته است و اگر مردمی از این منبع فاصـله گیرند، وحدت ملّی شان آسـیب می پذیرد. به همین جهت، هرگاه فردی اندیشه ای نومی آورد، ناخشنودی یک قوم را برمی انگیزد و بدگمانی و شوم اندیشی ایشان را دامن می زند:

وَلَقَدْ اَرْسَـلْنا اِلی ثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحًا اَنِ اعْبُدُوا اللّه ـ فَاِذاهُمْ فَریقانِ یَخْتَصِمُونَ . قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَه قَبْلَ الْحَسَـنَه لَوْلا تَسْتَغْفِرُونَ اللّه ـ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ . قالُوا اطَّیَّرْنا بِکَ وَبِمَنْ

۱- بقره / ۱۱۳.

۲- اعراف / ۶۰ و ۶۱.

مَعَکَ قالَ طآئِرُ کُمْ عِنْدَاللّه ِبلِ اَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ.(۱)

و بر قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خدای یکتا را بپرستید. ناگهان دو گروه شدند و با یکدیگر به خصومت برخاستند . گفت: ای قوم من، چرا پیش از نیکی بر بدی می شتابید؟ چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟ شاید بر شما رحمت آورَد . گفتند: ما تو را ویارانت را به فال بد گرفته ایم. گفت: جزای شما نزد خداست. اینک مردمی فریب خورده هستید.

همه پیامبران و دعوتگران الاهی مشمول همین قاعده بوده اند. هیچ پیامبری نبوده است که از ریشخند و استهزای قوم خود در امان باشد:

وَلَقَدْ اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ فی شِیَعِ الْاَوَّلینَ . وَما یَأْتیهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلّا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُونَ.(۲)

و ما رسولان خود را پیش از تو به میان اقوام پیشین فرستاده ایم . هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد، جز آنکه مسخره اش کردند.

آن گاه با انواع تهدیدها پیامبران را بیم می داده اند: تهدید به رَجْم و سنگسار، تهدید به حبس، تهدید به آوارگی و خانه به دوشی، تهدید به سوزانده، تهدید به قتل. و از آن پس، این تهدیدها عملی می شده اند. هریک از پیامبران به یک یا چند نوع از این تهدیدها و همانندهای آن ها گرفتار گشته است.

به همین دلیل، دعوت پیامبران همواره به نوعی با گذشته پیوند داشته است تا مردم یکسره آن را تازه و بدیع نشمرند و از آن نگریزند. از این گذشته،

۱- نمل / ۴۵ تا ۴۷.

۲- حجر / ۱۰ و ۱۱.

پیونـد خاصّ عاطفی و اجتماعی هر پیامبر با مردم خویش و همزبانی اش با آنان سـبب می شده که هم از دامنه خصومت با این اندیشه تازه رفته رفته کاسته شود وهم پیامبر با دلسوزی و پایمردی راه خویش را ادامه دهد و بر رسالت خود پای بفشارد.

پیامبران خدا به دلیل داشـتن همین بینش صحیح از ناموس اجتماع و سنّت طبیعی انسانی، در برابر آزارها و گزندها صبوری می ورزیدنـد و بـا ایمـان و اعتقـادی روشن، آزارشـان را برخاسـته از همان حسّ طبیعی می دانسـتند. پس هرگز توده ها را دشـمن خویش نمی شمردند و با اسلوب هایی که خداوند به آنان تعلیم می کرد، رفته رفته در ایمان آنان تصّرف می کردند تا اندیشه توحیدی را جایگزین آن سازند.

۴ _ ۳ _ ۵. خوشبینی و امید پیامبران نسبت به آینده

۴ _ ۳ _ ۵. خوشبینی و امید پیامبران نسبت به آینده

پیامبران به راه و مرام خود ایمان داشتند و از این رو هرگز نسبت به پیروزی خویش شک نمی کردند. پیروزی برای آن هاعمل به وظیفه انذار و تبشیر بود و وعده اِلاهی همواره در جانشان چراغ رسالت را برمی افروخت:

ثُمَّ نُنَجّی رُسُلَنا وَالَّذینَ امَنُوا کَذلِکَ حَقًّا عَلَیْنا نُنْجِی الْمُؤمِنینَ.(۱)

آنگاه پیامبرانمان و کسانی را که ایمان آورده اند می رهانیم، زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را برهانیم.

۱- یونس / ۱۰۳.

حتّی گـاه فشارها و آزارها سـبب می شـده است که پیام آوران اِلاهی در آسـتانه افسـردگی قرارگیرنـد، ولی باز همان امیـد به آینده و چشمداشت به لطف خداوند آنان را نجات می داده است:

وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ اَنْ لآ اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالمینَ . فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَنَجَّیْناهُ مِنَ الغَمِّ وَکَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنینَ.(۱)

و ذوالنّون را آنگاه که خشـمناک برفت و پنـداشت که هرگز بر او تنگ نمی گیریم. و در تاریکی نـداداد: هیـچ خدایی جز تو نیست، تو منزه هستی و من از سـتمکاران هسـتم . دعایش را مستجاب کردیم و او را از اندوه رهانیدیم و مؤمنان را اینچنین می رهانیم.

گاه نیز در آسـتانه ناامیـدی، خداونـد نشانه هایی از رحمت و نصـر را بر پیامبران خود نازل می فرموده است تا این امید بیش تر در جان آنان قوّت گیرد و در لحظه های سخت احساس تنهایی نکنند:

حَتّی اِذَا اسْتَیْئَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جآءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشآءُ وَلایُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمینَ.(۲)

چون پیـامبران نومیـد شدنـد و چنان دانسـتند که آنها را تکـذیب می کننـد، یاریشان کردیم و هرکه را خواستیم نجات دادیم و عذاب ما از مردم گنهکار بازگردانیده نشود.

قصّه هایی که از اقوام پیشین در قرآن آمده اند، عوامل مهمّ روحی در کاستن از فشارهای روانی بر پیامبر ما بوده اند. در خلال همین رویدادها، قلب

۱- انبیا / ۸۷ و ۸۸.

۲- یوسف / ۱۱۰.

پیامبر قوّت می گرفته است، زیرا آثار نصر و رحمت خداوند را برای پیام آوران پیشین به روشنی می دیده است. همین تجربه های پیروز پیشین، مؤیّدی بزرگ برای ادامه راه محمّد بوده است.

۴ _ ۵. معجزه

اشاره

۴ _ ۵. معجزه

زیر فصل ها

۱ _ ۴ _ ۵. رنگ قصّه در پرتو معجزه

۱ _ ۴ _ ۵. رنگ قصّه در پرتو معجزه

از پدیده های برجسته و نمایان در قصّه های قرآن، معجزه و امور غیرعادی است. روشن است که این حوادث و جریان های غیر عادی برخاسته از حکمت و تدبیر انسان نیستند و تنها از خواست و تدبیر خداوند سرچشمه می گیرند. ورودِ ناگهانیِ این پدیده به صحنه قصّه، ناگاه همه چیز را در پرتو خویش می گیرد و رنگی دیگرگون به واقعه می بخشد.

مثلاً به قصّه موسی بنگرید. آن گاه که موسی با پیروان خویش از چنگ فرعون و سپاهش می گریزد، سرانجام بر کناره نیل، راهْ بسته می مانَد و در فراپشتِ خود سپاهی انبوه می بیند. در این حال، تنها دو پایان در تصّور مخاطب می گنجد: تسلیم موسی و پیروانش؛ یا مرگ و نیستی ایشان. امّا قرآن که در جای های گوناگون از این قصّه پرده برمی دارد(۱)، در همه حال سرانجامی غیر عادی را رقم می زند: شکافته شدن آب های موّاج و نجات موسی و پیروانش و آن گاه غرق شدن فرعون و سپاهش! پیداست که این پایان ناگهانی و غیرقابل پیش بینی، با محاسبه ها و اندازه گیری های معمولی

۱- دخان / ۲۲ تا ۲۴؛ شعرا / ۵۹ تا ۶۶؛ طه / ۷۶ و ۷۷.

سازگاری نـدارد و به همین دلیل است که عقل و جبروت و قدرت فرعون را به تسـلیم وامی دارد، تا آن جا که او نیز به هنگام غرق ایمان می آورد:

قالَ امَنْتُ اَنَّهُ لا اِلهَ اِلاَّ الَّذی امَنَتْ بِهِ بَنُوا اِسْرائیلَ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ.(۱)

گفت: ایمان آوردم که هیچ خداوندی جز آن که بنی اسرائیل بدان ایمان آورده اند نیست، و من از تسلیم شدگانم.

۲ ـ ۴ ـ ۵. تصرّف در احساس و وجدان مخاطب

۲ ـ ۴ ـ ۵. تصرّف در احساس و وجدان مخاطب

بروز نیروهای غیبی و ظهور معجزات در قصّه های قرآن، سـبب می شود که احساس و وجدان مخاطب به گونه ای شـگرف در تصـرّف درآیـد. و این، همـان چیزی است که در قصّه هـای دیگر از آن نشـانی نیست، زیرا قصّه گویـان دیگر اگر هم بتـوانند چنین صـحنه هایی را بیافرینند، مخاطب همواره با دیده تردید و دو دلی به آن ها می نگرد. آنچه سـبب می شود که یک واقعه باورنکردنی و عجیب وحدت قصّه را در هم ریزد و ذهن مخاطب را پراکنده سازد، همین است که مخاطب آن را باور ندارد و احسـاس می کنـد که قصّه گو آن را به وی تحمیل کرده است. امّا معجزه در قصّه قرآنی، واقعه ای است که تاریـخ آن را ثبت کرده است و انسـان هـا بـا قلب خود گواهی اش داده انـد. پس در حقیقت، ظهور آن در قصّه قرآن، یعنی بازگویی و بازنمایی آن، نه آفرینش و خیال انگیزی.

۱- یونس / ۹۰.

۵ _ ۵. سرنوشت

اشاره

۵ _ ۵. سرنوشت

زیر فصل ها

۱ _ ۵ _ ۵. مفهوم سرنوشت

۱ _ ۵ _ ۵. مفهوم سرنوشت

حوادث و شخصیّت ها در قصّه های قرآن کاملاً در قلمرو سرنوشت جای می گیرند، البتّه سرنوشت به مفهومی که در معارف اسلامی از آن سخن می رود. در فرهنگ اسلامی، سرنوشت شبحی نیست که در ورای اشخاص و اشیا حضور داشته باشد و به نحو مستقیم در آفرینش رویدادها نقش ایفا کند. سرنوشت نیرویی است پنهان که در کیان هستی نهاده شده و انسان ها پس از رخداد وقایع به آن پی می برند و با محاسبات معمول به اسباب و علل آن راهی ندارند. آنان فقط می توانند در برابر این نیرو از خود سؤال کنند: چرا این کودک ناقص به دنیا آمد؟ چرا زلزله ای شهری را با خاک یکسان کرد؟ چرا...؟ آن گاه، اگر پاسخ هایی در قلمرو دانش خود نیابند، آن را به سرنوشت نسبت می دهند.

به این سان، هرچه به دامنه دانش و درک آدمی افزوده گردد، از قلمرو سرنوشت کاسته می شود. برای تشبیه، می توان قصّه موسی را در نظر آورد که با عبد صالح روانه سفری می شود، با این شرط که در راه بگوومگو نکند. امّا وقتی می بیند عبد صالح کشتیِ مردم را سوراخ می کند یا کودکی را هلاک می سازد یا دیواری در حال فروریختن را در شهری که مردمش هیچ عنایتی به آنان نمی ورزند تعمیر می کند، هر بار با شگفتی راز این کارها را از او می پرسد و جواب می شنود: «مگر شرط ما ترکِ بگو مگو نبود؟». در این قصّه، موسی در مدار واقعیّت های معمول سیر می کند و عبد صالح در جهانی که رمزش بر موسی گشوده نیست. از این رو، آن گاه که راز این کارهای

شگفت را در می یابد، به پشیمانی گرفتار می آید که چرا آن پرسش ها را از عبد صالح کرد و سرانجام خود را از مصاحبتش محروم ساخت.(۱) موسی مَثَلِ همین انسان واقع بین است که هرچه را در دایره ادراک و دانش بشری اش نگنجد، به پرسش می گیرد و آن را برنمی تابد.

سرنوشت همچون چرخی است بزرگ با اجزای فراوان که می گردد و می گردد؛ و از حرکتش چرخ دنده های بسیار را به گردش در می آورد. بیننده عادی که از بیرون به این منظره می نگرد، با دو گونه حرکت رویاروست: یکی حرکت چرخ بزرگ که در مسیری واحد و منظّم حرکت می کند؛ و دیگر حرکت چرخ دنده های کوچک و کوچک تر که هر کدام در مسیری خاص می گردد و حرکتشان ناهماهنگ و ناهمگن جلوه می کند. امّا برای یک کارشناس آشنا به این ابزار، همه اجزا همنوا و همجهت و همگن حرکت می کنند و ناسازگاری ای در گردش آن ها مشهود نیست:

ما تَری فی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَری مِنْ فُطُورٍ . ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ اِلَیْکَ الْبَصَرُ خاسِئًا وَهُوَ حَسیرٌ.(۲)

در آفرینش خدای رحمان هیچ خلل و بی نظمی نمی بینی. پس بار دیگر نظر کن، آیا در آسمان شکافی می بینی؟ بار دیگر نیز چشم بازکن و بنگر. نگاه تو خسته و درمانده به نزد تو باز خواهد گشت.

تا آن جا که ما می دانیم، انسان تنها موجود دارای شعور و اراده در میان

۱- بنگرید به: کهف / ۶۵ تا ۸۲.

۲- ملک / ۳ و ۴.

آفریدگان خداوند است. با این حال، در مجموعه این چرخ دوّار بزرگ، انسانِ با اراده باشعور نیز به مقتضای مجموعه این نظام حرکت می کند و از همین رو، برای پرسش هایی که به حرکت کلّی و راز آلوده آن مربوط است، پاسخی نمی یابد؛ همان سان که موسی برای کارهای عبد صالح پاسخی نمی یافت.

۲ _ ۵ _ ۵. موضع قصّه های قرآن در برابر سرنوشت

۲ _ ۵ _ ۵. موضع قصّه های قرآن در برابر سرنوشت

موضع قصّه های قرآن در برابر سرنوشت، موضعی منطقی و عقلانی است. در قصّه های قرآن همه چیز بر طریق عادت طبیعی جاری است، مگر آن گاه که خداوند معجزه ای را در مجرایی از حیات جاری می سازد. سرنوشت _ همان گونه که در بیان مفهوم آن گفتیم _ نقشی پیدا در آفرینش حوادث ندارد، بلکه غالب حوادث در همان ظرف و فضای معمول اتّفاق می افتند. لیکن پس از وقوع حوادث، موضع مؤمنان و منکران تفاوت دارد. مؤمنان در هر حال خداوند را شاکرند و به سرنوشت خشنود؛ و منکران از بلاها و ناملایمت ها رویگردان و ناخشنود. یوسف در زندان شکرگزار است و نعمت خداوند را یادمی کند:

ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّه ِ عَلَیْنا وَعَلَی النّاسِ وَلکِنَّ اَکْثَرَ النّاسِ لایَشْکُرُونَ.(۱)

این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است، ولی بیش تر مردم ناسپاسند.

۱- یوسف / ۳۸.

یعقوب نیز آن گاه که خبر ناگواری درباره یوسف می شنود، از «صبر جمیل» سخن می گوید.(۱)

۳ _ ۵ _ ۵. انسان: موجودی مسؤول در عرصه حیات

۳ _ ۵ _ ۵. انسان: موجودی مسؤول در عرصه حیات

سرنوشت، به این مفهوم، مؤمن را از مسؤولیّت هایش در عرصه حیات غافل نمی سازد. مؤمن با قدرت، تفکّر، و تدبیر می کوشد تا همه توان خود را به کار بندد؛ و همین یعنی زندگی و ادای دین انسانی. این که چه نتیجه ای در نهایت حاصل می شود و سرنوشت چه رقم می زند، ذرّه ای از مسؤولیّت او نمی کاهد و به آن نیز نمی افزاید. پس هر نتیجه ای حاصل شود، مؤمن خود را ملامت نمی کند. از همین روست که همه شخصیّت های مثبت در قصّه های قرآن، از جمله پیامبران الاهی، همواره در تلاش و تفکّر و تدبیرند و بیش از همه بار ناملایمت ها را بر دوش می کشند و با همین سبب های مادّی و معمول راه مبارزه و تکاپو را طی می کنند. تنها در موارد ویژه، امدادهای خاص واعجازین رخ می نمایند و هرگز جایگزین تلاش و تدبیر این سختکوشان نمی شوند. راستی، انسان چه کم از دانه ای دارد که از زمین سر برمی کشد و در برابر نیروهای طبیعت می ایستد و آزارهای پیرامون را به جان می خرد تا با بهره گرفتن از هرچه برای رشد او آفریده شده، بالنده گردد و سرانجام ثمر دهد؟ آیا هردانه ای سرانجام ثمر می دهد؟ آیا بسیاری از دانه ها در آغاز یا میان راه، از رشد و بالندگی باز نمی مانند؟ با این حال، آیا هیچ

۱- یوسف / ۱۸ و ۸۳.

دانه ای از بالیدن و قدکشیدن مأیوس می شود؟

ألا مَن یُرینی غایتی قبلَ مَذهبی؟

و مِن أینَ والغایات بَعد المذاهبِ؟(۱)

راستی، چه کسی است که پیش از رفتنم سرانجامِ راهم را نشان دهد؟

چگونه چنین می شود، در حالی که سرانجام ها پس از رفتن ها هویدا می گردند؟

نوح نهصد و پنجاه سال مردمش را به حق فرا خواند و ثمری ندید، تا آن که به خدای خویش پناهنده شد و خداوند، او و مؤمنان اندک را رهانید و دیگران را هلاک ساخت . آیا این تلاش نهصد و پنجاه ساله بیهوده بود؟ آیا علم به چنین تقدیری، نوح را از رسالت خویش بازداشت؟ آیا پیامبرانِ پس از نوح بار امانت را از دوش نهادند و سرانجام را در آغاز دیدند؟ پیام قصّه های قرآن در همه جا این است: «رفتن و جوشیدن و کوشیدنِ همه چیز و همه کس در راه و بر مدار طبیعت و تکالیف طبیعی؛ رسیدن یا نرسیدن از مقوله ای دیگر است و از آن رسالت و هدف چیزی نمی کاهد».

۶ _ ۵. مبارزه

اشاره

۶ _ ۵. مبارزه

زیر فصل ها

۱ _ ۶ _ ۵. نقش مبارزه

۱ _ ۶ _ ۵. نقش مبارزه

«حرکت» که بنیادِ هستی است، چیزی نیست جز مبارزه موجودات جهان برای زندگی. برخی برای زندگی، دیگران را فنا می

کنند؛ برخی در دیگران فنامی شوند؛ و برخی با دیگران همزیستی و همراهی می ورزند.

۱- از ابن رومی، شاعر نام آور دوران عبّاسی.

در قصّه های قرآن که باز تابنـده صادقِ هستی اند، نیز مبارزه نقشـی بنیادین دارد. در رویدادهای این قصّه ها، همواره نیروها و چهره ها با یکدیگر در کشاکشند تا راه زندگی را هموار کنند. وقتی خوب به این صحنه ها و چهره ها می نگریم، در می یابیم که حاصـل این کشـاکش همـان «رویـارویی حق و باطـل» است. قرآن می پـذیرد که نیروهای خیر و شـردر سراسـر جهان دامن گسترده انـد و نیز معترف است که انسـان رویارو با این هر دو نیرو است و با دانش و بینش خویش می توانـد میان این دو تمیز قائل شود. از این رو، قصّه قرآنی هر دو گروه خیر و شـر را با همه امکانات و نیروهای خود در صحنه های حیات به نمایش می نهد. البتّه در این صحنه ها، همواره پیروزی حقیقی از آنِ حق است و شکست و رسوایی از آنِ باطل:

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ.(۱)

بلکه حق را بر سر باطل می زنیم تا آن را درهم کوبد؛ و باطل نابود شونده است.

۲ _ ۶ _ ۵. تفاوت بارز امّت های پیشین و امّت اسلامی

۲ _ ۶ _ ۵. تفاوت بارز امّت های پیشین و امّت اسلامی

در جریـان این مبـارزه، تفـاوتی واضـح میـان امّت هـای پیشـین و امّت اسـلامی به چشم می خورَد. در قصّه های انبیا، از نوح تا عیسی، همواره می نگریم که پیروان ایشان بر کناره ها حرکت می کرده اند و تنها خود را از چنگ نیروهای باطل می رهانیده اند. اگر گهگاه ندایی به حمایت از رسولان حق برمی خاسته، حالتی استثنایی داشته است:

۱- انبیا / ۱۸.

وَجآءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدینَهِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلینَ . اتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ اَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ.(۱)

مردی از دور دست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من، از این رسولان پیروی کنید . از کسانی که از شما هیچ مزدی نمی طلبند، و خود مردمی هدایت یافته اند، پیروی کنید.

امّا در امّت اسلامی، جهاد وظیفه ای است که همه مردان مسلمان را در برمی گیرد. آیاتی بسیار از قرآن، این وظیفه فراگستر را به پیامبر و مؤمنان فرمان می دهند. و همین، از ویژگی های برجسته و بی نظیر دعوت اسلامی است که جانبازی و فداکاری در راه آرمان های مقدّس را کاری بایسته و عظیم شمرده و در مکتب تربیتی اش نیز غیرتمندانی جانباز و ایثارگر پدیدآورده است.(۲)

۳ _ ۶ _ ۵. رویارویی دو جبهه خیر و شر

۳ _ ۶ _ ۵. رویارویی دو جبهه خیر و شر

تأکید ما بر مبارزه نیروهای خیر و شر از این روست که در قصّه های قرآن، توالی رویدادها و حضور اشخاص واشیا بر پایه همین مبارزه و قرارگرفتن در یکی از این دو جبهه معنا می یابد. خیر و شر، هریک، ضوابط و ویژگی های خود را دارد. مهم ترین ویژگیِ خیر آن است که برای فرد و

۱- یس / ۲۰ و ۲۱.

۲- اکنون که سخن به این مقال رسید، دریغ است یاد نشود از دلیرانی که هشت سال خاک این سرزمین را از خون طهور خویش رونقِ مردی دادند و هنوز اگر آوازه غیرتی هست، از ایثار و حمیّت ایشان است. شهیدپروران، شهیدان، جانبازان، و جمله ایثارگران را درود!

جامعه سودمند باشد و در عین حال، زیانی به فرد و جامعه نرسانَد. در قصّه قرآنی، نبرد میان این دو نیرو در عرصه ایمان و کفر بروز می یابد. همه تلاش ها و دعوت ها نیز بر همین مدار شکل می گیرند.

قصّه نوح را در نظر آورید که از لحاظ زمانی، از قصّه های نخست قرآن است و بارها در کتاب خدا تکرار گشته است. در این قصّه، همواره سخن از دعوت به عبادت خدای یگانه است. و همیشه نیز این دعوت با انکار و عناد رویارو می شود. این دعوت نهصد و پنجاه سال به درازا می انجامد و کافران تا آن جا پیش می روند که نوح را از سنگسار شدن بیم می دهند. این تأکید بر ایمان و کفر، البتّه از آن رو نیست که قرآن به دیگر چهره های خیر و شر بی اعتناست، بلکه از این جهت است که ایمان عصاره همه خیرها و کفر چکیده همه شرهاست. پس هرگاه نبرد ایمان و کفر نمایش داده شود، در حقیقت مبارزه میان همه خیرها و همه شرها نمایانده شده است.

از این دیدگاه، رهاورد ایمان، سراسر، پاکی و رشد و بَرو بار است که در «هدایتِ رَب» جلوه می یابد:

اِنَّ الَّذینَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ یَهْدیهِمْ رَبُّهُمْ بِایمانِهِمْ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمُ الْاَنْهارُ فی جَنّاتِ النَّعیمِ.(۱)

آنان را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند پروردگارشان به سبب ایمانشان به بهشتهایی پر نعمت که نهرهای آب در زیر پایشان جاری است هدایت می کند.

۱- یونس / ۹.

امّا کفر، سراسر، هیچ و پوچ و حسرت و بی بَرو باری است:

وَالَّذینَ کَفَرُوا اَعْمالُهُمْ کَسَرابٍ بِقیعَهٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْـانُ مآءً حَتّی اِذا جآءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا وَوَجَدَ اللّه َعِنْدَهُ فوَفّئهُ حِسابَهُ وَاللّه ُسَریْعُ الْحِسابِ.(۱)

اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی که تشنه آبش پندارد و چون بدان نزدیک شود هیچ نیابد و خدا را نزد خود یابد که جزای او را به تمام بدهد. و خدا زود به حسابها می رسد.

و در منظری دیگر:

مَثَلُ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ اَعْمالُهُمْ کَرَمادِنِ اشْتَدَّتْ بِهِ الرّیحُ فی یَوْمٍ عاصِفٍ لایَقْدِرُونَ مِمّا کَسَبُوا عَلی شَیْ ءٍ ذلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعیدُ.(۲)

مَثَل اعمال کسانی که به خدا کافر شده اند چون خاکستری است که در روزی طوفانی بادی سخت بر آن بوزد. توان نگه داشتن آنچه را که به دست آورده اند ندارند. این است گمراهی بی انتها.

این مبارزه مستمر میان ایمان و کفر، گرچه در ظاهر غبار برمی انگیزد و فریاد نبرد می پراکنَد، در حقیقت تصفیه گاهی است تا بدی ها و ناپاکی ها از چهره جهان زدوده شوند و زیبایی و پاکی ها جلوه کنند. این حکایت، درست همانند مَثَل تنگنا و درد زایمان است که گرچه خود بحرانی سخت است، رهاوردی مبارک و شیرین دارد: زایش یک مولود جدید!

۱- نور / ۳۹.

۲- ابراهیم / ۱۸.

۴ _ ۶ _ ۵. عرصه های مبارزه

۴ _ ۶ _ ۵. عرصه های مبارزه

و امّا عرصه های این مبارزه همیشگی! در قصّه های قرآن، چند عرصه اصلی برای مبارزه ترسیم گشته است:

۱. عرصه نَفْس

مهم ترین نوع مبارزه، نبردی است که درون انسان برپا می گردد. با این حال، هرگز قصّه قرآنی در دایره این نبرد به تنگنا دچار نمی شود، بلکه پس از ترسیم صحنه، راهی به بیرون می گشاید تا نشان دهد که آنچه اصالت دارد نجات انسان در این عرصه است. در قصّه صاحب دو باغ، یک انسان از زیبایی و شکوه باغ های خویش به غرور و خودبینی دچار می شود و با خود می پندارد:

مآ اَظُنُّ اَنْ تَبیدَ هذِه اَبَدًا . وَمآ اَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ اِلی رَبّی لَاَجِدَنَّ خَیْرًا مِنْها مُنْقَلَبا.(۱)

نپندارم که این باغ هرگز از میان برود. و نپندارم که قیامت هم بیاید. و اگر هم مرا نزد خدا برند، جایگاهی بهتر از این باغ خواهم یافت.

امّا قصّه به همین جا پایان نمی پذیرد، زیرا این جا نقطه غلبه هوا و هوس در عرصه مبارزه است. همین جاست که ندای انسان حقیقی برمی خیزد:

اَکَفَرْتَ بِالَّذی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوّیٰکَ رَجُلًا . لکِنّا هُوَ اللّه ُ رَبّی وَلا اُشْرِکُ بِرَبّی اَحَدًا . وَلَوْلا اِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ماشآءَاللّه ُ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه ِ اِنْ تَرَنِ اَنَا اَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَوَلَدًا . فَعَسی رَبّی اَنْ یُؤتِیَنِ خَیْرًا مِنْ جَنَّتِکَ وَیُرْسِلَ عَلَیْها حُسْبانًا مِنَ السَّمآءِ فَتُصْبِحَ صَعیدًا

۱- کهف / ۳۵ و ۳۶.

زَلَقًا . اَوْ يُصْبِحَ مآؤُها غَوْرا فَلَنْ تَسْتَطيعَ لَهُ طَلَبا.(۱)

آیا بر آن کس که تو را از خاک و سپس از نطفه بیافرید و مردی راست بالا کرد، کافر شده ای؟ ولی او خدای یکتا پروردگار من است و من هیچ کس را شریک پروردگارم نمی سازم . چرا آنگاه که به باغ خود درآمدی نگفتی: هرچه خداوند خواهد، و هیچ نیرویی جز نیروی خدا نیست؟ اگر می بینی که دارایی و فرزند من کمتر از تو است، شاید پروردگار من مرا چیزی بهتر از باغ تو دهد. شاید بر آن باغ صاعقه ای بفرستد و آن را به زمینی صاف و لغزنده بدل سازد . یا آب آن بر زمین فرو رود و هرگز به یافتن آن قدرت نیابی.

و در این لحظه است که رشته های پندار از هم می گسلند و حقیقت در عرصه نبرد پیروز می شود:

وَاُحيطَ بِثَمَرِه فَاَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما اَنْفَقَ فيها وَهِىَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَيَقُولُ يا لَيْتَنى لَمْ اُشْرِكْ بِرَبّى اَحَدًا . وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللّه ِ وَما كانَ مُنْتَصِرًا.(۲)

به ثمره اش آفت رسید و بامدادان دست حسرت بر دست می سایید که چه هزینه ای کرده بود و اکنون همه بناهایش فروریخته است. و می گوید: ای کاش کسی را شریک پروردگارم نساخته بودم . جز خدا گروهی که به یاریش برخیزند نبود و خود قدرت نداشت.

۲. عرصه رویارویی دو انسان

قرآن اعتراف می کند که انسان ها با طبایع و انگیزه ها و خواست های گوناگون زندگی می کنند و از این رو همواره در رقابتی سخت به سر می برند. امّا اگر این رقابت به نبرد میان حق و باطل بینجامد، باز این گروه انسانی است که پیروز جلوه می کند و بر جبهه باطل چیره می شود. در قصّه فرزندان

۱- کهف / ۳۷ تا ۴۱.

۲- کهف / ۴۲ و ۴۳.

آدم، روشن ترین صحنه نبرد میان دو انسان، یکی در موضع حق و دیگری در موضع باطل، ترسیم می شود. انگیزه تجاوز یکی از این دو چیست و در حقیقت میان آنان چه می گذرد؟ قصّه را از قرآن بشنویم:

وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ ادَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبا قُرْبانا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْاخَرِ قالَ لَاَقْتُلَنَّکَ قالَ اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّه ُ مِنَ الْمُتَّقینَ . لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنی مآ اَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ اِلَیْکَ لِاَقْتُلَکَ اِنّی اَخافُ اللّه َ رَبَّ الْعالَمینَ . اِنّی اُریدُ اَنْ تبُوأَ بِاِثْمی وَاِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ اَصْحابِ النّارِ وَذلِکَ جَزآءُ الظّالِمینَ . فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخیهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ . فَبَعَثَ اللّه ُ غُرابًا یَبْحَثُ فِی الاَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ اَخیهِ قالَ یا وَیْلَتی اَعَجَزْتُ اَنْ اَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَاُوارِیَ سَوْأَةَ اَخی فَاَصْبَحَ مِنَ النّادِمینَ.(۱)

و داستان راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان، آنگاه که قربانیی کردند. از یکیشان پذیرفته آمد و از دیگری پذیرفته نشد. گفت: تو را می کشم. گفت: خدا قربانی پرهیزگاران را می پذیرد . اگر تو بر من دست گشایی و مرا بکشی، من بر تو دست نمی گشایم تا بکشمت، زیرا از خداوند پروردگار جهانیان بیم دارم. من می خواهم تا تو هم گناه مرا بر دوش گیری و هم گناه خود را تا از دوزخیان گردی که این است پاداش ستمکاران . نفسش او را به کشتن برادر ترغیب کرد، و او را کشت و از زیانکاران گردید . خدا کلاغی را واداشت تا زمین را بکاود و به او بیاموزد که چگونه جسد برادر خود پنهان سازد. گفت: وای بر من، نتوانم همانند این کلاغ باشم و پیکر برادرم را دفن کنم. و در زمره پشیمانان در آمد.

می بینید که انگیزه تجاوز، حسد است. و از آن جا که همین انگیزه، خاستگاه اصلی نبرد است، قرآن از ریشه آن و دلیل پذیرفته نشدن قربانی یک

۱- مائده / ۲۷ تا ۳۱.

برادر سخنی نمی گوید. برادری که نماد نیروهای باطل است با تأکید برجسته، برادر خویش را به قتل تهدید می کند و در برابر، برادری که نماد نیروهای حق است، با او به ملاطفت سخن می گوید و از مرز ادب و خداپروایی در نمی گذرد. و آن گاه که نوبت به انتخابی بزرگ می رسد، او که می تواند قاتل باشد مقتول بودن را برمی گزیند، زیرا آن جا که یا باید قاتل بود و ظالم، و یا مقتول بود و مظلوم، حق در چهره دوم ظهورمی یابد. واز پسِ این قتل ظالمانه، ندامت ظالم رخ می نماید و بی درنگ چهره پیروز حق که در همه تاریخ قاعده ای بنا می نَهد:

مِنْ اَجْلِ ذلکَ کَتَبْنا عَلی بَنی اِسْرائیلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسادٍ فِی الاَرْضِ فَکَاَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمیعًا وَمَنْ اَحْیاها فَکَاَنَّما اَحْیَا النّاسَ جَمیعًا.(۱)

از این رو بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کس دیگر را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، چنان است که همه مردم را کشته باشد. و هر کس که به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد.

۳. عرصه نبرد انسان در طبیعت

قرآن، انسان را فرامی خوانَد تا با همه توان خویش در مبارزه ای جدّی شرکت کند تا نیروهای طبیعت را به استخدام درآورد. در حقیقت، در این عرصه نبردی میان انسان و طبیعت جریان ندارد، بلکه مبارزه انسان برای رام ساختن طبیعت است. سدّی که ذوالقرنین می سازد تا یأجوج و مأجوج را

۱- مائده / ۳۲.

از دستیابی به آدمیانِ یک قوم باز دارد، در حقیقت مبارزه برای استخدام طبیعت در خدمت حق است:

حَتّی اِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِماقَوْمًا لایَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً . قالُوا یا ذَالْقَرْنَیْنِ اِنَّ یَأجُوجَ وَمَأجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا عَلی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ سَدًّا . قالَ ما مَکَّنّی فیهِ رَبّی خَیْرٌ فَاَعینُونی بِقُوَّهٍ اَجْعَلَ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ رَدْمًا . اتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ حَتّی اِذا ساوی بَیْنَ الْصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتّی اِذا جَعَلَهُ نارًا قالَ اتُونی اُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْرًا . فَمَااسْطاعُوا اَنْ یَظْهَرُوهُ وَمَااسْتَطاعُوا لَهُ نَقْبًا.(۱)

تا به میان دو کوه رسید. در پس آن دو کوه مردمی را دید که گویی هیچ سخنی را نمی فهمند . گفتند: ای ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج در زمین فساد می کنند. می خواهی خراجی برخود مقرر کنیم تا تو میان ما و آنها سدی برآوری؟ گفت: آنچه پروردگار من مرا بدان توانایی داده است بهتر است . مرا به نیروی خویش مدد کنید، تا میان شما و آنها سدی برآورم . برای من تکه های آهن بیاورید. چون میان آن دو کوه انباشته شد، گفت: بدمید. تا آن آهن را بگداخت. و گفت: مس گداخته بیاورید تا بر آن ریزم . نه توانستند از آن بالا روند و نه در آن سوراخ کنند.

۷ _ ۵. امید

۷ _ ۵. امید

اینک که منظر قرآنی این مبارزه دریافت شد، به وضوح می توان دید که انسان در عرصه حیات همواره امید را پیش رو دارد و چشم به راه آینده ای سرشار از خیر است. از رهگذر همین نگرش است که قصّه های قرآن لبریز از امید و یأس ستیزی اند وآدمی را به مبارزه برای ساختن آینده ای نیکوتر

۱- کهف / ۹۳ تا ۹۷.

فرامی خوانند.

برای نمونه، در قصّه یوسف، یعقوب در حالی که سخت ترین لحظه های زندگی را در فقدان فرزند دلبندش می گذراند، از صبر و امید سخن می گوید:

فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَاللّه ُالْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ.(۱)

اکنون برای من صبر زیبا نیکوتر است و خداست که در این باره از او یاری باید خواست.

دیگر بار که به فراق فرزندی دیگر مبتلا می شود، باز از امید دَم می زند:

فَصَبْرٌ جَمیلٌ عَسَی اللّه ُاَنْ یَأتِیَنی بِهِمْ جَمیعًا.(۲)

مرا صبر زیبا نیکوتر است. شاید خدا همه را به من بازگردانَد.

و نیز بذر این امید را در قلب فرزندان خویش می پراکنَد و آنان را به تلاش و یأس ستیزی فرا می خوانَد:

یابَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَاَخیهِ وَلا تَایْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّه ِاِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّه ِاِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ.(۳)

ای پسران من، بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از رحمت خدا مأیوس مشوید، زیرا تنها کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند.

این نگرش به زندگی و حضور امیدوارانه در عرصه آن، روح جاری در حیات همه بندگان مؤمنی است که در قصّه های قرآن حضور دارند. البتّه

۱- یوسف / ۱۸.

۲- یوسف / ۸۳.

۳- یوسف / ۸۷.

همین بندگان مؤمن دچار تردید و اضطراب و سؤال نیز می شوند، امّا با پاسخ خدا امید وآرامش می یابند که پیروزی نزدیک است:

اَمْ حَسِبْتُمْ اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّهَ وَلَمّا یَأْتِکُمْ مَثَلُ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ وَالضَّرّآءُ وَزُلْزِلُوا حَتّی یَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذینَ امَنُوا مَعَهُ مَتی نَصْرُاللّه ِ اَلا اِنَّ نَصْرَاللّه ِ قَریبٌ.(۱)

می پندارید که به بهشت خواهید رفت و هنوز آنچه بر سر پیشینیان شما آمده، بر سر شما نیامده؟ به ایشان سختی و رنج رسید و متزلزل شدند، تا آنجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند، گفتند: پس یاریِ خدا کی خواهد رسید؟ بدان که یاری خدا نزدیک است.

۸ _ ۵. آثار قصّه های قرآن

اشاره

۸ _ ۵. آثار قصّه های قرآن

قصّه های قرآن، گذشته از پیام ها و عبرت هایی که شرحشان گذشت، آثار و نتایجی نیز دارند. آنچه وجود این آثار را تأیید می کند، این است که از مجموعه قصّه های قرآن به صورت طولی و از یکایک آن ها در هر سوره به صورت عرضی، تأثیرات خاصّی به ذهن القا می شود. برای دریافت این آثار، لازم است نخست به کارکرد و تأثیر اصلی قصّه اشاره کنیم.

کارکرد اصلی همه گونه های هنری، از جمله قصّه، گذشته از پیام های محتوایی شان، انگیزش عاطفی والقای نفسانی است. همان قدر که یک قطعه موزیک یا تابلو نقّاشی در روح و جان انسان اثر می کند و رگ عواطف آدمی را به جنبش درمی آورد، یک قصّه نیز می تواند درون انسان را به جنبش و هیجان وادارد. این هیجان و خلجان روحی، همان وحی عاطفی و فکری

۱- بقره / ۲۱۴.

است که پیـامبر هنر به ارمغـان می آورَد. اگر وجـوه این افـاضه روحـانی و وحی عـاطفی درک شود، آن گـاه در می یـابیم که اصولاً چرا بخشی از قرآن به زبان قصّه فرودآمده است. این وجوه عبارتند از:

۱ _ ۸ _ ۵. کاستن از فشار عاطفی شدید بر پیامبر اسلام و مؤمنان

۱ _ ۸ _ ۵. کاستن از فشار عاطفی شدید بر پیامبر اسلام و مؤمنان

کرده ها و گفته های مشـرکان، روح و جان پیامبر و مؤمنان را سخت آزارمی داد. در برابر مکر و خیانت و خباثت مشرکان، به راستی سینه پیامبر احساس تنگنا می کرد:

وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّکَ یَضیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ.(۱)

و می دانیم که تو از گفتارشان دلتنگ می شوی.

این فشار روانی آن قدر شدید بود که حتما باید مهار می شد و در پرتو لطف خاصّ خداوند به آرامش می گرایید. قرآن بارها برای تلقین آرامش روحی به جان و دل پیامبر، او را مخاطب ساخته است:

فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلاتَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ اِذْ نادی وَهُوَ مَکْظُومٌ . لَوْلا اَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَهٌ مِنْ رَبِّه لَنُبِذَ بِالْعَرآءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ.(۲)

در برابر فرمان پروردگارت صابر باش و چون صاحب ماهی مباش که با دلی پراندوه ندا در داد . اگر نعمت پروردگارش نبود، در عین بدحالی به صحرایی بی آب و گیاه می افتاد.

۱- حجر / ۹۷.

۲- قلم / ۴۸ و ۴۹.

لَعَلَّكَ باخِعٌ نَفْسَكَ اَلّا يَكُونُوا مُؤْمِنينَ.(۱)

شايد از اينكه ايمان نمی آورند، خود را هلاك سازی.

فَلَعَلَكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحی اِلَيْكَ وَضآئِقٌ بِهِ صَدْرُكَ اَنْ يَقُولُوا لَوْلآ اُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ اَوْ جآءَ مَعَهُ مَلَكٌ اِنَّمآ اَنْتَ نَذيرٌ وَاللّهُ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ وَكيلٌ.(۲)

مباد كه برخی از چيزهايی را كه بر تو وحی كرده ايم واگذاری و بدان دلتنگ باشی كه می گويند: چرا گنجی بر او افكنده نمی شود؟ و چرا فرشته ای همراه او نمی آيد؟ جز اين نيست كه تو بيم دهنده ای بيش نيستی و خداست كه كار ساز هر چيزی است.

قصّه های قرآن در ايجاد اين آرامش روحی نقش و وظيفه ای خطير دارند. از رهگذر همين قصّه ها، تصويری بديع از صبر و ثبات در راه ابلاغ حق، پيش روی پيامبر و مؤمنان پديد می آمد و آنان را به ادامه راه اميدوارمی ساخت. قرآن، خود، به اين اثر تصريح كرده است:

وَكُلّاً نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبآءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَجآءَكَ فی هذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْری لِلْمُؤْمِنينَ.(۳)

هر خبری از اخبار پيامبران را برايت حكايت می كنيم تا تو را قويدل گردانيم. و در اين كتاب برای تو سخن حق، و برای مؤمنان موعظه و اندرز نازل شده است.

اين كه در قصّه موسی از وراثت زمين برای مؤمنان سخن می رود، تصادفی نيست. اين، تأكيدی است بر آن وحی عاطفی كه جان پيامبر را از فشار روحی رهايی می دهد و نهال اميد را در دلش بالنده تر می سازد:

۱- شعرا / ۳.

۲- هود / ۱۲.

۳- هود / ۱۲۰.

نَتْلُوا عَلَيْکَ مِنْ نَبَأ مُوسى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوم يُؤْمِنُونَ . اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِى الاَرْضِ وَجَعَلَ اَهْلَها شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طآئِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اَبْنـآءَهُمْ وَيَسْتَحْيى نِسآءَهُمْ اِنَّهُ كانَ مِنَ الْمُفْسِدينَ . وَنُريدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الاَرْضِ وَنَجْعَلَهُم اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمْ الْوارِثينَ. وَنُمَكِنَّ لَهُمْ فِى الاَرْضِ وَنُرِىَ فِرْعَوْنَ وَهامانَ وَجُنُودَهُما مِنْهُمْ ما كانُوا يَحْذَرُونَ.(۱)

برای آنها که ایمان می آورند داستان راستین موسی و فرعون را بر تو می خوانیم . فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه فرقه ساخت. فرقه ای را زبون می داشت و پسرانشان را می کشت و زنانشان را زنده می گذاشت که او از تبهکاران بود . و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم . و آنها را در آن سرزمین مکانت بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را که از آن می ترسیدند نشان دهیم.

از همین روست که در سوره هود، که یکی از مجموعه های همین گونه قصّه هاست، در آغاز «فَلَعَلَّکَ تارِکٌ بَعْضَ ما یُوحی...» را می آورد و در پایان «وَکُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ اَنْبآءِ الرُّسُلِ...» را. نیز به همین دلیل است که در آغاز سوره طه، که قصّه موسی را در خود دارد، به پیامبر نوید می دهد که قرآن کتاب مشقّت نیست:

طه . مآ اَنْزَلْنا عَلَيْکَ الْقُرْانَ لِتَشْقى . اِلاّ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى.(۲)

طاها . قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که در رنج افتی . تنها هشداری است برای آن که می ترسد.

۱- قصص / ۳ تا ۶.

۲- طه / ۱ تا ۳.

در همین سوره و در خلال قصّه موسی، ناگواری هایی را که گریبانگیر موسی بود شرح می دهد و در پایان، از این نکته یاد می آورد که حال پیامبران پیشین به همین گونه بوده است:

کَذلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ اَنبآءِ ما قَدْ سَبَقَ وَقَدْ اتَیْناکَ مِنْ لَدُنّا ذِکْرًا.(۱)

اینچنین خبرهای گذشته را برای تو حکایت می کنیم. و به تو از جانب خود قرآن را عطا کردیم.

قصّه موسی در سوره قصص، مجموعه قصّه های سوره انبیا، و قصّه هایی از سوره صافّات دقیقا همین وظیفه را ایفا می کنند. امّا شاید نیکوترین نمونه همان قصّه نوح باشد با عناصر مشترک فراوان و شیوه های یکسان برخورد مشرکان و رنج های مشابهی که نوح و محمّد می بردند و حتّی بُت های همنام: ود، سواع، یغوث، یعوق، و نسر. بی شک در آینه این قصّه، محمّد حال خویشتن و امّتش را می دید و به آینده فرخنده دعوت خویش، یعنی نجات مردان خدا، امیدوار می شد.

۲ _ ۸ _ ۵. هدایت عواطف به سمت بیزاری از جلوه های زشت

۲ _ ۸ _ ۵. هدایت عواطف به سمت بیزاری از جلوه های زشت

قصّه های قرآن، همپای امید بخشی و آرام سازی، به مؤمنان می فهمانند که صرفا دوست داشتن و عاطفه ورزیدن کافی نیست. مؤمنان باید همان قدر که پاکی ها را می ستایند، از لحاظ عاطفی به جنگ ناپاکی ها روند. بدین سان،

۱- طه / ۹۹.

بیزاری از جلوه هـای زشتی و فسـاد و گمراهی در قلب ایشـان پرورش می یابـد؛ جلوه هـایی ماننـد اعمـال ناشایست چون لواط وتنگ نظری اقتصادی، و ابلیس و شیطان.

در قصّه آدم، مخـاطب به راستی در فضایی قرارمی گیرد که لبریز از نفرت و بیزاری از ابلیس و نیروهای شـیطانی است. در این قصّه، دشمنی میان آدم و شیطان بسیار هنرمندانه ترسیم می شود و امتداد این دشمنی به مؤمنان تلقین می گردد. در قصّه موسی و هود و صالـح، نحوه برخورد مسـتکبران و معانـدان بسـی ظریف و چشـمگیر پرورانـده می شود و همان احساس کینه و نفرت نسبت به ابلیس را در مورد این مستکبران تداعی می کند. حتّی کیفرها و عقاب هایی که در این قصّه ها برای فرعون و قوم عاد و ثمود برشمرده شده است، با عنایت به شدّت و هراس انگیزی آن ها، ظاهرا از این روست که بر این نفرت و بیزاری مؤمنان از جبهه باطل بیفزایـد. در این حالت است که مؤمنان هرگز نسـبت به مهاجمان و معانـدان، احساس شـفقت و حتّی یکسان نگری نمی کنند وهمواره آن ها را به چشم دشمنی و عداوت می بینند. و این، خود، از پایه های حفظ کیان یک دعوت است.

همین حسّ بیزاری جویی در برخی دیگر از قصّه های قرآن، نسـبت به عبادت بُتان و خدانمایان اوج می گیرد. در این قصّه ها، با صـحنه سازی های عاطفی و هیجان انگیز، کینه مؤمنان به هر چیز و هرکس که جز خدا به پرسـتش گرفته شود برانگیخته می گردد. در قصّه ابراهیم، این حس بسـیار عمیق و متعالی می شود و از همه ابزارها و عناصر هنری برای تحقیر بُتان بهره وری می گردد، به ویژه آن جا که ابراهیم قهرمان وار بت ها را در هم

می شکند و آن گاه بت بزرگ را متّهم می کند تا مردم همه روزگاران پوشالی بودن نیروهای غیرتوحیدی را لمس کنند.

۳ _ ۸ _ ۵. تبشیر و انذار

۳ _ ۸ _ ۵. تبشیر و انذار

در قصّه های قرآن، به شیوه ای کاملاً تجسّمی و عینی، مؤمنان و کافران جلوه های رحمت و انتقام پرودگار را لمس می کنند. صحنه های امید بخش زندگی و پیروزی مؤمنان، در کنار مناظر هلاک و آوارگی و زبونی کافران، همچون سمفونی باشکوهی جلوه می کند که ساعتی مخاطب را در خویش فرومی بَرَد و گوشه گوشه جانش را گاه از امید و گاه از بیم لبریز می سازد.

در رهگذر همین تبشیر و انذار است که هم مؤمنان نسبت به راهی که می روند اطمینان و یقین می یابند و هم کافران در عقیده خویش تزلزل و پریشانی پیدامی کنند. شاید بتوان گفت که نقش همین تبشیرها و انذارها، مؤثّرتر از برهان واستدلال و بگو مگوی علمی است.

جلوه هایی ناب از این نقش عظیم در قصّه های سوره های اعراف و شعرا و قمر دیده می شوند. ضربْ آهنگ واژه ها، طنین مرگبار انذار، تکرار کوبنده، و موسیقی خیره کننده این آیات را بنگرید که چه تصویر دهشت انگیزی پدیدآورده اند:

کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَکَذَّبُوا عَبْدَنا وَقالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ . فَدَعا رَبَّهُ اَنّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ . فَفَتَحْنآ اَبْوابَ السَّمآءِ بِمآءٍ مُنْهَمِرٍ . وَفَجَّرْنَا الاَرْضَ عُیُونًا فَالْتَقَی الْمآءُ عَلی اَمْرٍ قَدْ قُدِرَ . وَحَمَلْناهُ عَلی ذاتِ اَلْواحٍ وَدُسُرٍ . تَجْری بِاَعْیُنِنا جَزآءً لِمَنْ کانَ کُفِرَ . وَلَقَدْ تَرَکْناهآ ایَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ . فَکَیْفَ کانَ عَذابی وَنُذُرِ . وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْانَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ . کَذَّبَتْ عادٌ فَکَیْفَ کانَ عَذابی وَنُذُرِ . اِنّآ اَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحًا صَرْصَرًا فی یَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ . تَنْزِعُ النّاسَ کَاَنَّهُمْ اَعْجازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ.

فَکَیْفَ کانَ عَـذابی وَنُذُرِ . وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْانَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ . کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ . فَقالُوا أَبَشَـرًا مِنّا واحِدًا نَتَّبِعُهُ اِنّآ اِذًا لَفی ضَلالٍ وَسُـعُرٍ . ءَاُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِنْ بَیْنِنا بَلْ هُوَ کَذّابٌ اَشِرٌ . سَیَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْکَذّابُ الاَشِرُ . اِنّا مُرْسِلُوا النّاقَهِ فِتْنَهً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْـطَبِرْ . وَنَبِّئْهُمْ اَنَّ الْماۤءَ قِسْـمَهٌ بَیْنَهُمْ کُلُّ شِـرْبٍ مُحْتَضَـرٌ . فَنادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعاطی فَعَقَرَ . فَکَیْفَ کانَ عَـذابی وَنُـذُرِ . اِنّآ اَرْسَـلْنا عَلَیْهِمْ صَیْحَهً واحِدَهً فکانُوا کَهَشیمِ الْمُحْتَظِرِ . وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْانَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ.(۱)

پیش از اینها قوم نوح تکذیب کرده بودند. بنده ما را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است. و به دشنامش راندند . و پروردگارش را خواند: من مغلوب شده ام، انتقام بکش. و ما نیز درهای آسمان را به روی آبی که به شدت می ریخت گشودیم . و از زمین چشمه ها شکافتیم تا آب به آن مقدار که مقدر شده بود گردآمد . و او را بر آن کشتی که تخته ها و میخها داشت سوار کردیم . زیر نظر ما روان شد. این بود جزای کسانی که کفر ورزیدند . و هر آینه آن کشتی را نشانه ای ساختیم. آیا هیچ پند گیرنده ای هست؟ پس عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پند گیرنده ای هست؟ قوم عاد تکذیب کردند. پس عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ ما بر آنها در روزی نحس و طولانی بادی سخت فرستادیم، که مردمان را از زمین، همانند ریشه های از جای کنده نخل، برمی کند . عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ و این قرآن را آسان ادا کردیم تا از آن پند گیرند. آیا پند گیرنده ای هست؟ قوم ثمود بیم دهندگان را تکذیب کردند . گفتند: اگر از انسانی همانند خود پیروی کنیم گمراه و دیوانه باشیم؛ آیا از میان همه ما کلام خدا به او القا شده است؟ نه، او دروغگویی خود خواه است . فردا خواهند دانست که دروغگوی خود خواه کیست . ما آن

۱- قمر / ۹ تا ۳۲.

ماده شتر را برای آزمایششان می فرستیم. پس مراقبشان باش و صبر کن . و به آنها بگوی که آب میانشان تقسیم شده. نوبت هر که باشد او به سر آب می رود . یارشان را ندا دادند و او شمشیر برگرفت و آن را پی کرد . عذاب و بیم دادنهای من چگونه بود؟ ما بر آنها یک آواز سهمناک فرستادیم. پس همانند آن علفهای خشک آغل گوسفند شدند. و این قرآن را آسان اَدا کردیم تا از آن پندگیرند. آیا پندگیرنده ای هست؟

فصل ۶: نمونه برداشت از قصّه های قرآن (سیری در قصّه آدم)

اشاره

فصل ۶: نمونه برداشت از قصّه های قرآن (سیری در قصّه آدم)

زیر فصل ها

۱ ـ ۶. تصویرهای هفت گانه قصّه آدم

اشاره

۱ ـ ۶. تصویرهای هفت گانه قصّه آدم

قصّه آدم و رانده شدنش از بهشت در هفت جای آمده است: بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف، طه، و ص. این هفت تصویر در امتداد یکدیگرند و در مجموع قصّه ای واحد رامی سازند. به این هفت تصویر بنگرید:

۱ ـ ۱ ـ ۶. تصویر قصّه در سوره بقره

۱ ـ ۱ ـ ۶. تصویر قصّه در سوره بقره

وَاِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلئِکَهِ اِنّی جاعِلٌ فِی الاَرْضِ خَلیفَهً قالُوا أَتَجْعَلُ فیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَیَسْفِکُ الدِّمآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قالَ اِنّی اَعْلَمُ مالاتَعْلَمُونَ . وَعَلَّمَ ادَمَ الاَسْمآءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلئِکَهِ فَقالَ أَنْبِؤُونی بِاَسْماءِ هؤُلآءِ اِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ . قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنآ اِلاّ ما عَلَّمْتَنآ اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ . قالَ یآ ادَمُ أَنْبِئْهُمْ بِاَسْمآئِهِمْ فَلَمّا اَنْبَأَهُمْ بِاَسْمآئِهِمْ قالَ اَلَمْ اَقُلْ لَکُمْ اِنّی اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمواتِ وَالاَرْضِ وَاَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ . وَاِذْ قُلْنا لِلْمَلئِکَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ

اِبْليسَ اَبى وَاسْتَكْبَرَ وَكانَ مِنَ الْكافِرينَ . وَقُلْنا يآ ادَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلا مِنْها رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُما وَلا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمينَ . فَاَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَاَخْرَجَهُما مِمّا كانا فيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتاعٌ اِلى حينٍ . فَتَلَقّى ادَمُ مِنْ رَبِّه كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ اِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ الرَّحيمُ . قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَميعًا فَاِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنّى هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ فَلاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ . وَالَّذينَ

کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِ_ایاتِنآ اُولئِکَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ.(۱)

و چون پروردگـارت به فرشـتگان گفت: من در زمین خلیفه ای می آفرینم، گفتنـد: آیـا کسـی را می آفرینی که در آنجا فساد کند و خونها بریزد، و حال آنکه ما به سـتایش تو تسبیح می گوییم و تو را تقدیس می کنیم؟ گفت: من آن دانم که شـما نمی دانید . و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه کرد. و گفت: اگر راست می گویید مرا به نامهای اینها خبر دهید . گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته ای دانشـی نیست. تویی دانای حکیم . گفت: ای آدم، آنها را از نامهایشـان آگاه کن. چون از آن نامها آگاهشان کرد، خـدا گفت: آیا به شـما نگفتم که من نهان آسـمانها و زمین را می دانم، و بر آنچه آشـکارمی کنید و پنهان می داشتید آگاهم؟ و به فرشـتگان گفتیم: آدم را سـجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس، کـه سر بـاز زد و برتری جست. و او از کـافران بـود . و گفـتیم: ای آدم، خـود و زنت در بهشت جـای گیریـد. و هرچه خواهید، و هرجا که خواهید، از ثمرات آن به خوشی بخورید. و به این درخت نزدیک مشوید، که به زمره ستمکاران درآیید . پس شـیطان آن دو را به خطا واداشت، و از بهشتی که در آن بودند بیرون راند. گفتیم: پایین روید، برخی دشمن برخی دیگر، و قرارگاه و جای برخورداری شـما تا روز قیامت در زمین باشد . آدم از پروردگارش کلمه ای چند فراگرفت. پس خدا توبه او را بپـذیرفت، زیرا توبه پـذیر و مهربان است . گفتیم: همه از بهشت فرو شویـد؛ پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمـد، بر آنها که از راهنمایی من پیروی کننـد بیمی نخواهـد بود و خود انـدوهناک نمی شونـد . کسانی که کافر شوند، و آیات خدا را تکذیب کنند خود اهل جهنمند و جاودانه در آنجا خواهند بود.

۲ _ ۱ _ ۶.تصویر قصّه در سوره اعراف

۲ _ ۱ _ ۶.تصویر قصّه در سوره اعراف

وَلَقَدْ خَلَقْناکُمْ ثُمَّ صَوَّرْناکُمْ ثُمَّ قُلْنالِلْمَلئِکَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلیسَ لَمْ یَکُنْ مِنَ

۱- بقره / ۳۰ تا ۳۹.

السّاجِدينَ . قالَ ما مَنَعَکَ اَلاّ تَسْجُدَ اِذْ اَمَرْتُکَ قالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنى مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طينٍ . قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما يَکُونُ لَکَ اَنْ تَتَکَبَّرَ فيها فَاخْرُجْ اِنَّکَ مِنَ الصّاغِرينَ . قالَ اَنْظِرْنى اِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ . قالَ اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرينَ . قالَ فَبِمآ اَغْوَيْتَنى لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقيمَ. ثُمَّ لَاتِيَنَّهُمْ مِنْ اَيْديهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ اَيْمانِهِمْ وَعَنْ شَمآئِلِهِمْ وَلاتَجِدُ اَکْثَرَهُمْ شاکِرينَ . قالَ اخْرُجْ مِنْها مَذْؤُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَاَمْلاَ ٔنَّ جَهَنَّمَ مِنْکُمْ اَجْمَعينَ . وَيآ ادَمُ اسْکُنْ اَنْتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلا مِنْ حَيْثُ شِئْتُما وَلاتَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمينَ . فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِىَ لَهُما ماوُرِىَ عَنْهُما مِن سَوْءتِهِما وَقالَ ما نَهيکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ اِلّا اَنْ تَکُونا مَلَکَيْنِ اَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدينَ . وَقاسَمَهُمآ اِنّى لَکُما لَمِنَ النّاصِحينَ. فَدَلّيهُما بِغُرُورٍ فَلَمّا ذاقَا الشَّجَرَهِ بَدَتْ لَهُما سَوْءتُهُما وَطَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَناداهُما رَبُّهُما اَلَمْ اَنْهَکُما عَنْ تِلْکُمَا الشَّجَرهِ وَاَقُلْ لَکُمآ اِنَّ الشَّيْطانَ لَکُما عَدُوٌّ مُبينٌ قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وإنْ لَمْ تَغْفِرْلَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الخاسِرينَ. قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِى الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ اِلى حينٍ. قَالَ فيها تَحْيَوْنَ وَ فيها تَمُوتُونَ وَ مِنْها تُخْرَجُونَ.(۱)

و شما را بيافريديم، و صورت بخشيديم، آنگاه به فرشتگان گفتيم: آدم را سجده كنيد. همه، جز ابليس، سجده كردند و ابليس در شمار سجده كنندگان نبود . خدا گفت: وقتى تو را به سجده فرمان دادم، چه چيز تو را از آن بازداشت؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفريده اى و او را از گل . گفت: از اين مقام فروشو. تو را چه رسد كه در آن گردنكشى كنى؟ بيرون رو كه تو از خوار شدگانى . گفت: مرا تا روز قيامت كه زنده مى شوند مهلت ده . گفت: تو از مهلت يافتگانى . گفت: حال كه مرا نوميد ساخته اى، من هم ايشان را از راه راست تو منحرف مى كنم . آنگاه از پيش واز پس و از چپ واز راست بر آنها مى تازم. و بيشترينشان را شكر گزار نخواهى يافت . گفت: از اينجا بيرون شو، منفور مطرود. از كسانى كه پيروى تو گزينند و از همه شما جهنم را خواهم انباشت . اى آدم، تو و همسرت در بهشت مكان گيريد. از هرجا كه

۱- اعراف / ۱۱ تا ۲۵.

خواهید بخورید ولی به این درخت نزدیک مشوید که در شمارِ «بر خویش ستم کنندگان» خواهید شد . پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مباد از فرشتگان یا جاویدانان شوید . و برایشان سوگند خورد که نیکخواه شمایم . و آن دو را بفریفت و به پستی افکند. چون از آن درخت خوردند شرمگاه هایشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگهای بهشت پرداختند. پروردگارشان ندا داد: آیا شما را از آن درخت منع نکرده بودم و نگفته بودم که شیطان آشکارا دشمن شماست؟ گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان دیدگان خواهیم بود . گفت: فروشوید، برخی دشمن برخی دیگر، و تا روز قیامت زمین قرارگاه و جای تمتع شما خواهد بود . گفت: در آنجا زندگی خواهیدکردو در آنجا خواهید مرد و از آن بیرون آورده شوید.

۳ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره حجر

۳ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره حجر

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الاِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ . وَالْجآنَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُوم . وَاِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلئِکَهِ اِنّی خالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ . فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ . فَسَجَدَ الْمَلئِکَهُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ . اِلّاَ اِبْلیسَ اَبی اَنْ یَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ . قالَ یآ اِبْلیسُ مالَکَ اَلّا تَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ . قالَ لَمْ اَکُنْ لِاَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ . قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَاِنَّکَ رَجیمٌ . وَاِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ اِلی یَوْمِ الدّینِ . قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ . قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ . اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوم . قالَ رَبِّ بِمآ اَغْوَیْتَنی لاَُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الاَرْضِ وَلاَُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ . اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ . قالَ هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ. اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ اِلّا مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ.(1)

۱- حجر / ۲۶ تا ۴۲.

مـا آدمی را از گـل خشـک، از لجـن بویناک آفریـدیم . و جـن را پیش از آن از آتش سوزنـده بی دود آفریـده بـودیم . و پروردگارت به فرشتگان گفت: می خواهم بشری از گل خشک، از لجن بویناک بیافرینم . چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید . فرشتگان همگی سجده کردند . مگر ابلیس که سر باز زد که با سجده کنندگان باشد . گفت: ای ابلیس، چرا تو از سجده کنندگان نبودی؟ گفت: من برای بشری که از گل خشک، از لجن بویناک آفریده ای سجده نمی کنم . گفت: از آنجا بیرون شو که مطرود هستی . تا روز قیامت بر تو لعنت است . گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که دوباره زنده می شوند مهلت ده . گفت: تو در شمار مهلت یافتگانی . تا آن روزی که وقتش معلوم است . گفت: ای پروردگـار من، چون مرا نومیـد کردی، در روی زمین بـدی هـا را در نظرشـان بیارایم و همگان را گمراه کنم . مگر آنهـا که بنـدگان بـا اخلاص تو باشـند. گفت: راه اخلاص راه راستی است که به من می رسـد . تو را بر بنـدگان من تسلطی نیست، مگر بر آن گمراهانی که تو را پیروی کنند.

۴ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره اِسراء

۴ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره اِسراء

وَاِذْ قُلْنا لِلْمَلئِکَهِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلیسَ قالَ ءَاَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طینًا . قالَ اَرَءَیْتَکَ هذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ لَاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ اِلاّ قَلیلاً . قالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ جَزآؤُکُمْ جَزآءً مَوْفُورًا . وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَاَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَرَجِلِکَ وَشارِکْهُمْ فِی الْاَمْوالِ وَالْاَوْلادِ وَعِدْهُمْ وَمایَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُورا . اِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَکَفی بِرَبِّکَ وَکیلاً.(۱)

و به فرشتگان گفتیم: آدم را سـجده کنید. همگان جز ابلیس سجده کردند. گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده ای سجده کنم؟ و گفت: با من بگوی چرا این را بر من برتری نهاده ای؟

۱- اسراء / ۶۱ تا ۶۵.

اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، بر فرزنـدان او، جز اندکی، مهارزنم . گفت: برو، جزای تو و هرکس که پیرو تو گردد جهنم است، که کیفری تمـام است. بـا فریـاد خویش هرکه را توانی از جـای برانگیز و به یـاری سواران و پیادگانت بر آنان بتاز و در مال و فرزنـد با آنان شـرکت جوی و به آنها وعده بده. و حال آنکه شـیطان جز به فریبی وعده شان ندهد . تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانیشان کافی است.

۵ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره کهف

۵ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره کهف

وَاِذْ قُلْنـا لِلْمَلئِکَهِ اسْـجُدُوا لاِـدَمَ فَسَـجَدُوا اِلاّـ اِبْلیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ اَمْرِ رَبِّه اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّیَّتَهُ اَوْلیآءَ مِنْ دُونی وَهُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً.(۱)

و آنگاه که به فرشـتگان گفتیم که آدم را سـجده کنید، همه جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سر بتافت سجده کردند. آیا شـیطان و فرزندانش را به جای من به دوستی می گیرید حال آنکه دشمن شمایند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا بر گزیدند.

۶ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره طه

۶ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره طه

وَاِذْ قُلْنا لِلْمَلئِکَهِ اسْـجُدُوا لِادَمَ فَسَـجَدُوا اِلاّ اِبْلیسَ اَبی . فَقُلْنا یآ ادَمُ اِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ ولِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْـقی . اِنَّ لَـکَ اَلاّـ تَجُوعَ فیهـا وَلا ـتَعْری . وَاَنَّکَ لاتَظْمَؤُ فیها وَلاتَضْـحی . فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یآ ادَمُ هَلْ اَدُلُّکَ عَلی شَـجَرَهِ الْخُلْدِ وَمُلْکٍ لایَبْلی . فَاَکَلا مِنْها فَبَدَتْ لَهُما سَوْءتُهُما وَطَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَعَصی ادَمُ رَبَّهُ فَغَوی . ثُمَّ اجْتَبیهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَهَدی . قالَ اهْبِطا مِنْها جَمیعًا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنّی هُدًی

۱- کهف / ۵۰.

فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلایَضِلُّ وَلایَشْقی.(۱)

و آنگاه که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، همه جز ابلیس _ که سرپیچی کرد _ سجده کردند . گفتیم: ای آدم، این دشمن تو وهمسر توست، شما را از بهشت بیرون نکند، که نگونبخت شوی . که تو در بهشت نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی و نه تشنه می شوی و نه دچار تابش آفتاب . شیطان وسوسه اش کرد و گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاویدانی و ملکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟ از آن درخت خوردند و شرمگاهشان در نظرشان پدیدار شد. و همچنان برگ درختان بهشت بر آنها می چسبانیدند. آدم بر پروردگار خویش عاصی شد و راه گم کرد . سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را بپذیرفت و هدایتش کرد . گفت: همگی از آنجا پایین روید؛ دشمنان یکدیگر. اگر از جانب من شما را راهنمایی آمد، هرکس از آن راهنمایی من متابعت کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت.

۷ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره ص

۷ _ ۱ _ ۶. تصویر قصّه در سوره ص

قُلْ هُوَ نَبَؤٌ عَظیمٌ . اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ . ما کانَ لِیَ مِنْ عِلْم بِالْمَلَأِ الاَعْلی اِذْ یَخْتَصِمُونَ . اِنْ یُوحی اِلَیَّ اِلاّ اَنَّما اَنَا نَذیرٌ مُبینٌ . اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلئِکَهِ اِنّی خالِقٌ بَشَرًا مِنْ طینٍ . فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ . فَسَجَدَ الْمَلئِکَهُ کُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ . اِلاّ اِبْلیسَ اسْتَکْبَرَ وَکانَ مِنَ الْکافِرینَ . قالَ یآ اِبْلیسُ ما مَنَعَکَ اَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ اَسْتَکْبَرْتَ اَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالینَ . قالَ اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ. قالَ فَاخْرُجْ مِنها فَأِنَّکَ رَجیمٌ . وَاِنَّ عَلَیکَ لَعْنَتی اِلی یَوْمِ الدّینِ . قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنی اِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ . قالَ فَاِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرینَ . اِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ . قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ . اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ . قالَ فَالْحَقُّ

۱- طه / ۱۱۶ تا ۱۲۳.

والْحَقَّ اَقُولُ . لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَمِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ اَجْمَعینَ.(۱)

بگو: این خبری بزرگ است . که شما آن را اعراض می کنید . هنگامی که با یکدیگر جدال می کردند من خبری از ساکنان عالم بالا نداشتم . تنها از آن روی به من وحی می شود که بیم دهنده ای روشنگر هستم . پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می آفرینم . چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده اش کنید. همه فرشتگان سجده کردند . مگر ابلیس که بزرگی فروخت و از کافران شد . گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده ام منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا مقامی ارجمند داشتی؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریده ای و او را از گل . گفت: از اینجا بیرون شو که تو مطرودی . و تا روز قیامت لعنت من بر توست . گفت: ای پروردگار من، مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده . گفت: تو از مهلت یافتگانی، تا آن روز معین معلوم . گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم . مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند . گفت: حق است و آنچه می گویم راست است . که جهنم را از تو واز همه پیروانت پر کنم.

۲ _ ۶. نگرش مجموعه ای به هفت تصویر

۲ _ ۶. نگرش مجموعه ای به هفت تصویر

همان سان که دیدید، هر تصویر از زاویه ای قصّه آدم را به نمایش می نهد. از این رو، برخی از جلوه ها در بعضی از تصاویر موجودند و در بعضی دیگر مفقود. یعنی زاویه دید و نوع نگاه سبب شده است که بعضی از جلوه ها گاه نمود پیدا کنند و گاه پوشیده بمانند. امّا برای قضاوت درباره این قصّه باید هر هفت تصویر را یک جا دید. چنین تماشای جامع و گسترده ای می تواند نگاهی مُشرِفانه را در پی داشته باشد. در این نگاه، مجموعه حوادث قصّه را به این ترتیب می توان در شمار آورد:

۱- ص / ۶۷ تا ۸۵.

۱. خبر دادن از آفریده ای نو به نام آدم. (یک جای: بقره)

۲. اعلانِ مادّه ای که این موجود از آن آفریده شده است. (دو جای: حجر و ص)

۳. دعوت خداوند از فرشتگان برای سجده کردن بر این آفریده. (هفت جای)

۴. سر باز زدنِ ابلیس از سجده نزد آدم و دلیل آوری اش برای این امتناع. (هفت جای)

۵. بیرون راندن ابلیس از بهشت و اعلان نبرد ابلیس برای گمراه سازی آدم. (هفت جای)

۶. سفارش خداوند به آدم که از حیله های ابلیس بر حذر باشد. (سه جای: بقره، اعراف، طه)

۷. نهی آدم و حوّا از نزدیک شدن به درختی در بهشت. (دوجای: بقره، اعراف)

۸. افتادن آدم و حوّا در دام حیله ابلیس و خوردن از میوه درخت ممنوع. (دو جای: اعراف، طه)

۹. عتاب خداوند نسبت به آدم و پشیمانی وی و پذیرش توبه اش. (سه جای: بقره، اعراف، طه)

۱۰. بیرون شدن آدم از بهشت و ترسانیده شدن خود و خاندانش از حیله های ابلیس. (سه جای: بقره، اعراف، طه)

این ده مقطع مهم که تشکیل دهنده قصّه آدم هستند، در آن هفت جایگاه پراکنده شده اند و هر بار با تصویری ارائه گشته اند. هرجا که تکراری محض

در میان است حلقه های اتّصال شکل می گیرد و هرجا که تفاوتی در بیان به چشم می خورَد، غایت و هدفی در کار است. این غایت عبارت است از نمایاندن قصّه از زاویه ای خاص و ارائه پیام قصّه با تأکیدی از همان منظر. با این حال، جای یک پرسش اساسی باقی می مانَد: این عناصر که در قصّه آدم بروز کرده اند، تا چه حد واقعیّت دارند؟ مادّه آفرینش آدم، پیدایش حیات انسانی بر زمین، درختی که آدم از آن خورد، بهشتی که آدم در آن به سر می برد، و ... این ها تا چه حد حقیقی و تا چه اندازه نمادین و رمزی اند؟ اینک به کوتاهی در این باره سخن می گوییم.

۳ _ ۶. آفرینش پدر و مادرِ آغازین

اشاره

۳ _ ۶. آفرینش پدر و مادرِ آغازین

در دیدگاه اسلامی، روشن است که رشته زندگی انسان امروز از آدم و حوّا آغاز می شود وآن دو، خود، پدر و مادری نداشته اند:

يآ أَيُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاُنْثى.(۱)

ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن پدید آوردیم.

نیز همه دین ها، خواه آسمانی و خواه بشری، بر این باورند که این پدر و مادر آغازین در باغی به سر می بردند و آن گاه به سبب خطایی از آن رانده شدند و هبوط کردند.

۱- حجرات / ۱۳.

۱ _ ۳ _ ۶. اسطوره ها

۱ _ ۳ _ ۶. اسطوره ها

این ریشه اصیل و حقیقی، به تدریج از اوهام و پندارهای بشری رنگ پذیرفته و بدین سان اسطوره هایی شکل گرفته اند. مثلاً در «اوپانیشاد»، کتاب مقدّس هندویان، می خوانیم:

خداوند دارای پیکری بزرگ بود تا بتواند با پیکر مرد و زن، روی هم، برابری کند. آن گاه خواست تا پیکرش دو نیم گردد. و چنین بود که زوج و زوجه پدیدآمدند. پس «نفس واحده» قطعه ای است دارای خلأ و این خلأ را زوجه پر می کند. سپس زوج با زوجه در آمیخت و نسل بشر پدیدآمد.

پس آن گاه زوجه _ یعنی همان که پیش تر زوجه خدا بود _ از خود پرسید: «او چگونه توانست پس از آن که مرا از نَفْس خویش بیرون آورد، با من درآمیزد؟ پس باید پنهان شوم.» سپس در چهره گاوی پنهان شد. زوج نیز در چهره گاوی نر رفت و با او درآمیخت. از آمیزش آن دو چهارپایان زاده شدند.

آنگاه زوجه چهره اسب ماده یافت و زوج چهره اسب نر... سپس زوجه صورت ماده خَر یافت و زوج صورت خَرِ نَر. و از آمیزش آن دو سُم داران پدید آمدند...

و به همین ترتیب، همه موجودات آفریده شدند...

وقتی کار پایان یافت، خداوند به موجودات نگریست و حقیقت را دریافت. سپس گفت: «به راستی که من و این موجودات، یک نَفْس هستیم،

زیرا من، خود، آن ها را از نَفْسِ خویش خارج ساختم.»(۱)

۲ _ ۳ _ ۶. ردّپای اسطوره ها در کتب تفسیر

۲ _ ۳ _ ۶. ردّپای اسطوره ها در کتب تفسیر

همانند چنین اسطوره هایی، کم و بیش، در مورد همه حقایق تاریخی رقم خورده است. هر قومی، برای خود، تصویری از خلقت آدم و حوادث پیرامون آن آفریده است و کتب تفسیر ما سرشار از همین وهم بافی ها گشته اند. اندوهگنانه، برخی از این افسانه ها در لباس روایت و نقل معصوم به کتاب های ما راه یافته اند و برای گروهی، دین در همین حرف ها خلاصه می شود. «ابن خلدون» در این باب، تحلیل ارجمندی دارد:

سبب این امر آن است که عرب اهل کتاب و علم نبود و بدویّت و نانویسی بر این قوم غلبه داشت. پس هرگاه همچون دیگر اقوام انسانی، اشتیاق می ورزید که از اسباب آفرینش و پیدایش هستی آگاه گردد، به سراغ اهل کتاب می رفت... و اهل کتاب، همان یهودیان بودند و نصرانیانِ تابع ایشان... این اهل کتاب آن گاه که اسلام آوردند، جز در احکام شرعی، بر دیگر دانش های خود باقی ماندند... و به این ترتیب، کتب تفسیر از منقولات ایشان سرشار گشت. و چون این امور از احکام عملی نبود، به دنبال تعیین درستی و نادرستی آن ها برنیامدند.(۲)

۱- قصّه الحضاره، ج ۳، ص ۳۴.

۲- مقّدمه ابن خلدون، ص ۴۱۵.

۳ _ ۳ _ ۶. نگاهِ خردمندانه قرآن به قصّه آفرینش آدم

۳ _ ۳ _ ۶. نگاهِ خردمندانه قرآن به قصّه آفرینش آدم

همان قدر که آن افسانه های اسرائیلی و ناصواب با عقل و خرد سلیم ناسازگارند، نگاه قرآن به قصّه آفرینش آدم با دانش می سازد و هیچ طعنی بر آن وارد نیست، در نگاه قرآن، انسان از طین (= خاک) آفریده شده است؛ خاکی که به صَلْصال (= گلِ خشک) و آن گاه حَمَأ مَسْنون (= گِلِ سیاه و بدبو) تبدیل گشته است و سپس حیات آدم از آن شکل گرفته است.(۱) یعنی همین تعفّن که در خاک پدید آمده، زمینه رویش نهال انسان گشته است. با آن که قرآن کتاب علم نیست. همه آورده هایش علمی است و هرگز سخن خرافه و ضدّ علمی در آن راه ندارد. تصویر خلقت انسان در قرآن، دقیقا با یافته های متین علمی در این باب نیز سازگار است که ریشه حیات را در خاک می داند. امّا این که قرآن آفرینش هر جانداری را از آب می داند،(۲) از آن روست که تا خاک با آب آمیخته نشود و در جوار آن نماند، حمأ مسنون (= گل سیاه و بدبو) شکل نمی گیرد. پس آنچه جز همین مدلول قرآنی، برگرفته از خرافات تورات و انجیل به کتب تفسیری و روایی راه یافته است، با ذات قرآن ناسازگار است و باید آن را به دیوار کوبید. در پرتو همین نگرش قرآنی، روشن می شود که بسیاری از آرای علمی امروز در باب خلقت آدم با اندیشه دینی اصیل ناسازگاری ندارند و نباید با تعصّب و خشک سری میان علم و

۱- حجر / ۲۶ و ۲۸ و ۳۳.

۲- انبیا / ۳۰.

دین تباین نمودار کرد و به این ترتیب سبب دوری عالمان از دین شد. اکنون تصویری را که قرآن، خود، ارائه کرده [خاکگِلِ خشکآمیزش با آب و تبدیل به گل سیاه و بدبو خلقت آدم] مقایسه کنید با آنچه بسیاری از مفسّران آورده اند. مثلاً قرطبی می گوید:

خداوند، آدم را به دست خود آفرید. او پیکری بود از گِل به مدّت چهل سال از مقدار روز جمعه. پس فرشتگان بر او عبور کردند و از آنچه دیدند هراسان شدند، و بیش از همه ابلیس هراسید. پس بر او می گذشت و بر او ضربه می زد و آن پیکر به صدا درمی آمد، همچون صدای گِلِ پخته....(۱)

۴ _ ۶. شجره ممنوعه

۴ _ ۶. شجره ممنوعه

اکنون باید از شجره ای سخن بگوییم که آدم از آن خورد. این درخت برای آدم کاملاًـ معیّن بوده، زیرا قرآن با تعبیر «هذه الشّجره» (= این درخت معیّن) از آن سخن می گوید. امّا قرآن برای ما اوصاف این درخت را ذکرنکرده است. اوصافی هم که از زبان ابلیس در قرآن آمده است، قطعا با واقعیّت سازگاری ندارند، بلکه از وسوسه های ابلیس بوده اند:

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطانُ لِیُبْدِیَ لَهُما ماوُرِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْءتِهِما وَقالَ ما نَهکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَهِ اِلاّ اَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ اَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدینَ.(۲)

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۸۰.

۲- اعراف / ۲۰. نیز بنگرید به: طه / ۱۲۰.

پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مبادا از فرشتگان یا جاویدانان شوید.

با این حال، کتب تفسیر کوشیده اند تا نوع و اوصاف این درخت را تعیین کنند و در این تلاش، به هر رطب و یابسی استمساک کرده اند. مثلاً آن را خوشه گندم، درخت انگور، درخت انجیر، درخت کافور، درخت دانش، ودرخت جاودانگی پنداشته اند. بسیار دور می نماید که برای این تعابیر و تفاسیر متفاوت و متهافت، ریشه ای استوار و متین از سنّت و روایات وجود داشته باشد. همین که قرآن نوع این درخت را معلوم نمی کند ــ با آن که برای آدم و حوّا معیّن فرموده بوده است ــ دلیل آن است که نوع آن هیچ نقشی در پیام قصّه ندارد و ویژگی خاصّی آن را از درخت دیگر ممتاز نمی سازد. همین نشان می دهد که نهی آدم از نزدیک شدن به این درخت، صرفا برای آزمودن او در برابر فریب های ابلیس بوده است:

وَلَقَدْ عَهِدْنا اِلی ادَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْما.(۱)

و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم.

۵ ــ ۶. هدف قصّه آدم

۵ ــ ۶. هدف قصّه آدم

با عنایت به این مسأله مهم، می توان فهمید که اصل قصّه آدم برای آن نیامده است که چگونگی خلقت انسان را برای ما فاش سازد. هدف مهم از

۱- طه / ۱۱۵.

ذکر این هبوط، نمایاندن یک پیام بزرگ اخلاقی است:

آن گونه که در قرآن آمده است، قصّه هبوط آدم پیوندی با پیدایش نخستین انسان بر این کره خاکی ندارد. هدف این است که بگوید: این انسان می تواند از بدویّت شهوت غریزی تا آگاهی به این که نفسی آزاد و قادر به شک و عصیان دارد، بالا رود.

پس هبوط یک فساد اخلاقی نیست، بلکه انتقال انسان است از شعوری ساده به سوی نخستین بارقه شعور آگاهانه ... که نوعی است بیداری از خواب طبیعت.

قرآن هرگز زمین را میدان عذاب انسان و زندانِ یک موجود زشتْ عنصر که خطایی اصلی مرتکب شده، نمی شمارد.

نخستین معصیتی که از انسان سرزد، در حقیقت آغازین کار آزادانه او بود. و از همین رو، خداوند توبه آدم را پذیرفت و او را آمرزید، همچنان که در قرآن آمده است.(۱)

۶ _ ۶. بهشت آغازین

۶ _ ۶. بهشت آغازین

در باب بهشتی که آدم از آن هبوط کرد، نیز باید گفت که بسیاری از مفسّران معتقدند این بهشت ماورای حَشر قرارداشته، یعنی بهشتی بوده از بهشت های آسمانی که به تقوا پیشگان در آخرت مژده داده شده است. باید

۱- اقبال لاهوری: تجدید التّفکیر الدّینی الاسلامی، ص ۹۹.

دانست که تعبیر «جنّت» در مواردی از قرآن برای همین باغ های زیبا و شکوهمند زمینی نیز آمده است.(۱) از آن سو، شاهدی یافت نمی شود که جنّتِ آدم را منحصر در بهشت آسمانی سازد. واژه «هبوط» نیز شاهدی بر این معنا نیست، زیرا لازم نیست هبوط و فرو آمدن حتما از آسمان باشد. در خود قرآن آمده است: «اهبطوا مصرا». از مفسّـِران، ابومسلم اصفهانی و قرطبی به همین نظر گرویده اند که مراد از جنّت در قصّه آدم، باغی زمینی بوده است.(۲) اقبال لاهوری می گوید:

سببی نیست تا فرض کنیم که جنّت قصّه آدم، باغی است ماورای حسّ ما که انسان از آن به زمین هبوط کرده باشد. طبق خود قرآن، انسان از این زمین بیگانه نبوده است؛ زیرا می گوید: «واللّه أنبتکم مِنَ الأرض نباتا». پس جنّتی که در این قصّه آمده، همان نیست که خداوند جایگاه جاودان متّقیان خواهد ساخت.(۳)

همین مقدار مختصر که قصّه آدم را کاویدیم، برای آن بود که نشان دهیم در بررسی قصّه های قرآن و کشف پیام های آن ها باید از خود قرآن و ظهورهای کلامی آن و شواهد و قرائن از آیات دیگر مدد جُست. هرگونه

۱- بقره / ۲۶۵ و ۲۶۶؛ کهف / ۳۲ و ۳۳ و ۳۹ و ۴۰. اصولاً جنّت مکانی است پوشیده از درخت، به گونه ای که هرکه در آن وارد شود لابه لای شاخ و برگ درختان، پوشیده = مَجنون گردد. لغت «جن» نیز از همین ریشه و با همین وجه نامگذاری است، زیرا از چشم ما پوشیده و ناپیداست.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۱۷.

۳- تجدید التّفکیر الدّینی الاسلامی، ص ۹۸.

گرویـدن به اسـطوره هـای برخاسـته از انجیـل و تورات تحریف شـده و افسـانه هـای هنـدی و چینی، گرچه در آرا و مکتوباتِ مفسّـِران و نویسندگان اسلامی باشد، جز احتجاب از حقیقت ثمری ندارد. و این هم، عین بی ثمری است. بادا که تا پای و پویه ای هست، در راه رسیدن به حقیقت باشد؛ آمین!

والسّلام علی المَهدیّ

منابع

منابع

* قرآن کریم با ترجمه استاد عبدالمحمّد آیتی

سروش (واحد احیای هنرهای اسلامی)، سوم، ۱۳۷۱.

۱. آفرینش هنری در قرآن

سیّد قطب / محمّد مهدی فولادوند، بنیاد قرآن، دوم، ۱۳۶۰.

۲. اسرار البلاغه

عبدالقاهر جرجانی، تحقیق ه . ریتر، استانبول، ۱۹۵۴.

۳. بحوث فی قصص القرآن

عبدالحافظ عبد ربّه، دارالکتاب اللّبنانی، بیروت، اوّل، ۱۳۹۲.

۴. تاج العروس

زبیدی، کویت، ۱۳۹۹.

۵. التّصویر الفنّی فی القرآن

سیّد قطب، دار الشّروق، هفتم، ۱۴۰۲.

۶. تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل القرآن)، ج ۱

محمّد بن جریر طبری، تحقیق محمود محمّد شاکر و احمد محمّد شاکر،

مصر، ۱۹۵۷.

۷. التّفسیر الکبیر و مفاتیح الغیب

محمّد بن عمر فخر رازی، المطبعه البهیّه المصریّه، ۱۳۵۷.

۸. تفسیر الکشّاف

زمخشری، دار الکتاب اللّبنانی، بیروت.

۹. خصائص القصّه الاسلامیّه

مأمون فرید جرار، دار المناره للنّشر والتّوزیع، السّعودیه، اوّل، ۱۹۸۸.

۱۰. السّرد القصصی فی القرآن الکریم

ثروت اباظه، دار نهضه مصر للطّبع والنّشر.

۱۱. سیکلوجیّه القصّه فی القرآن

تهامی نقره.

۱۲. الصّحاح

جوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، دوم، ۱۳۹۹.

۱۳. فرهنگ قصّه های پیامبران

مه دخت پورخالقی چترودی، آستان قدس رضوی، اوّل، ۱۳۷۱.

۱۴. الفنّ القصصی فی القرآن الکریم

محمّد احمد خلف اللّه، مکتبه انجلو المصریّه، سوم، ۱۹۶۵.

۱۵. فی ظلال القرآن، ج ۴

سیّد قطب.

۱۶. القرآن والقصّه الحدیثه

محمّد کامل حسن محامی، دارالبحوث العلمیّه، بیروت، اوّل، ۱۳۹۰.

۱۷. قصص القرآن فی مواجهه ادب الرّوایه والمسرح

احمد موسی سالم، دارالجیل، بیروت، ۱۹۷۷.

۱۸. القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه

عبدالکریم خطیب، دار المعرفه، بیروت.

۱۹. قصّه گویی و نمایش خلّاق

دیویی چمبرز / ثریّا قزل ایاغ، مرکز نشر دانشگاهی، اوّل، ۱۳۶۶.

۲۰. لسان العرب

ابن منظور، دار صادر، بیروت.

۲۱. المنار، ج ۴

محمّد رشید رضا.

۲۲. منهج الفنّ الاسلامی

محمّد قطب.

۲۳. منهج القصّه فی القرآن

محمّد شدید، شرکه مکتبات عکاظ، اوّل، ۱۴۰۴.

۲۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷

محمّد حسین طباطبایی، دار الکتب الاسلامیّه، چهارم، ۱۳۶۲.

۲۵. و امّا بعد...

رضا رهگذر، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، اوّل، ۱۳۶۶.

کارنامه این قلم:

کارنامه این قلم:

نگارش

۱. فلسفه حقوق بشر (تقریر مباحث آیه اللّه جوادی آملی)، مرکز نشر اسراء، اوّل، ۱۳۷۵. (تنظیم و تحریر این اثر، جز مقدّمه، سراسر از آنِ حقیر است.)

۲. بیطرفی در حقوق بین الملل اسلامی (رساله کارشناسی ارشد حقوق بین الملل از دانشگاه شهید بهشتی).

۳. معیار نامه بررسی و گزینش کتب کودکان و نوجوانان، اداره کلّ امور تربیتی، (با همکاری).

۴. هدیه ای از دوست، مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان، اوّل / ۱۳۷۵، دوم / ۱۳۷۶.

۵. بر ساحل سخن (آیین درست نویسی و شیوانگاری)، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، اوّل و دوم / ۱۳۷۶، سوم / ۱۳۷۷.

۶. شیوه نامه دائره المعارف امام حسین (ع)، پژوهشکده تحقیقاتِ اسلامی سپاه، اوّل، ۱۳۷۷.

۷. زخم، پرواز، دیدار (کربلا در آینه جانبازی)، مرکز تحقیقات اسلامی

جانبازان، اوّل، ۱۳۷۷.

۸. مبانی هنری قصّه های قرآن، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، اوّل، ۱۳۷۷.

ترجمه

۹. جهاد و حقوق بین الملل اسلامی، ظافر القاسمی.

۱۰. ارتباط صهیونیستی، آلفرد لیلیانتال، زیر چاپ.

۱۱. بهشت ارغوان، کمال السّیّد، پارسایان، اوّل / ۱۳۷۵، دوم / ۱۳۷۶.

۱۲. چراغ شقایق (پیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عبداللّه بن مسعود)، پارسایان، اوّل، ۱۳۷۶.

۱۳. در آستان جانان (برگردانی نو از زیارتنامه حضرت معصومه علیهاالسلام)، زائر، اوّل، ۱۳۷۵.

۱۴. در حریم نور (ترجمه دعاهای ماه رجب و شعبان و رمضان)، پیام مهدی علیه السلام، اوّل، ۱۳۷۷.

ادبیّات کودکان و نوجوانان

۱۵. با هم باشیم، تربیت، اوّل، ۱۳۷۷.

۱۶. پناه چلچله ها (دمی با ابوطالب: یار پیامبر)، پارسایان، اوّل، ۱۳۷۶.

۱۷. کتابِ من: قرآن، تربیت، اوّل، ۱۳۷۳.

۱۸. چرخ پیر قصّه می گوید، تربیت، اوّل، ۱۳۷۳.

۱۹. دوستی به نام نیرو، تربیت، اوّل، ۱۳۷۷.

همراه بـا ویرایش بیش از چهـل کتـاب و مجموعه؛ و نیز نگـارش و ویرایش و ترجمه صـدها متن رادیویی و مقاله مطبوعاتی از سال ۱۳۶۰.

والحمدللّه ربّ العالمین

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹